تشریح و محاکمه

در

تاریخ آل محمد (ص)



تألیف

محقق و مورخ شهیر « قاضی زنگه زوری »

(آقای بهاول بهجت) افندی

ترجمه آقای میرزا مهدی ادیب

(سود حاصله این کتاب برای امور خیریه است)

« چاپخانهٔ شهاب »

بسم الله الرحمن الرحیم

تشیع ـ یاحکمت آسمانی

تشیع مقدسترین عقیده است

تشیع چه میگوید ؟

تشیع میگوید همیشه شاخهٔ از درخت سبز بارآور نبوت درمیان مردم باقیست

تشیع میگوید باید همیشه شخصیتی کامل پیشوا و امام باشد که میزان انسانیت است

تشیع میگوید حکومت اسلام حکومت افاضل است

تشیع میگوید بانیروی الهی افاضل باید بهترین حکومت عادلانه تشکیل شود

تشیع میگوید مانند پیشوایان فداکار خود درراه رسیدن باین مقصود باید از همه چیز خود گذشت

تشیع میگوید جهان باید منتظر حکومت الهی باشد وهمین آرزو مقصود نهائی جهان است وپیروان این عقیده خود وجمعیت را برای ظهور آن باید مهیا کنند .

بسی جای تأسف است که این اساس مقدس که نتیجه نبوت است پس از غروب پرتو انوار نبوت همیشه آلوده بسیاست بازیکران ادوار سیاسی اسلام بوده ودود شهوات سیاست مداران همیشه آنرادرتاریکی و خفا میداشته باندازه‌ایکه این حقیقت براکثر مسلمانان و پیروان قرآن نیز مخفی مانده و بتدریج و مرور زمان انتشارات مغرضانه‌تبدیل بعصبیت جاهلانه گردید . از هرطرف کوشیدند تا این حقیقت‌درخشانرا از صورت اصلی خود خارج کردند !

ولی پیشرفت جهان از هرجهت وظهور علم اجتماع وچگونگی تشکیل حکومت ها و تطور های آن و اسرار تاریخ و حکومت‌درآن روز بروز این حقیقت را روشن‌تر میکند

وبرقهائی از هرطرف برای روشن کردن این حقیقت وسوزاندن پرده های عصبیت در جهش است :

از غرب جهان

یکی از دانشمندان‌فرانسه مینویسد سرّ نابود شدن اسلام درغرب (اسپانیا) و بقاء آن در شرق این استکه اسلام غرب را فقط اموی ها تشکیل دادند و همان ظواهر اسلام در آنجا حکومت میکرد این بود که در برابر جنبش نصرانیت و تشکیلات آنها اساسش بهم فرو ریخته مضمحل شد ولی در شرق چون رشتهٔ ازتعلیمات معنوی اسلام درمیان پیروان علی علیه‌السلام بنام شیعه بود توانسته‌است‌چندین قرن دربرابر نیرو های توانای غرب بایستند

دیگر از افق فضل اسلامی (مصر)

این برق درخشان کتابی‌است که علامه‌مصری شیخ عبدالله‌علائلی بنام تاریخ الحسین(ع) نوشته وبارقه‌های آن (خصوص جلد دوم)حقایق

را از هرجهت روشن کرده و تیر های قلم متعصبین و محافظه کاران آنسرزمین را درهم شکسته همان تیرهائیکه حیثیت حق گوئی وشرافت داریخی خودشانرا مجروح نموده ،

روح مقدس پیغمبر اسلام(ص) پناه شان باد ،

از افق دیگر اسلامی (ترکیه)

همین کتابست که این دانشمند بزرك ترك برای خدمت بجامعهٔ اسلامی و برکندن ریشهٔ نفاق و تفرق بجهان مسلمین بذل نموده و با روس محکم ومتین خود درداریخ ائمه شیعه این گزیده گان الهی محاکمه کرده اند و بادن نتیجه رسیده که نقطه و ماده اختلاف وتشتت که دراثر آن بغض و کینه ودراثر آن ضعف وزبونی پیش آمده اغماض از مقام ائمه شیعه است وچنین رأی داده که ازهمین جا باید حاره شود وهمین مورد باید بانظر داك و بی‌عصبیت رسیدگی گردد وحون این دانشمند دارای روح قضائی بوده بارائی داك بسبك قضائی در این مورد حیاتی قضاوت حق و عادلانه نموده اند ازهمین جهت بسیار مورد توجه سران ودانشمندان گردیده ،

برقی هم از مرکز تشیع

. این برق بخسهائیست بعنوان دائرةالمعارف عاوی دا نهج البلاغه جدید که نقشه حیاتی و نمایده مقاصد بزرك پیروان (شیعه) امام‌امامان امیرالمومنین علی علیه‌السلام است که بقلم تحقیق و نیروی عامی علامه شیعه حجه‌الاسلام آقای میرزا خلیل کمرهٔ تنظیم وبتوفیق خداوند تقدیم جامعهٔ اسلامی می‌شود وتابحال یکجزو ازبخش جهاك آن منتشرشده است اینك حون این کتاب (محاکمه درتاریخ آل محمد ص) سخصیت

نویسنده اش برجسته و گفتارش حجت و نیتش پاك بوده و نسخه این کتاب کمیاب است بعلاوه ترکی آن با ترجمه فارسی که بقلم آقای مهدی ادیب (که معلوم است هیچ منظوری جز خدمت بحقیقت نداشته‌اند) است یکجا طبع شده برای کمك بهمان مقصود و هدف مستقلا بچاپ آن اقدام شد

سید محمود طالقانی

مقدمه مترجم

بیان واقع

برهیچ ذی‌شعوری مستور نیست که ام‌العلل این همه ضعف اسلام و ذلت مسلمین فقط شق عصا و افتراق بوده است . تاریخ عالم گواه صادق براین است اوقاتیکه ماها (فرق مسلمین) بنام خدمت دین وتحصیل اجر اخروی باشداید ستم بامحاء واعدام یکدیگر مشغول بودیم سایرین بدون افاتهٔ وقت دررفع احتیاجات ملی و تزیید و تشیید قوا و توسعه اختراعات و اکتشافات کوشیده و در تهیه وسائل ترقی وتأمین حال و استقلال جداً فداکاری می نمودند چنانچه امروز هر کس ثمرات عملیات اسلاف خود را در حال چشیدن است .

حقیقة وقتی که انسان اخبار و آثار راجعه باخوت وتعاون اسلامی را بارفتار ضد ومعکوس مسلمین مقایسه نماید بی‌اختیار متعجب میشود که غشاوهٔ غفلت بصر بصیرت ما را چطور پوشیده که از احکام مقدس دینی تا ایندرجه غافل و ذاهل مانده‌ایم .

بندهٔ عاجز که ازعاشقین عظمت اسلام هستم نجات سعادت مسلمین را در پیروی احکام دین ووحدت اسلامی شناخته‌ام ولی وحدتی بی‌غش

و آلایش، وحدتی پاك و صمیمی و عاری از هر قسم اغراض خصوصی، وحدتی که خدا و رسول ما را بر آن امر فرموده است من همیشه در این آرزو بودم که آثار وحدت یعنی سعادت در ملت اسلام مشاهده نمایم تا اینکه خوش بختانه مصادف شدم بکتاب تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد(ع) اثر فاضل متبحر آقای قاضی بهجت افندی که جامع مزایای صوری و معنوی و اشخاص منصف را بهترین دلیل رهنما بنقطهٔ وحدت می باشد و بعضی از علمای اعلام و محترمین محض تعمیم فایدهٔ کتاب ترجمهٔ آنرا بفارسی بمن محول نمودند بنده نیز این خدمت اسلامی را با جان و دل قبول و برای روز معاد آنرا ذخیره قرار داده وامیدوارم که قارئین عزیز صاحب تمیز با تمرکز در خاندان مقدس رسول اکرم هر قسم نفاق و شقاق را مبدل باتفاق نموده و در این عصر پرخطر یکدل و یك جهت در اعلای لوای اسلام باهم شریك مساعی باشند

مهدی ادیب

مقدمه مؤلف بلغه اصل ترکی

اساس و افاده

وحدت اسلامیه :

اوت وحدت اسلامیه و بر کلمهٔ دل آراء در که تا ظهور اسلامدن بری قلوب مسلمینی کندیسنه جذب و جلب ایمکده در . افراد اسلامیه‌دن بر فرده اولسون بولنمیز که وحدت و اتحاد دن بحث ایمه سون و دورت یوز ملیونلی بیر دنیانک وحدت فکر و اتحاد ایمه‌سنه عاشق اولماسون

بر وحدت اسلامیه‌دن بوراده وحدت سیاسیه‌نی دگل بلکه وحدت فکر و اتحاد غایه‌یی مراد ایدرز

بز دیدیك که عالم اسلامك فکراً و مسلکاً بر لشمه‌سنه افراد اسلامیه‌نك جمله سی طرفداردر . او یله‌ایسه ، بزده بو غایه‌نك طرفداری اولمایه مایلز آنجق بو قدر وار که بو غایه‌نك اساسنی قورماق استینلر ، و عالم اسلامی ملل غربه قیاس ایدنلر ، و بو نقطه نظردن اوغراشانلر یاکالیورلر ، عمده آچیقجه‌سنه سهو ایدرلر .

جمله‌یه آشکار در که ملل غربیه‌نك افکار عمومیه‌سنه حکمران وضیعت سیاسیه اولدوقی حالده ، افراد اسلامیه اوزرینه حاکم ، یالکز دین و مذهبدر . مثلا : بر فرانسز قاتولیکی ، وضعیت سیاسیه‌سنه مساعد اولدوقی نظریله ، برتستان بر انکلیزی دائما سوبور . ولی هم مذهبی اولان بر اوستربالی‌نی ، اصلا سومیور . چونکه مذهبا برلك وارایسه‌ده سیاستاً میانه‌لرینده ، اختلاف وار در . هکذا برلین‌لی بیر آلمان ، پرتستان مذهبداشی اولان لوندون‌لی بیر انکلیزی کندینه دشمن عدایتدیکی حالده ، ینه سیاسی نظریله ، قاتولیك بیر ویانه‌لی یه ، دوست نظریله باقر . چونکه یوروپاده ، افکار اوزرینه حاکم سیاستدر مذهب ایسه ، صفر درجه سنده‌در لکن اسلام عالمی بیله دکلدر نه سیاست و نه ده عرق افکار اسلامیه اوزرینه حاکم اولمیوب ، بلکه دین و مذهبدر که افراد اسلامیه اوزرینه حکمران حقیقی‌در . مثلا ، قفقاسیه حدودنده یاشیان مسلمان بیر کرد ، کردستانلی بیر کردایله اویوشنمیور : چونکه مذهبی اختلاف وار ولی بیر تبریزلنی سوویور ، حونکه اتحاد مذهبی وار در .

هکذا اصفهانلی برفارس ، هم عرق اولان کابل لی برفارسی تانیمایور چونکه وحدة مذهبیه‌لری یوخدر . با این همه ، آذربایجانلی برترکی سویور ، چونکه هم مذهبدرلر . بودر که عالم اسلامه حکمران . دین

و مذهب در ؛ عرق و سیاست صفر درجه سنده در .

بیله ایسه عالم اسلامك وحدة و توحیدنی آرزو ایدنلر ، البته دین و مذهب نقطه نظریله ایشه گریشمه لی در .

ایمدی بز عالم اسلامك اختلاف نقطه سنی نه ره ده آختار مالی و بولمالیز . بلی بز دیرز که دین اسلامده اساس اعتبار یله بر ماده اختلاف یوخدر ولی تشکل اعتباریله تاریخ خطاسی اولاراق مهم بر اختلاف عالم اسلامی پارچالابوب اساس وحدةیه سنی گمرمه ده در .

بز بویگانه اختلافی یالکز تاریخ آل محمد و حقوق خاندان نبوتده بلورز فکریمزجه اختلاف امت بو دائره ده حاصل اولدوقی کبی ائتلاف امتده بو دائره ده اولمالی در چونکه هر عضو سقط اولدوقی یردن باغلانمالی و هر خیط اوزلدیکی مکاندا دیونملیدر .

بودر که بر تشریح و محاکمه آدلی کتابمزی قلمه آلدق و محل اختلاف نقطه لری تشریح و محاکمه ایله حق و حقیقت نره ده اولدقین اثبات و ارائه ایتدیك فکرمزجه کتابمز امت مرحومه نین توحید افکار اتمه سنه یگانه بر مداردر ولی احقاق حق اتمه ده نه اندازه ده بذل مقدرت اتمه مزی قارئین گرامین انصاف و قوه ایمانیه لرینه حواله ایدرز .

(زنگه زورلی قاضی بهلول بهجت)

هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق

بسم الله خیر الاسماء

تشریح و محاکمه

در تاریخ آل محمد صلعم

بتوفیق و عنایت ایزد متعال و در ظل توجه و هدایت عقل کل وهادی سبل حضرت رسول اکرم صل الله علیه و آله وسلم شروع بتحریر کتابی می‌شود که بعنوان (تشریح ومحاکمه در تاریخ آل محمد) نامیده شده و نظر بفکر قاصر وعاجزانه نگارنده این کتاب گرانبها نرین آثار ذی قیمت محسوب میشود .

برعموم واضح و معلوم است که محبت ومودت خانوادهٔ عصمت و طهارت کما اینکه بافراد امت فرض و واجب است هکذا اطلاع و علاقه مندی از حال و شئونات و تاریخ گذارشات آن سلساه طیبه از فروع همان فریضه بزرك معدود می باشد

مع التأسف تابحال مابین امت مرحومه عکس این ترتیب جاری بوده یعنی علمای اسلام درحالتیکه آثار مهمه وتألیفات بزرك ومفصل در

مواضیع متنوعه تألیف نموده‌اند راجع بسر گذشت وتاریخ سلالهٔطاهره که محبت و مودت‌شان دراسلام از شروط اولیه و مهمه بوده اثری باقی نگذاشته اند. مثلا درصورتیکه مؤلفات زیادی دایر بتاریخ «آل‌سامان» تاریخ «آل‌سلجوق» « آل بویه» تاریخ «آل عثمان» دیده میشود فقدان کتابی که تاریخ «آل محمد» را بطور حقیقت کشف و ایضاح نماید آیـا شایان تاسف نیست ؟

علمای اسلام بهیچ علمی مثل تاریخ و تراجم احوال اهمیت‌واعتبار نداده اند تالیفات ابن خلدون «ابن‌اثیر» «ابن‌خلکان» «مسعودی» و آثار عدهٔ زیادی از علمای دیگر از نفیس ترین آثار راجعه بعلم تراجم‌حال و تاریخ می باشد

از دلایل واضحه بر اینکه علمای اسلام بعلم تاریخ اهمیت فوق‌العاده داده تاریخ دمشق این عساگر درپنجاه جلد. تاریخ (خطیب بغدادی) در هشتاد جلد کافی می باشد ، دایر به تراجم احوال نیز آثار قیمت دار مثل(اسدالغابه) و غیره موجود وبعضی از تألیفات باوجود اهمیت شان قدری از توضیح هم کنار افتاده اند با وجود این تألیفات بزرك مایهٔ تاسف این است که تاریخ (آل محمد ـ صلعم) و سر گذشت اهل‌بیت عصمت محل دقت و توجه واقع نشده صفحات تاریخ اهمیت (متنبی) را (برضی) نداده دقت و توجهی که به (ابویوسف) داده شده در حق (امام موسی‌کاظم علیه‌السلام) دیده نمی شود تعصب را کنـار گذاشته با دیدهٔ بی طرفی بنگریم ترتیب کار بکلی برعکس شده هر گاه کسی غیر ازاین را مدعی باشد صفحات تاریخ حاضر و برصدق مدعا شاهد و ناطق است

خیلی جای تاسف است مثل طبری مورخ معروف و بنام در تاریخ مهم خودش . در صورتیکه پارهٔ حقایق مهمه و مطالب لازمه را قابل ذکر ندانسته و اهمیت نمیدهد ازحقوق ثابتهٔ سلالهٔ نبوت باچندان دقت حرف نمی زند ولی از خرافات بیهوده بحث میکند نمرود را سوار کرکس نموده بآسمان بالا می‌برد سر عوج بن عنق را بسحاب برده اقرع میکند عجبا ! باعث این همه غفلت و مسامحه چه بوده ؟ عجبا ! بخاطر طبری هیچ خطور نکرد که مواد مبحوث عنهای تاریخش در آتیه و لو بکمرتبه باشد مورد انتقاد واقع خواهد شد ؟

مولف تاریخ هر ماده را ولو که جزئی باشد باید کاملا تحقیق نماید زیرا که اسلاف بوسیلهٔ کشف حقایق همیشه باید به تنویر افکار اخلاف بکوشند نه اینکه با خرافات بی معنی آن بیچارگان را در ظلمات اوهام آواره و متحیر نمایند . در اسلام حالیکه اغلب حقایق در پرده استتار مانده مطالب واهیه و بی اساسی که اصلا بعالم اسلام مربوط نیست موضوع بحث قرار داده شده در اینکه سلالهٔ طاهره در اسلام حایز مقام بلند و دارای علاقه و حیثیت بزرك و صاحب رتبه ارجمند بوده اند کالشمس واضح و باحدی پوشیده نیست

قبلا گفتیم که مودت و محبت سلالهٔ پاك بافراد مسلمین از واجبات بزرك بوده عجبا ! چرا این مادهٔ مهمه با تناسب اهمیت آن مورد تحقیق واقع نشده .

بعقیده عاجزانهٔ بنده این موضوع باید عمیقا تدقیق و مطالعه شود این مسئله واضح و محقق است که در صدر اسلام مسئلهٔ خلافت همان وقتی که از حال طبیعی و مجرای اصلی خود منحرف شد حقوق

« آل محمد » ص ع نیز جزئیاً و کلیاً هدف محو و اضمحلال گردید دورهٔ خلفاء طول نکشید ولی اوضاع وخیم ترشد سلطنت منفور وظالمانه و حکومت منحوس و غاصبانه بنی امیه تشکیل یافت اشخاصی که قوهٔ دیانت و بصیرت شان ضعیفتر بود بدور « معاویه » ظالم و حیله کار گرد آمدند حقایق بواسطهٔ حیله وتهدید و ظلم و شکنجه مستور ماند سفید ها سیاه و سیاه بجای سفید بر قرار شد بازار تلبیس و تدلیس رواج یافت حقیقت غایب گردید مایهٔ تاسف این است جمعیت اصحاب در صورتیکه شاهد و ناظر یك سلسله حقایق بودند چون برای اثبات آن لیاقتی در وجود شان نبود هر گاه بطور عمومی هم نگوئیم اغلب صحابه از ادای وظایف خود قصور ورزیده وبرای حمایت و وقایهٔ امانتی که بآنها سپرده شده بود ابدا صرف همتی نکردند حتی بعضی ازصحابه پیدا شد که علناً پیروی از بدعت و باطل نموده و در لجهٔ اعمال شنیعه و حرکات زشت و منفور غوطه‌ور گردیدند

قدری واضح تر بگوئیم ابوهریره که دایم‌الحضور در حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه‌وآله و راوی صد هزار ها احادیث و اخبار از آن حضرت بود برای بقای حرمت و اعتبار خود در مقابل جور و مظالم « بنی امیه » ساکت و صامت نشسته حتی از « معاویه » که‌قاری از مطالعه یکی از هزار از بدع و وحشی گریهای او درصفحات تاریخ باز متحیر و متوحش میشود و ذکر آنها مارا از مقصود دور می سازد طرفداری نمودند ودائما در کنار سفرهٔ آن ظالم خبیث نشسته شکم خود را از طعام های لذیذ شاهانه سیر کرده و این کلام را متذکر می شد «**الصلوة خلف علي اتم وبساط معاويه ادسم**» یعنی نماز درپشت علی کامل‌تر

است ولی سفرهٔ معاویه رنگین تر ابوهریره با اقرار براینکه نماز درپشت علی بهتر است لذایذ شام معاویه اورا فریب داده از اکمال صلوة صرف نظر میکند و سائقهٔ دنائت و شکم پرستی با قبول ذلت به ترویج کار اهل جور و ظلم باعث گردید .

دشمن اهل بیت عصمت جنایت کار معروف (بسربن ارطاط) که از طرف (معاویه) برای قتل و غارت مدینه وارد آن شهر گردید ودرصفحات تاریخ فاجعهٔ منحوسی بنام لیلة الحریره(۱) ازخود بیادگار گذاشت هفتصدنفر ازصحابه‌را مقتول وقریب سیصدنفر از زنان اسلامیرا هتك احترام وبی سیرت نمود در این احوال ابوهریره ازمعاونین او و حتی قایم مقام آن ملعون بود ملاحظه نمائید چقدرپستی و دنائت ! ؟ .

تأسف دراینجا استکه با این همه رذالت باز ابوهریره درتاریخ با ذکر خیر یادشده فقط راوی بودن باخبار مایهٔ تمجید واحترام او میگردد .

نظر بفکر عاجزانهٔ نویسنده بعد از مصاحبت رسول اکرم رفاقت ابوهریره بامعاویه ومروان وبسرابن ارطاط دلیل بی مسلکی و پوسیدگی نیت و ریاکاری تمام حرکات و افعال و تزویر در زهد وتقوی او بوده. بیشتر از این : مغیرة ابن شعبه درحالتیکه از معارف اصحاب بوده بپارهٔ حرکات زشت جسارت و بچنان بدعتها مباشرت نموده که ننك بزرگی از خود در تمام عالم اسلام یادگار گذاشته است .

برای خدمت بهوا و هوس معاویه و ترضیهٔ نفس اماره او دائم بل رسول ص؛ نعوذبالله زبان سب وشتم میگشاد خصوصاً حضرت علی ع و اولاد آن حضرت را علنا روی منبر لعن می نمود . ز ذکر وقـیع

(۱) این کلمه تحقیق بیشتر لازم دارد

دلخراش در اینجا فقط نقل تاریخ نبوده بلکه مقصود اثبات این است که در آن دوره ها گفتگو در فضایل آل‌محمد وبحث در احوال ایشان مشکل بوده بلی در زمان سلطه و اقتدار بنی‌امیه ازحق و حقیقت اثری نمانده بود بهمین جهت حقیقت احوال در پس حجاب دسایس مستور بود .

دوره بنی‌امیه در سایهٔ فداکاری بزرك و جدّی امت مرحومه و بواسطهٔ انقلاب ابومسلم خراسانی منقضی گردید نوبت ریاست بنی‌عباس در رسید درزمان سلطنت این نسل نجیب‌هم آل‌محمد بحق خودنرسیدند.

همینکه بواسطهٔ فداکاریهای بزرك امت بنی‌عباس مقام خلافت‌را احراز نمودند آل‌محمد صع بقراریکه در دورهٔ غدارانهٔ بنی امیه بود باز در حبس و منفی ها مانده با حیل و دسایس از اوطان خود مهجور و تبعید شده مسموم یا مقتول گردیدند راستی این دور نیز بال‌محمددورهٔ فلاکت گردید .

تفقد از آل محمد ص ع بجای خود بلکه کسی باسم بردن از ایشان جرئت و جسارت نکرد علماً ، محدّثین ، مجتهدین که منسوب بال محمد بودند در کنار ماندند یعنی عمداً ایشان را از اهالی دور نمودند اشخاص موافق بصرفه و سیاست خودشان را بسر کارها دعوت کردند . باقر ، کاظم ، رضای آل محمد را با غدر و ظلم از ملت جدا کردند به بهانهٔ اینکه اولاد فاطمه مدعی خلافت هستند آنها را یکا یك از میانه برداشتند .

هر گاه بتاریخ حیات آل محمد صع با نظر دقت مراجعه شود معلوم خواهد شد که تمام این ذوات گرام یا محبوس بوده یا در دست

اشقیای غدار شربت شهادت نوشیده‌اند .

از بیانات فوق معلوم میشود که در دور حکومت بنی عباس هم برای آل محمد صع حال مساعدی ولو که جزئی باشد پیدا نگردید و در این زمان نیز گفتگو از حقوق ایشان مشکل بود .

پس از هجوم چنگیز در عالم اسلام دورهٔ ملوك الطوایف شروع گردید این دوره که مائهٔ هفتم هجری واقع شد اگر چه امتداد نداشت ولی بالنسبه بفکر آزاد و مستقل مساعد بود علمائیکه در این عصر قدم بعرصهٔ وجود گذاشتند نسبت بمتقدمین از تقلید و تبعیت کور کورانه دور و بتحقیق و تدقیق نزدیك بودند حکمداران عصر نیز از قبیل سلطان حسین بایقرا نسبتاً طرفدار حق و حقیقت بودند از علمائیکه در زمان این سلطان نشو ونما یافته بودند خاندمیر : میرخواند. مؤلف کتاب روضة‌الصفا که روضة‌الاحباب هم از این کتاب ترجمه یافته است پس از این دوره احوال باز رو بوخامت نهاد سیاست های سابق مجدداً رواج یافت تعصب بی جا حکمفرما گردید باز حق و حقیقت در پس پردهٔ اختفا منزل گزید بلی دولت علیهٔ عثمانیه تأسیس یافت توسعهٔ دایرهٔ این دوره امری لازم و ضروری بود خلافت ظاهریه نیز بسلطان سلیم اول که باعرضه ترین سلاطین آن دولت بود انتقال یافت او هم به‌توحید ممالك اسلامیه ساعی بود ولی مع الاسف موضوعی که لازم بود بامنطق تعقیب شود قوای جبریه درآن استعمال شد صد حیف که این فکر عالی و مقبول از مجرای صحیح و طبیعی خود تعقیب نشده با شواهد تاریخی ثابت است بناهائیکه با تهدید و دروغ تأسیس یافته نتیجهٔ خیری بر آن مترتب نگردیده است

در مقابل این فاتح بزرك حریف دیگری که آرزوی جهانگیری درسرداشت پیداگردید شاه اسمعیل صفوی برای نیل به آمال جهانگیرانهٔ خود بپارهٔ وسایل و عنوانات تشبث نمود در ضمن این فاجعه تعقیب مذهب بمیان آمد بلی دو پادشاه برای تزیید ملك و توسعه و تشیید نفوذ خود اختلاف کلمه در میان امت انداختند هردو طرف بروفق آرزوی خود در ضمن استعمال سیف قلم‌را نیز بکار بردند درشرح مرام و مقاصد خود کتاب ها تألیف کردند نوشتند و نوشتند؛ میدانید چقدر از حقایق مستور گردید؟ چقدر دروغ و افترا بسته شد؟ چقدرسفید ها سیاه وسیاه ها بسیمای سفید قبول گردید. نوع علما وجدان وبصیرت خودرا فدای اغراض شخصی متنفذین وسلاطین عصر نمودند. پای غرض و تعصب بمیان آمد هزارها کتاب مجادله بنام دین برای ما ارث ماند. بلی جراحات سیف وسنان التیام پذیرفت ولی از جریحهٔ اقلام مابین ملت اسلام هنوز خون میچکد.

بلی منتهای آمال ما این است که در نتیجهٔ آثار قادیه وعملیات فداکارانهٔ علمای اعلام این جراحت بایك طبابت حاذقانه بهبودی‌پذیرد. میدانید که این دوره ها نیز برای جهان گیری حق و حقیقت دورهٔ مساعدی نیست.

راجع بوقعهٔ کربلا کتابی نوشته شده اگرچه مقصود مؤلف آن نمایش فاجعهٔ دلسوز کربلا میباشد ولی در تحت نقاب ذکر مصایب طرفداری از یزید پلید ومتابعین عنید او کرده در آخر میگوید که. روز قیامت حضرت فاطمهٔ زهرا علیها‌السلام پیراهن خون‌آلود فرزند خودرا دردست گرفته وارد عرصهٔ محشر میگردد و به حضور حضرت رسالت‌پناه

عرض تظلم میکند در این حال رسول اکرم فرماید که ای دختر من امروز روز شکایت نیست روز شفاعت است جمیع گنه کاران در مقابل همین قضیهٔ شهادت برات آزادی گرفته داخل بهشت خواهند گردیدحالا ملاحظه فرمائید که نویسندهٔ فاجعه در ضمن شرح مصیبت میخواهداز شمر. یزید. عمرسعد. عبیدالله زیاد وامثال اینها طرفداری نموده اسباب عفو ایشان‌را فراهم کرده بالاخره درفردوس برین جایشان‌دهد. مگر آن بی‌حیا اقلا یکمرتبه ملتفت نگردید کسانی که فرزند رسول خدا وجگر گوشهٔ بتول را درصحرای کربلا باچنان وضع دلخراش شهید کرده‌اولاد فاطمه را اسیر نمودند . دیگر جای عفوی برایشان باقی نیست زیراکه آن ملاعین کافر شدند وکافر مخلد در جهنم است وحتی کسانیکه قبلا از وقعه کربلا مسرور بوده اند باز کافر ودرآتش جهنم هستند

بلی غرض اثبات این است که تاریخ آل‌محمد کما هو حقه نوشته نشده و اگر تألیفی در این موضوع موجود باشد آن‌هم مبنی برغرض وبانیت فاسد به عمل آمده وتاریخ آل‌رسول درهردوره درنتیجهٔ اغراض و تعصبات در پس پردهٔ خفا مستور مانده است .

میخواهم که مسئله قدری عمیقاً مطالعه شود : ملاحظه فرمائید که سیاست تأسیس دولت در اسلام تا چه اندازه وظایف مضره راایجاد و ایفا نموده است از بنی‌امیه چند مثال ایراد میکنیم :

وقتی درزمان بنی امیه درمکهٔ مکرمه عبدالله زبیر بدعوی‌خلافت برخواسته و باعبدالملك مروان مقابله ورزید و جند سالها باهم محاربه نمودند عبدالملك محض اینکه فکر اهالی شام و سایر ممالك اسلامیه را ازکعبه منصرف کند خانه‌ای‌ساخت‌ومردم را برای اداى حج بزیارت این

خانهٔ مصنوعی دعوت نمود .

حالا به بینید که مسئلهٔ سلطنت و حکومت جقدر ازاین رهگذر بدین و مذهب صدمه ولکه وارد کرده که یك ظالم یك ملعون برای تامین حکومت خودش کعبه راکه ازارکان عظیم اسلام است تبدیل مینماید .

مختصری محض تمثیل از بنی عباس بگوئیم :

وقتی اهل مدینه خلافت جعفرمنصور عباسی را قبول نکرده به شخصی از خانوادهٔ زهراء که موسوم به محمد بن عبدالله بوده بیعت کردند باجعفر منصور محاربات عدیده کرده دفعات چند مقابله نمودندوی ازطرفی بامحمدبن عبداللهٔبن حسن جنك میکرد ازجانب دیگر بانیت منصرف ساختن مسلمین ازروضهٔ رسول خدا ومکهٔ معظمه درپایتخت خود سامرا خانهٔ بنام قبهٔ خضرا ساخته بجای حج کعبه مردم را بطواف آن خانه منفور دعوت مینمود

حالا به بینید خلیفهٔ عباسی مانند حکمدار بنی امیه برای بقای حکومت خود «آل محمد» را قتل و اعدم کرده و خیلی از احکام اسلام را تبدیل داده است .

مثال دیگر :

خلفاء بنی عباس نه اینکه برواج احترام آل محمد سعی مینمودند بلکه بشعرا جایزه ها داده دائماً آن نسل پاك و سلالهٔ طاهره را هجو میکردند برای اثبات این هزارها دلایل مکفیه موجود ولی بذکریکی اکتفا مینمائیم :

شاعری بنام ابان بن عبدالحمید روزی برای تحصیل اجازه ورود بمجلس هارون الرشید نزد یحیای برمکی رفت یحیی گفت شرط ورود

مجلس خلیفه هجو علی ع واولاد او است ابان بن عبدالحمید هرچه‌در اول امر از ارتکاب به این امر شنیع امتناع نمود ولی بناباجبار یحیی حضرت علی ع را نظماً هجو نموده به‌هارون تقدیم نمود خلیفه هارون بسبب همین هجو ابان را در سلك ندمای خویش قرارداد .

غرض از این بیانات این است که در زمان حکومت بنی امیه و بنی‌عباس حیات وشئونات آل‌محمد به تهلکهٔ بزرك درافتاد این نسل‌نجیب ازتمام امت بر کنار افتاد بوضع دلسوزی امرار حیات میکردند نه‌اینکه ازحال سلالهٔ طاهره تفقدی ممکن نبود بلکه اسم بردن ازخانوادهٔرسالت در عداد گناهان بزرك وخیانت کاری محسوب بود .

یکی ازقصور وغفلت های علماء تاریخ این است که بمثل‌معروف (خطا بر بزرگان گرفتن خطا است) مفتون گردیده نه‌اینکه ازخطا و مظالم اشخاص بسیاری که در عالم اسلام قدم بعرصهٔ وجود گذاشته اند هرگز بحث و انتقادی نکرده اند بلکه این قبیل ظلام را در سلك اهل حق داخل نموده وزهر قاتلی‌که ازاین جماعت بجامعهٔ امت‌رسیده شفای عاجل تعبیر و اغلب ارباب جنایت را اهل صلاح و سعادت نام نهاده ملت معصوم را اغفال کرده اند این مسئله نیز یکمرض مهلك و جریحه التیام ناپذیری شده‌که عالم اسلام همیشه در تأثیرات جان‌خراش او معذب است برای توضیح از عرض چند مثال معذوریم :

مابین تواریخ اسلام تاریخ طبری را که از حیث قدم و کثرت روایات حایز اهمیت فوق العاده است بگشائید خیلی اشخاص‌جنایتکار را در آنجا در ردیف اهل حق خواهید یافت تاریخ طبری اشخاصی مانند ابوهریره مغیرةبن‌شعبه را با لسان تبجیل یاد میکند مورخ‌مزبور

ابداً اعمال وافعال اشخاص را مورد دقت قرار نداده فقط وجود این اشخاص در سلك صحابه مایهٔ تعظیم گردیده .

این رویه نظر بفکر عاجزانه بنده سهوی بزرك وخطائی فاحش است چطور ممکن است که فقط انسلاك درسلك صحابهٔ مطهر اعمال سیئهٔ یکنفر شده و از تحقیق خوب و زشت در عملیات چنین اشخاص مورخ را مانع گردد بلکه صحابه بودن شخص خطا کار عقوبت ومجازات آن را شدیدتر خواهد نمود .

می بینید که قرآن مجید در آیهٔ که درحق ازواج مطهرهٔ رسول اکرم نازل شده می فرماید ای ازواج نبی شما مانند سایر زنان نیستند هر گاه یکنفر از شما مرتکب گناهی بشود عقوبت آن مضاعف خواهد گردید در این صورت درجهٔ تشخیص هرقدر بالا رود جزای عمل نیز بهمان اندازه زیاد خواهد شد .

متابعت مع التکریم بمباشرین افعال حسنه از صحابه و احتراز با نفرت شدید از مرتکبین منکرات و جرح وانتقاد قبایح ایشان برهمه کس فرض ولازم است .

راست است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم فرموده **لاتسبوا اصحابی** لیکن انتقاد اعمال شنیعه سب نیست . نه اینکه فقط اصحاب بلکه سب هیچ کس جایز نیست اگر انتقاد سب نامیده میشود پس بحث از اعمال قبیحه فردی از افراد میبایست جایز نشود چنین عقیده سراپا لغو و صحیح این است که افعال تمام اشخاص بدون فرق قابل تحسین وتقبیح است .

ابوهریره بواسطهٔ بودن او در سلك صحابه مستحق رحمت ولی

بعد که آلت دست معاویه ومروان وشقی‌تر از اینها بسربن ارطاط شده بود بهمین سبب ودرمقابل این جنایت باو نفرین خواهیم نمود . بگذار همچنانکه درمقابل عمل خیر مکافات می‌بیند درعوض شرارتش مجازات هم داده شود .

ما منکر نیستیم که ابوهریره صحابهٔ رسول اکرم و خدمتگذار آن حضرت و راوی خیلی از احادیث بود ولی میدانید که ابوهریره غیر از اینها چه کارها کرده اگر نمیدانید از بنده سؤال کنید .

زمانیکه معاویه خواست به پسر خود یزید از مردم بیعت بستاند اهالی مدینهٔ منوره درمقابل این بدعت وجنایت زبان اعتراض را کشوده خواستند ممانعت و مقاومت نمایند معاویه برای اینکه اهالی پاك عقیدهٔ مدینه را بخوف و وحشت انداخته و موانع را از پیش اغراض نفسانی خود بردارد شقی ترین مردم بسربن ارطاط را مأمور این امر و برای اخذ بیعت روانهٔ مدینه نمود بسر بامر معاویه ازاهالی مدینه و اصحاب رسول خدا هفتصد نفر مقتول و سیصد نفر نیز از زنان باعصمت وعفیفهٔ اسلامی اسیر نمود و سه روز متصل غارتگران شام را مامور به نهب و غارت جوار روضهٔ مطهر و حرم پاك آن حضرت نمود .

در همان زمان ابوهریرهٔ مذکور معاون همین بسربن ارطاط بود وقتیکه بسر کار مدینه را تمام کرده بجانب یمن عازم گردید اورا نایب و قائم مقام خود تعیین نمود در کلیه جنایات و مظالم ابوهریره یار و مدد کار بسر بود حالا از این جنایت اغماض نمی توانیم و نخواهیم نمود والا در ردیف اهل غرض و پامال کنندگان حق وحقیقت محسوب خواهیم شد .

. . . بلى ما در مقابل اين همه جنايت ابوهريره هميشه باو نفرين خواهيم نمود .

يك مادهٔ ديگر :

اينكه زياد از طرف معاويه طرفداران آل رسول صلى‌الله عليه‌وآله را يكا يك قتل وغارت مينمود امرى واضح وآشكار است در اين زمان حجر بن عدى را كه ازمشاهير صحابه بود با رفقاى وى نزد معاويه فرستاد حجر وهم مسلكانش بدسايس ابوهريره و امثال او كه همواره دين خود را بدينار فروخته اند ببهانهٔ اينكه حجر طرفدار آل‌رسول است بدرجهٔ شهادت فايز گرديدند. در اين جنايت ابوهريره شريك معاويه و هم شريك هر ظلم و شكنجه بود كه در حق ايشان بعمل آمد بنا براين ماهركز از جنايت ابوهريره اغماض نخواهيم نمود ولو اينكه تمام علماى تاريخ بسبب بودن او درسلك اصحاب ازجميع جنايت هاى او چشم پوشند .

حالا بيائيم بسهوهاى ديگر طبرى وساير ارباب تواريخ :

تصور نمى‌رود كسى پيدا شودكه نزداو مغيرة بن شعبه غير معروف باشد او نيز در تمام جنايتها مددكار و معاون معاويه بود و دائما روى منابر نعوذ بالله بحضرت على لعن نموده آل رسول ص‌ع را سب مى‌نمود بلى بسيارى از مورخين سيئات مغيره را در نظر نگرفته فقط بمناسبت صحابه بودن نام او را با احترام ذكر ميكنند .

بودن او در زمرهٔ صحابهٔ رسول ص‌ع جاى تمجيد ولى طرفدارى وى از معاويه و يزيد و باعث بودن بوليعهدى شرير جانى مثل يزيدكه نتيجه اش اشتعال آتشى است كه تا قيامت منطفى نخواهد شد گناه غير قابل عفو و ذنب لايغفرى است كه ابدا از آن گذشت نخواهيم نمود

با تحسین و تکریم صحابه بودن او در حین ملاحظهٔ شنایع و قبایح اعمالش دائماً در انظار عامه اورا تلعین و نفرین خواهیم نمود .

مادهٔ دیگری هم در اینجا قید نموده غفلت و مسامحهٔ ارباب تواریخ را تا یك درجه واضح تر کنیم:

بر عموم واضح است که حرب جمل دراسلام هائلهٔ بزرگی بوده و نخستین ضربه ایست که به بیکر اتحاد واتفاق امت مرحومهٔ محمدی زده شده تاریخ این قضیه را تماماً می نویسد حتی حق را از باطل هم تمیز میدهد و مسببین این فاجعه و بکدام علت برچنین امر خطیر مباشرت نمودند تا یك درجه مخفی نیست فقط جای تأسف اینجا است که مورخین واقعه را طوری نقل کرده‌اند که حق از باطل و ظالم از مظلوم بطور وضوح تشخیص نیافته و حتی اغلب حقایق مخفی مانده و با ایراد پارهٔ معاذیر واهیه و بهانه‌های بی مأخذ عالماً وعامداً حق را مستور داشته‌اند صد حیف که علت غائی تاریخ نویسی را فراموش کرده و از اهمیت آن کاسته و حتی ضربهٔ مهلکی براین علم شریف زده‌اند.

علت این اغماض هم صحابه بودن را میدانیم بلی مسببین حرب جمل از صحابهٔ رسول و حتی از کبار اصحاب هم بودند بهمین جهت و برای اینکه ایشان صحابه بوده‌اند مورخین رکاکت و قباحت ارتکاب و نتایج و خیمهٔ مضرهٔ آنرا بعالم اسلام در نظر نگرفته به تشخیص حق از باطل جسارت نکرده‌اند و نخواسته اند در اینموضوع اظهـار عقیده نمایند و عفو بی لزوم و اغماض بی وجه را عمل خیری حساب کرده‌اند لیکن ما میگوئیم وظیفهٔ تاریخ این است که اصل و حقایق اشیاء را کشف نموده بر عموم ارائه دهد تا اینکه اخلاف امت از تشخیص حق

و باطل عاجز و متحیر نمانند عفو و گذشت از وظایف حاکم محشر و بروز جزا مربوط می باشد وظیفهٔ تاریخ عفو و گذشت نیست .

آشکار و واضح است که امت برخلاف رضای رسول اکرم بشعبات مختلفه متفرق گردیده و باعث این تفرق همان سکوت از اظهار حق و مسامحه در احقاق بوده معلوم است که رسول خدا امت مرحومه را چقدر از تفرق و اختلاف کلمه منع فرموده است.

قدری هم نزدیکتر شویم :

در ازمنهٔ سالفه که ما هنوز هم مقاد آثار ایشان هستیم محق و مثاب کسی بود که صاحب قوت و اقتدار بود در زمان بنی امیه و بنی عباس تمام ادبا و شعرا حتی علما داخل مجالس خلفای کذائی گردیده بزم های عیش و نوش را با بیانات ساحرانه خود با طنطنه و شکوهی فوق‌العاده برشته نظم کشیده و حتی یکنفر نیز چنان مجالس فسق و فجور و منهیات و منکرات را قدح و ذم نکرده ده وصد هزار ها دراهم و دینار جایزه گرفته مشغول تعیش گردیده اند بزم صفای خلفا و آثار و اشعار شعرا در پیش چشم عموم بوده ومحتاج شرح و توضیح نیست .

هر گاه حکومت و جلال عذر مظالم و سیئات اعمال نمیشد می بایست که در نظر ارباب انصاف معاویة بن ابی‌سفیان وحر قوص‌بن زهیر هر دو دارای یك درجه بوده باشند ولی قدرت وحکومت معاویه اورا در مجالس خلیفه امیرالمومنین جلوه داده و بدرجات فایز نموده است بدبخت حرقوص بواسطه عدم مکنت دچار لعن و طعن تمام عالم گردیده اگر او نیز دارای ثروت وقدرت بود البته مظالم او نیز در زیر پردهها

مستور می ماند قدری واضح تر بگوئیم :

حرقوص بن زهیر از جملهٔ اصحاب و از اهل بدر بوده در تمام غزوات حاضر و فداکاریها نموده است فقط آن را بخت برگشته در فاجعهٔ صفین بحضرت امیرمؤمنان عاصی گردیده و درقضیهٔ نهروان اشتراك نموده است و خود را بجرگهٔ خوارج داخل نموده حالا تمام ارباب تواریخ حرقوص را با نفرت و لعنت یاد کرده و صحابه بودن او ابداً منظور نظر کسی نیست زیرا که حرقوص بر امام حق عاصی شده و مقدار یکروز برضدآن حضرت مقاتله نموده دراین واقعه هلاك شده است

ولی معاویه که فجایع او اسلام را دچار وحشت و مصایب گوناگون نموده بدعتها وضع کرده اهل‌بیت رسول خدا را لعن و سب نموده در حرم رسول خدا درآن منبر پاك صعود کرده و در مقابل جماعت صحابه بحضرت امیرمؤمنان و سبطین مکرم او نعوذبالله لعن و نفرین نموده و خلافت اسلامیه را بشکل سلطنت کسری و قیصر تبدیل کرده ازکبار صحابهٔ رسول الله عمار یاسر و اویس قرنی را شهید نموده می توانیم گفت هر گاه تمام فجایع اورا کنـار گذاشته فقط در قتل حجربن‌عدی بحث و دقت نمائیم در حکم بر اینکه معاویه شریر ظالم باغی ملعون است هیچ تـردیدی نخواهیم داشت افسوس که معاویه با وجود این همه مظالم بی‌شمار باز بالقب امیرالمؤمنین ملقب وتمام مظالم او درپردهٔ نسیان مخفی مانده حتی در فسق و فجور های خود نسبت اجتهاد باو میدهند فقط در اجتهاد خود درصورت خطا هم مثاب بوده است من میگویم که لعنت برچنین مجتهدی که نور دیدهٔ رسول‌خدا حسن مجتبی را شهید نموده و دراین موضوع اجتهاد نماید. نفرت عالم‌بچنان

مجتهدی که مثل یزید خـائن را بر امت مرحومه مسلط نماید دیگر چها و چها کند ،

(عمرالنسفی) درکتاب معروف خود،موسوم به (عقایدالنسفی) میگوید محاربه‌وتمام سایر افعال معاویه حمل براجتهاد میشود . اگر کسی سؤال‌کند چرا اعمال وافعال حرقوس بن زهیر حمل براجتهاد نمیشود؟ چه جوابی خواهند داد عجبا نظر بفکر عاجزانهٔ نگارنده : حرقوس نه درهم ودیناردداشت ونه صاحب تیغ‌خون خواربود تاقوهٔاجتهادبراوبدهد مثلی عادی‌وعامیانه‌درافواه‌مشهوراست : (صاحب‌قوم وقبیله‌قحبه نمیشود)

راست است که قدرت و شوکت بنی‌امیه پرده پوش تمام عیوب وفجایع معاویه بوده علما واصحاب‌تواریخ ببحث وانتقاد عملیات ظالمانه او جسارت نکرده اند و تمام آثار همان عصر و زمان لاحق سرمشق و دستور العمل گردیده است .

دراینجا از تفصیل مقال مقصود اینست‌که ارباب تواریخ درغالب مواد تاریخیه از اظهار و اثبات حق سکوت کرده فلذا تاریخ آل محمد صل‌الله‌علیه‌و‌آله نیز درپرده خفا مانده وکمایلیق مکشوف نگردیده‌است.

برای اثبات این مدعا باز ارائه بعضی نمونه ها را از آثارسالفه لازم میبینم چنانچه عالمی بنام یعقوب بن‌سکیت درمجلس المتوکل‌عباسی نشسته بود که دو پسر خلیفه المعتمد والمعتز داخل اطاق میشونددر این اثناء خلیفه خطاب میکند : ای یعقوب این دو پسر من اشرف اند یا حسن وحسین بیچـاره یعقوب بسائقهٔ نور ایمان بداهة در جواب میگوید «والله قنبر که خادم حسن وحسین بود هم از تو وهم‌ازپسران تو اشرف است »متوکل درحین استماع این جواب حق وصحیح بجلاد

امر میکند که زبان عالم بیچاره را از پشت سرش بیرون میکند

حالا ملاحظه فرمائید که در چنین وقت و زمانی چطور بحث از آل محمد ص ع ممکن بود شمس حقیقت در پس چنین ابرهای ضخیم محجور بود

از خلیفهٔ مذکور المتوکل مثالی دیگر :

پس از فاجعهٔ الیمهٔ کربلا جماعت مسلمین بزیارت قبر مبارك حسین ع مشرف می‌شدند با مرور زمان حرمت و احترام آن مزار پاك زیاد گردید و آن مزار مقدس را تعمیر نمودند متوکل عباس همینکه براین حال اطلاع یافت امر بتخریب همان بقعهٔ مقدس نمود زیارت آن مزار پاکرا بامت محمدی وطایفهٔ محبین اهل‌بیت نامساعدشمرده خرابش کردند

حالا تأمل نمائید خلیفهٔ که تمام مهام امور اسلام درقبضهٔ اقتدار او است در صورتیکه بچنین جنایت جسارت میکند پس عوام الناس چه باید بکند .

در آن زمان مذهب اعتزال در حال شیوع و رواج بود از خلفا مامون ومعتصم نیز طرفدار آن مذهب بودند . همینکه المتوکل برمسند خلافت ننشست مردم را از اعتزال منع نمود و گویا طرفدار سنت شد و بهمین سبب در افواه ناس ملقب به محی السنه گردید ملاحظه فرمائید از محی السنه ها چه شنایع مخالف بادین وانصاف بروز میکند مگر احیا کنندهٔ سنت مزار پاك امام حسین علیه‌السلام را خراب کرده بـا خاك یکسان میکند مگر خلیفهٔ عادل محض احتمال بکسانیکه مخالف سیاست شخصی او و مزاحم بآمال دنیوی تصور گردد بچنین جنایات بزرك مرتکب میشود

پس معلوم میشود که درآن عصر هم حق وحقیقت در پس موانع

عظیمه مانده‌بود عجبا ! خلفاء وامراء مؤمنین وقاضی‌القضاة ها بچه علت بچنین ورطه ها افتاده اند .

برای اثبات مدعای خود ایراد یك سلسله شواهد تاریخی‌رالازم دیدیم تا معلوم شود که تاریخ آل‌محمدص‌ع دچار چه نوع سهل انگاری گردیده حتی در صدر اسلام حقوق آن سلسلهٔ مطهره نه اینکه نسبت بمراتب خودشان بلکه درردیف افراد سایرناس نیز مراعات نشده‌برعموم واضح و آشکار گردد .

پس ازرحلت خلیفهٔ سیم الحاح واصرار جملهٔ اصحاب بامیرالمومنین‌ع و بالاخره قبولاندن بآنحضرت مسئلهٔ خلافت را و بیعت‌کردن عموم با طوع و رغبت امری آشکار است . اصحاب کبارکه پیشرو ایشان طلحه و زبیر بودند و تمام اهل حجاز با ابرام تمام بیعت بآن حضرت نموده وبقبول خلافت‌شان اظهار تشکر نمودند این‌مسائل درخفیه‌انجام نیافت بلکه تمام اصحاب کرام ومومنین در آنجا حاضر بودند مختصری پس از این ، فاجعه جمل بظهور پیوست طلحه وزبیرکه از عشرهٔ‌مبشره محسوب بودند بخیال خلافت افتادند عهد و تبعیت خودشان را نقض کردند وبا ادعای اینکه با جبر و تهدید از ایشان بیعت گرفته شده در بصره مردمرا اغوا نمودند ازاین مقل مقصود این نیست ، بلکه میخواهم این نکته را اظهار نمایم زمانیکه اهالی بصره برای تحقیق این مسئله که تبعیت طلحه و زبیر بحضرت علی ع از روی رضا و رغبت یا جبرو تهدید بوده یکنفر را بمدینه منوره فرستادند آن بیچاره جند هفته‌طی راه‌کرده وارد آن شهر پاك گردید ، اتفاقاً روز جمعه بود ومردم برای نماز جمعه در مسجد رسول صلی‌الله علیه وآله جمع بودند همان صحابه

برپا ایستاده شروع بنطق نمود :

ای اصحاب رسول خدا ای اهل بدر ورضوان ای مؤمنین ، طلحه و زبیر در بصره می گویند ما بزور وجبر بعلی علیه السلام بیعت کرده ایم جماعت بصره مرا فرستاده اند تا از شما این مسئله را تحقیق نمایم که شما در آنجا حاضر بودید آیا بیعت برامیر مومنین با جبر و زور شده یااینکه تمام مؤمنین بارضا ورغبت بیعت کرده اند در مقابل همین سؤال هزارها از اصحاب گرام که در مسجد جامع حاضر بودند تماماً سکوت اختیار و خودشان را باظهار حق لایق ندیدند حتی در آن اثنا اسامة بن زید برپا ایستاده گفت : بیعت طلحه وزبیر برعلی علیه السلام با تهدید مالك اشتر بعمل آمده است .

عجبا ! این چه حال است چه چیز اسامة بن زیدرا بچنین حرکتی اجبار نمود چرا در حق علی علیه السلام این درجه خلاف را جایز دید آیا جماعت صحابه چرا چنین حق آشکار را مکتوم و مستور داشتند . چرا ما بین امت مرحومه تخم نفاق و تفرقه را کاشتند .

فرض کنیم علی علیه السلام داماد رسول و زوج بتول نبود بلکه مثل سایر ناس یکنفر اهل ایمان است مگر مسلم بر مسلم حقوقی ندارد این حادثه معلوم میکند که در عصر صحابه حقوق اهل بیت رسول دچار چنین تهلکه بوده باثبات این مادهٔ حاجت نیست خود حادثه ماهیت آن عصر را نشان میدهد .

از امثال و حوادثیکه تا اینجا ایراد شده آشکار می گردد که در دور اول تاریخ اسلام و عصر علمای سابقین در نتیجهٔ پارهٔ امور تاریخ آل محمد علیه السلام حیز هیچ اهمیت ولو جزئی باشد نگردیده و از

سرگذشت و علایق حیاتیه سلالهٔ طاهره بطور مکفی بحث نشده است .

مدعای ما بظن بنده چنین اثبات میشود :

بالطف و عنایت خداوند متعال در همین کتاب در خیال تحقیق از تاریخ آل محمد ص ع هستم و امید وارم که بتوفیق یزدان ازتاریخ و شئونات حیاتیه و حوادث آن سلالهٔ طاهره خصوصا از مظالم و جفا و اذیت هائیکه از امت برآنحضرت رسیده و حق و حقوق اهل بیت رسالت چطور دچار اضمحلال گردیده با کمال تدقیق تحریر خواهم نمود

در تحریر این کتاب تقلید و تعصب بر کنار فقط مقصود کشف و ارائهٔ حقیقت است

برعموم آشکار است که امت مرحومهٔ محمدی حالیا بدو فرقهٔ مهمه انقسام یافته شیعی و سنی جماعت شیعی بتاریخ آل محمد علاقه‌دار ولی سنی ها بجانب تفریط رفته اند در حالتیکه مابین برادران اسلامی غیر از همین ماده سببی دیگر باختلاف و افتراق پیدا نیست . بنده در میان هردو برادر عزیز و گرامی خود ایستاده دست بهردو دراز نموده ایشان را بیك نقطهٔ تلاقی و اتحاد میکشم تا بادراك اینکه مابین دو برادر هیچگونه سببی بافتراق و اختلاف موجود نیست اتحاد کرده و اگر اتفاق امت امری لازم است فقط در دایرهٔ اهل بیت طاهره دچارتفرقه نباشند چون امت مرحومه درمسئاله اهل بیت محمدص تا حالا اختلاف پیدا نموده لازم‌است دراطراف همین نسل پاك نیز دست اتحادبهم‌دهند. امید که برادران اسلام این تاریخ عاری از تقلید و تعصب و خالی از تفریط و افراط را باحظ روحانی مطالعه نموده و حق وحقیقت‌را درك نمایند . وخداوند موفق ومعین است .

قاضی بهلول بهجت زنگه زوری ۱۳٤۰

حالا بترتیب شروع بنگارش تاریخ اهل بیت مینمائیم :

مقصود از آل محمد ص حضرت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه و نوردیدهٔ رسول خدا ص ع فاطمهٔ زهرا علیها السلام ودو نوردیدهٔ ایشان که بنام نامی آل عبا معروف هستند و امامان دوازده گانه از آن نسل پاك میباشد

از حالات وشئونات این بزرگواران وازحقوق مغصوبه وفلاکت های وارده بر ایشان بایك لسان جدی صحبت و تشریح ومحاکمه خواهم نمود .

بنابراین از امیرالمؤمنین ع که عضو مقدم خانوادهٔ رسالت واکرم آل محمد ص هستند تیمن وتبرك میجویم .

وصی رسول خدا علی المرتضی

(سلام‌الله علیهم والهم اجمعین)

ایزد متعال همینکه نوع بشر را خلق فرمود برای هدایت بنی آدم بطریق حق وهدایت از جنس خود ایشان رسل وهادی معین فرمود .

وتمام ایشان در عصر و زمان خاص بخود مطابق امر رب العالمین اوامر الهیه را بامتهای خود تبلیغ و تعلیم کرده اند و مابین این انبیأ عظام نسبت بیکدیگر افضل واکرم والوالعزم نیز موجوداست . فقط باقرار وتسلیم عموم افضل واکرم تمام انبیاء خاتم انبیاء محمد المصطفی ص بوده و نیز در نزد عموم بیقین پیوسته که مابین امت مرحومه پس از رسول خدا (ص) افضل و اکرم از همه علی بن ابی طالب ع بوده و بس .

این مادهٔ دعوائی است شرعی ومذهبی مربوط وعلاقه دار باحکام اسلامیه و برای اثبات یك ماده از احکام اسلام اصول و قوانین عمومی وغیر قابل انکاری وضع و تدوین شده که هم مدعی وهم مدعی علیه باید

تابع همان اصول وقوانین بوده باشند چون ارباب مذاهب مختلفه دراسلام بطور عمومیت بدون اعتراض همینطور آمده رفته‌اند چونکه قانون عمومی ولایتغیر میباشد آیا این اصول وقوانین کدامند ؟

بلی هرگاه یکنفر درصدد دعوا واثبات یك‌حکم ازاحکام اسلامیه بوده باشد لابد از اقامهٔ دلیل است زیرا بدون دلیل هیچ دعوا اثبات نمی‌شود . دلیل مقبول در احکام اسلامیه دوتا است عقل و نقل ، فرق این دو اینست که اگر دلیل نقلی نباشد فقط با دلیل عقلی هیچ مادهٔ از احکام اسلام فقط با دلیل عقلی اثبات نمی‌شود ولی در احکامیکه بواسطه دلیل نقلیه اثبات شود چندان توافق و مطابقت بدلایل عقلیه احتیاج نیست .

بلی . برای اثبات اینکه علی علیه‌السلام افضل واقدم جمیع افراد امت محمدی صلی‌الله علیه و آله بوده بایراد ادلهٔ عقلی و نقلی مطابق قوانین محاکمه و مناظره مجبور هستیم .

از دلایل عقلیه در اینجا مختصری ذکر و در دلایل نقلیه قدری مباحثه خواهیم نمود بلی عقل شاهد است بر اینکه کاینات در وهلهٔ اولی با دو اسم یاد میشود وجود عدم ، البته عقل بشرافت و افضلیت وجود شاهد است نه عدم ، موجود هم بر دوقسم است نامی و جامدالبته عقل بشرافت ورجحان نامی حکم خواهد نمود ، نامی نیز بردو قسم‌است حساس و غیر حساس البته عقل شاهد است که حساس از غیر حساس اشرف است ، حساس هم بر دو قسم است عاقل و غیر عاقل البته عاقل افضل است ، عاقل نیز بردو قسم است عالم وغیر عالم البته عقل شرافت عالم را تصدیق خواهد نمود .

بعداز بیان این مقدمه . عقل باتجارب و مشاهدات خود باز حکم خواهد نمود که پس ازرسول‌خدا مابین امت مرحومه امام‌علی‌علیه‌السلام اعلم و از حیث علم نظیر او در میان امت پیدا نمیشد در این صورت البته امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام افضل امت می باشد .

از آثار فضیلت یکی علم است که در وجود با شرافت حضرت علی موجود حالا در سایر اسباب و امارات فضایت مقایسه نمائم چونکه فضیلت صفتی است که با اسباب و علائمش حکم می شود، این اسباب و علایم در هر شخص بوده باشد با فضیلت او حکم می شود و الا فضل وجود خارجی ندارد علایم و امارات فضل یکی احسان است بلی عقل شهادت میکند که احسان از ظلم بهتر است یکی شجاعت است البته خلقی که منافعش عمومی است عقل باولویت و افضایت او حاکم است با همهٔ اینها عقل با تجارب و مشاهدات خود حکم میکند که امیرالمؤمنین ع‌س در میان امت در حالتیکه یکنفر هم نظیر و مقابل برآنحضرت پیدا نمی شد ازتمام افراد اشجع وهم محسن بوده است در اینصورت افضل و اکرم بودن او عقلا مسلم و ابداً تردیدی در آن نخواهد بود این مختصر از حیث دلیل عقلی کافی

بیائیم بدلایل نقلیه

اولی قرآن عظیم‌الشأن ثانیَ سلسلهٔ روایتی است که صدورآنها از رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله جای هیچگونه شبهه و تردیدی نیست احادیثی که در صدور آنها تردد و شبهه نبوده در اثبات حکم شرعی مانند آیات قرآنی معتبر و معتمد و مقبول عموم مات اسلامی است .

فقط محل دقت اینجا است که اقوال مختلفه در صحت و عدم

صحت احادیث مرویه موجود و اگر چه صد ها اثرهای مهمه و هزاران کتب در این توضیح نوشته شده باز خیلی از اخبار مجعوله و ساخته بنام حدیث در میانه بوده باعث فتنه های عظیم مابین امت مرحومه گردیده است .

در طریق روایت حدیث و اخبار مابین علمای عامه و خاصه فرق وتفاوت کالعدم میباشد زیرا عموم علمای اسلام عادل بودن راوی را شرط دانسته اند ولی نزد علمای عامه جملهٔ اصحاب عادل و روایات آنها تماماً صحیح و نزد علمای خاصه بعضی از اصحاب عادل نبوده و بهمین سبب روایات آنها محل اعتماد نیست.

بلی همین تفاوت اگرجزئی هم باشد مهم است زیرا که احادیث رسول خدا بما ملت اسلام بوسیلهٔ اصحاب رسیده . عادل بودن اصحاب از شروط مهمهٔ روایات است .

مؤلف حقیر این اثر ، یکنفر از کمینکان علمای عامه هستم معهذا بعادل نبودن اغلب از اصحاب قناعت کامل دارم .

مواد ذیل را مثلا ایراد میکنم :

علمای عامه روایت مغیرة بن شعبه را که از اصحاب بوده قبول نموده و ضمناً عدالت او را هم تصدیق کرده اند لیکن معلوم بوده باشد که عدل درخارج ماهیت موجوده ندارد ولی باعلائم وامارات بروجود وعدم او حکم می شود .

البته کسانیکه باحکام ثابتهٔ اسلام مخالف و متجاسر شوند هرکه باشد عادل بودنش سهل بلکه بفاسق و ظالم بودن‌او حکم میشود ، اقوال علمای عامه درجرح وتعدیل شهود ، برهیچ فردی مخفی نیست . ملاحظه

کنیم چه چیز ها برای اثبات عدل یا فسق مغیره پیدا میشود ؟

بمطلعین واضح و آشکار است که در عصر خلافت خلیفهٔ ثانی مغیرة ابن شعبه در بصره والی بود با یك زنی مسماة ام‌جمیل از قبیلهٔ بنی‌عامر زنا کرده بود وچهار نفر از اصحاب کرام برای تعیین مشاهده کرده بودند یکی ابابکرة ودیگرنافع وشبل وزیاد بود سه اولی‌ها شهادت کردند چهارم درشهادت تلبیس نموده وبسقوط حکم رجم باعث گردید.

از این فقره واضح میشود که مغیره زنا کرده بود و در حضور خلیفه بدرجهٔ محکومیت رجم آمده است تکمیل این فقره را درکتب تاریخ مطالعه می نمائید خصوصاً درکتاب فطرةالاسلام ، وابن ابی‌الحدید عدم قبول ایفاء شهادت را از مرتکبین چنین کبایر که متضمن عدم قبول روایت حدیث نیز خواهد شد تصریح کرد .

بر عموم واضح است درزمانیکه مغیره والی کوفه بوده روی‌منبر بحضرت امیر علیه السلام نعوذ بالله لعن میکرد . حتی مؤلف کتاب فطرةالاسلام ازابن ابی‌الحدید که یکی ازاعاظم فقهای شافعیه می باشد روایت می کند که مغیرة بن شعبه درمسجد در حضور سعید بن زید که از کبار اصحاب بوده بحضرت علی علیه‌السلام و اولاد طاهرین او لعن و طعن نموده و صحابهٔ مومی الیه از مشاهدهٔ این منظره گریان ازمسجد خارج شده است .

و دیگر ابوالفرج اصفهانی در اغانی این جنابت فاحشه را ثابت میکند و هکذا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه با یك سلسله روایات این ماده را ثبت مینماید وعلاوه صاحب فطرةالاسلام در موقع ذکر شهادت حجربن عدی مدد دنارا ایراد میکند :

بامر معاویه والی کوفه مغیرة بن شعبه دائماً در بالای منبر به لعن حضرت علی و اولاد پاك او مرتکب می شد روزی در حالتیکه این فعل فاحش را تکرار می نمود حجربن عدی از جای خود بر خاسته با سنك سر مغیره را مجروح کرد و همین حادثه باعث گردید که حجر از طرف معاویه با ظلم و غدر شهید شد .

ازاین حوادث آشکار است که مغیره بامیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام سب کرده وحال آنکه حضرت رسول خدا فرموده : «**من سب علیاً فقد سبنی و من سبنی فقد سب‌الله**» بنابراین شهاب‌الدین آلوسی‌درتفسیر خویش گفته : هر کس علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام را در حال حیات یا ممات سب نماید کافر میشود .

هکذا در کتاب حیوة الحیوان علامهٔ دمیری و در ینابیع الموده خواجه کلان این ماده را اثبات‌کرده اند حاصل کلام اینکه مغیرةبن شعبه در این ارتکاب بدرجهٔ کفر رسیده در اینحال روایات او سندیت نداشته وهیچوقت لیاقت راوی حدیث بودن‌را نخواهد داشت . قدری‌هم از ابوهریرة الدوسی مباحثه نمائیم :

ابوهریره از اصحاب رسول خدا ودر سال فتح خیبر بدین‌اسلام مشرف‌گردید چون بیکار بود دائماً در حضور پیغمبر اکرم امرار وقت مینمود بنابراین حضرت رسول که باسرار باطنی او کاملا آشنا بود فرموده یااباهریره «**زرنی غباً تزدد حباً**» هرروز میا تامحبت زیادگردد معلوم می شود که محبت نداشتن ابوهریره نسبت برسول خدا آشکار بوده . مقصود دراینجا نیست بلی از رواة کسیکه بیشتر روایت‌احادیث کرده همان ابوهریره است ودرنظر علماء عامه روایات او مقبول‌است .

حقیرهم که منتسب بعلماء عامه هستم معهذا ارتکابات ابوهریره‌رامنافی عدالت میدانم که دراینجا چند ماده ایراد خواهم نمود .

بسندصحیح‌روایت شده که‌حضرت‌رسول(ص) فرمود : اولین مفسد در میان امت من یکنفر از بنی امیه خواهد بود .

ابوهریره این فساد را در حالتیکه در معاویه مشاهده می کرد دائماً بان ظالم طرفدار بوده بحق و حقیقت بودن هرچیزیکه از طرف امیرالمؤمنین شهادت کرده بود نکول میکرد . عدم امکان اجتماع ظلم وعدل در یکجا برعموم واضح و ابوهریره نمیتواند احراز عدل بکند .

دیگر :

معاویه وقتیکه بپسرش یزید بیعت میگرفت حجاز خصوصا اصحاب مدینهٔ منوره براین خیانت و جنایت اعتراض کرده و باامتناع از بیعت احقاق حق نمودند معاویه محض اخافهٔ اهل مدینه خطا کار معروف بسربن ارطاط را بمدینهٔ منوره میفرستد بسر از اصحاب رسول خدا هفتصد نفر مقتول و زیاده بر سیصد از مخدرات اسلامی را اسیر کرده وامرداد آنها را سینه وبا گشاده در بازار های عمومی بفروشند .

از کبار علمای عامه صاحب اغانی ابوالفرج جوزی و صاحب عقدالفرید وجاحظ وازمورخین معروف ابن خلدون ، ابن خلکان، تاریخ کبیرطبری ، ابن‌ابی‌الحدید ، علامهٔ‌عینی ،علامهٔ‌دمیری‌وصاحب‌فترة‌الاسلام شاهد این حادثهٔ دلسوز هستند

تمام تواریخ فوق شرکت ابوهریره را با بسربن ارطاط اثبات کرده و حتی بسر بن ارطاط در مدینه پس از اتمام کار ابوهریره را نایب مناب خود نموده بامر معاویه بطرف یمن یا مکهٔ مکرمه حرکت

کرده است .

معلوم میشود که ابوهریره بعد از اینکه وقتی صحابهٔ رسول‌خدا بوده زمانی نیز ملازم معاویه و بسر بن ارطاط گردیده است و اهل مدینه را تهدید و اخافه نموده و حال آنکه رسول خدا فرموده « **من اخاف اهل‌المدینة اخافه الله ولعنه و لایقبل منه عدل و لاحرف** » یعنی هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را بترساند ولعنت کند و از او هیچ عمل قبول نمی شود .

حالا میخواهم بگویم که ابوهریره درحالتیکه ملازم بسر بن ارطاط بوده بکسانیکه مدینه را تهدید کرده اند معاونت و یاری نموده وبرظلم اشتراك نموده‌است دراین صورت ابوهریره عادل نمیشود وروایتش قابل اعتماد و صحیح نمیگردد .

دیگر : ابوهریره میگوید **الصلوة خلف «علی» اتم و بساط «معاویه» ادسم** نماز درپشت «علی» کاملتر است سفرهٔ معاویه رنگین‌تر ابوهریره با اقرار براینکه حضرت «علی» حق و معاویه با رنگین بودن سفره‌اش ناحق است باز بطرف باطل میرود و این رویه منافی التزام‌عدالت‌است

بلی مقصود از این ایرادات این است که فقط صحابه بودن‌دلیل نیست که باید روایات یکشخص کاملا مورد قبول یابد بلکه بارهٔ‌اشخاص پیدا میشود که باوجود بودنش درسالك صحابه بجنایاتی مرتکب شده که بکلی مخالف عدل و حقانیت بوده است

گفتیم که دلیل نقلی اولا قرآن عظیم‌الشأن ثانیا احادث رسول خدا است درکلام مجید از آیاتیکه دلالت برشرافت حضرت‌امیرالمؤمنین میکنند تبرکا بذکر دو فقره دراینجا اکتفا میکنیم .

«انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا » صدق الله العلی العظیم ، عموم امت مرحومه متفق هستند براینکه این آیه شریفه درحق پنج نفر آل عبا نازل شده که اول آنها امیرمؤمنان علی علیه السلام است .

حالا دقت نمائیم که تأثیر فضل و شرافت آیهٔ شریفه بحضرت امیر مؤمنان چه چیز است ؟ معصومیت شرفی است که شبه ونظیرآن در بنی نوع بشر پیدا نمیشود معصومیت ملائکه بمناسبت خلقی بودن آن چندان حایز اهمیت نیست ولی عصمت بنی بشر اینطور نیست آیهٔ شریفه صریحاً دلالت برعصمت آل عبا نموده که یکی ازآنها امیرمؤمنان است

چونکه آیه شریفه تمام رجس و گناه را از آل عبا دفع کرده نه اینکه بعد از ارتکاب بگناه و معصیت عفو میکند بلکه اساساً گناه و معصیت بایشان راهی ندارد که برای هیچ کس از بنی نوع بشر بجز این پنج نفر ذوات کرام چنین فضیلت و کرامت میسر نخواهد بود .

ملاحظه کنیم آیا ما بین امت اسلامیه غیر از آل عبا کسی پیدا میشود که این شرف را احراز کرده باشد ؟ البته نیست ، هرگاه کسی مدعی وجود باشد برای اثبات مدعا اتیان دلیل لازم است دلیل هاچنانچه در سابق ذکر شد یا عقلی است یا نقلی با دلیل عقلی ثابت کردیم که ما بین افراد اسلامیه امیرالمؤمنین علی علیه السلام افضل و اشرف از جمیع است وعقل بدون تردد بر این مسئله حاکم است ، با دلیل نقلی نیز اثبات کردیم که عصمت و طهارت کامله در بنی نوع بشر صفتی است که ما بین امت محمدی صلی الله علیه و آله بعد ازرسول خدا بافراد اهل بیت نبی که عبارت از علی ع و فاطمه وحسنین باشد مخصوص است

آیهٔ دوم (**قل لا اسئلکم اجراً الاالمودة فی القربی**) علمای اسلامیه اجماعاً اتفاق کرده اند بر اینکه خدای عزوجل در این آیه امر میفرماید، بگو : درمقابل خدمت نبوت اجری نمیخواهم فقط مودت و محبت ذوی‌القربی برهرفرد اسلام مهم ترین فرایض است و باز جملهٔ امت اتفاق کرده اند ذوی‌القربای رسول خدا فقط علی‌علیه‌السلام وفاطمه و حسنین می‌باشند حالا شخصی‌که مودت و محبت او از واجبات دینیه مؤمنین بوده باشد البته مستازم اینست‌که اشرف واکرم تمام افراد ملت بوده باشد چونکه مودت و محبت هیچ کس بر علی علیه‌السلام در حالتیکه لازم نیست ولی مودت آنحضرت بموجب آیهٔ شریفه بر عموم اسلامی فرض و واجب است و با این دلیل ثابت میشود که حضرت‌علی اشرف تمام امت می باشد .

در قرآن شریف آیات باهرة البیانی‌که صراحة یاکنایة برمزید فضل وشرافت حضرت امیرالمؤمنین موجود ولی ایراد آنها را دراینجا لازم ندیده زیرا که مدعا فقط با یکی از دو آیهٔ مذکوره ثابت میشود،

بیائیم برسر آن احادیث شریفه‌که افضلیت علی علیه‌السلام رااز تمام امت صریحاً بیان میکند همین‌قدرکه ما تمام احادیث نبوی را که همین ماده را اثبات میکند ذکر نخواهیم کرد زیرا برای ایراد تمام احادیث راجع بتوضیح مقصود تحریر مجلداتی لازم است فقط به چند حدیث اکتفا خواهیم کرد .

ولی احادیثی‌که در اینجا مذکور میشود از اخباری است که مقبول و مسلم عموم بوده و قابل هیچگونه تاویل و تلمیح نبوده بلکه علمای عامه و خاصه و سایر فرق اسلامی برصحت آنها اعتقاد دارند .

حدیث ثقلین : تمام اصحاب روایت و خصوصاً صحاح بخاری و صحیح مسلم ، احمدبن‌حنبل ، مالك بن انس این حدیثرا روایت نموده و حکم برصحت آن کرده اند در اینجا با اسقاط سلسلهٔ روات متن حدیثرا تبرکاً قید میکنیم قال رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وآله : **(انی تارك فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الاخر کتاب‌الله حبل ممدود من‌السما الی الارض وعترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی‌الحوض فانظر کیف تخلفونی فیهما)** یعنی در میان شما دو چیز بزرك وگرامی می‌گذارم هرگاه تمسك بانها نمائید هیچوقت گمراه نمی‌شوید یکی از آنها قرآن مبین است که از جانب حضرت ذوالجلال برای بندگان خود حبل‌المتین است دومی‌عترت واهل بیت من است این هردویعنی کلام خدا وعترت رسول‌ازیکدیگر مفارقت نمی کنند تادر کنار حوض بمن میرسند ملاحظه می کنم که چطور این هردو شیئی گرامی را رعایت کرده اید :

وجمیع امت باز اتفاق کرده اندکه مقصود رسول خدا از عترتی که ایشانرا بامت امانت سپرده فقط امیرالمؤمنین فاطمه حسن وحسین است چون راوی حدیث (ابن‌حبان) میگویدکه من (بامسروف)رفته از (زید بن ارقم)سؤال کردیم که آیا ازواج مطهرهٔ رسول خدا نیز بعترت آن حضرت داخل است یاخیر جواب داد که نه داخل نیست نمی بینیدکه شخص زوجهٔ خود را تطلیق میکند زوجه به عترت‌پدرش داخل میشود حالا تأثیر این‌حدیث شریف دراثبات افضلیت علی‌ع‌چطور است ؟ بلی آشکار است که شخص عاقل وکامل وقتی عازم یك‌سفر مهم است مهمترین موادیراکه بآنها ذی‌علاقه است وصیت میکند هکذا رسول

خدا نیز در موقع نزدیکی رحلت دو چیز مهم و گرامی که عترت و کلام‌الله است بامت امانت میدهد حالا ملاحظه نمائیم که این امر از طرف خود حضرت رسول بوده یا امر الهی را بمردم تبلیغ فرمودالبته پیغمبر اکرم من تلقاْ نفسه نفرموده بلکه اوامر خداوندرا تبلیغ کرده آیا خدا ورسول چیز های اعز واکرم را بمردم امانت سپرده یاغیراعز واکرم و افضل را ؟ البته رسول ص بچیز غیر اکرم و افضل توصیه‌نمی کند پس دراینصورت گرامی فقط دوچیز است کلام‌الله و عترت رسول‌الله واین هردو بعد از رسول خدا اعز وافضل تمام اشیأ است .

حدیث صراحة بیان میکندکه این دو امانت تاقیامت ازیکدیگر مفارقت نمیکنند یعنی در جائیکه کلام خدا بوده باشد مودت اهل بیت گرام و حرمت و اطاعت آنها نیز لابد خواهد بود و درجائیکه مودت و حرمت اهل بیت نباشد بی شبهه احترام کلام خدا هم مفقوداست .

مثلا زمانی معاویةبن ابی‌سفیان بحضرت علی یاغی شده و طغیان نمود و از امثال خود طغاة را هم جمع‌کرده مفسده های بزرگ بر پا کردند در صفین در حال مغلوبیت کلام خدا را برسر نیزه زده به‌لشگر امیرالمؤمنین ارائه کردند و گفتند ما شما ها را بکلام خدا دعوت‌میکنیم آن بدبخت ها فراموش کردندکه باترك عترت رسول اخذ قرآن‌مشکل است چطور میشود در صورتیکه رسول خدا فرموده این دو امانت تا قیامت از هم جدا نمیشوند ولی در صفین بروی علی ع حسن و حسین تیغ کشیده و احترام قرآن را هم مدعی شوند .

از این عجب‌تر : رفتار و حرکات بعضی ملا ها است که مظالم وجنایات وخیانات معاویه و حتی تکلمات و ارتکابات ارتداد آور اورا

با معاذیر واهیه ستر و پرده پوشی کرده اند معاویه محض تعمیر دنیا مرتکب آن همه خیانت و جنایت گردید ولی بملا هائیکه اینطور حق آشکار را انکار میکنند چه بگوئیم ؟!!

حدیث غدیر الخم :ـ قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلم **«من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»**

عموم ملت اسلام و علمای خاص و عام بصحت و استقامت این حدیث شریف مقر و معترف اند

رسول خدا(ص) در حین مراجعت از حجت الوداع در مکانی موسوم بغدیر خم شرف نزول ارزانی داشتند امر فرمود از جهازشترها منبری مخصوص بذات رسالت پناه ترتیب دادند چونکه موضوع نطق آنحضرت خیلی مهم وعالی وجمعیت ازدحام هم بسیار بود همینکه منبر مرتب شد حضرت رسول (ص) بر آنجا صعود فرموده و عین حدیث را تقریر فرمودند .

معنی چنین است : هر کس که من مولا و اولی بتصرف اوهستم علی هم مولا واولی بتصرف اواست ای خداوند تبارك وتعالی دوست بدار کسیکه او را دوست دارد دشمن بدار کسی راکه دشمن علی است از اصحاب کبار نامهای اشخاصی راکه این حدیث شریف را از رسول خدا شنیده و اقرار کرده اند در اینجا تیمناً قید می کنم خزیمة بن ثابت سهل بن سعد ـ عدی بن حاتم ـ عقبة بن عامر ـ ابوایوب الانصاری ابوالهیثم بن تیهان ـ عبدالله بن ثابت ـ ابویعلی الانصاری ـ نعمان بن عجلان الانصاری ـ ثابت بن ودیعة الانصاری ـ ابوفضالة الانصاری ـ عبدالرحمن بن عبدرب ـ جنیدة بن جندع ـ زیدبن ارقم ـ زیدبن شراحیل ـ وغیرهم و

جابر بن عبدالله ـ عبدالله بن عباس ـ ابو سعید الخدری ـ ابوذر ـ جبیر بن مطعم حذیفة بن یمان ـ حذیفة بن اسید ـ سلمان الفارسی . روایت نمودن این اصحاب کبار عین حدیث شریف را علامه اثیرالدین در صفحهٔ (٣٠٧) جلد سوم کتاب اسدالغابه تایید میکند و باز در صفحهٔ (٣٢١) جلدسوم همان کتاب و باز در صفحهٔ (٣٠٨) جلد اول وباز درصفحهٔ (٢٨٣) جلد هشتم وباز در صفحهٔ (٢٧٤) جلد سوم همان کتاب وعلاوه صاحب کتاب (سیره حلبی) در جلد سوم و در صفحه (٤٠) (ینابیع المودة) و در کتاب (صواعق المحرقه) روایت نموده و این حدیث را عموم صحاح روایات اخذ و قبول کرده اند خصوصاً صحیح مسلم ، نسائی ، ترمذی ، ابن ماجه احمد بن حنبل ، حاکم و غیر آنها

قدری در تشریحات این حدیث شریف دقت نمائیم !

آیا رسول خدا این امر مهم را من تلقاء نفسه اجرا نموده یا بامرالله البته رسول خدا بنفسه هیچ امری را اجرا نمیکند مگر که حکم خداوندعزوجل صادرشده باشد دراین صورت این حکم هم بامرالله اجرا یافته آیا خدا و رسول آن از روی حکمت و صواب باجرای این حکم پرداخته اند یا بلاحکمت البته تمام احکام الهی برروی حکمت جدّی بنا شده در این صورت این امر هم بنا بریك حکمت مهمی بوده است هر گاه این حکمت را بمودت ومحبت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام منحصر نمائید این حصر حقیقی نمی شود زیرا که مودت و محبت آن حضرت درقرآن مجید یا آیهٔ شریفه **قل لا اسئلکم** از جانب خداوندا حدیث تصریح و بیان و برای کشف و ایضاح آیهٔ مبارکه احادیث بسیاری از رسول خدا روایت شده است .

که در تاثیرات عالیه احادیث مودت و محبت اهل بیت گرام بر تمام افراد امت واضح و آشکار گردیده . این حدیث شریف را غیر از مودت و محبت برای وظیفهٔ مهم دیگر فرموده اند . بلی از قراین و تقریبات حدیث معلوم میشود که حضرت رسول خدا ص ع در تمام چیزهائیکه ولیّ امت بوده درهمان چیزها حضرت علی ص ع ولیّ امت است چونکه پیغمبر اکرم دراول حدیث میفرماید **الست بالمومنین اولی من انفسهم** یعنی آیا من برای مومنین از جان و مال ایشان عزیز و گرامی‌تر نیستم ؟ و در آخر حدیث میفرمید : هرکسیکه من ولی او هستم علی هم ولی همان شخص است بس واضح میشود که از این حدیث شریف مقصود رسول خدا(ص) فقط بر قرارنمودن علی ص ع بر ولایت است درحق اشخاصی که خود حضرت رسول ولیّ ایشان بوده اند .

قدری از این حدیث هم در مسئله خلافت مذاکره نمائیم .

حدیث المنزلة : قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله و سلم **یاعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس نبی بعدی** • این حدیث شریف هم مقبول تمام طبقات امت اسلامیه است عموم رواة حدیث بلا تردد اخذ روایت‌نموده اند صحیح‌بخاری ، صحیح مسلم ، ترمذی ، حاکم ، نسائی ، ابن ماجه مخصوصاً درآثار فقهاء عامه وعلمای خاصه اثبات صحت آن شده‌است مفهوم حدیث چنین است : یا علی تو برمن بمنزلهٔ هارون هستی ازموسی همین مقامی که برای هارون در نزد موسی قرار داده شده بود تو نیز نزد من همان مقام عالیرا دارا هستی .

اثبات فضیلت امیرالمومنین علیه السلام باهمین حدیث بدون تردد و تاویل آشکار است زیرا چنانچه ما بین ملت موسی علی نبینا وآله

و علیه‌السلام درفضیلت هیچ‌کسی مقابل بهارون پیدا نمیشود هکذا در میان امت رسول خدا کسی پیدا نمیشود که در فضیلت با علی ص ع مساوی و مقابل باشد تا چه رسد که فضل و رجحانش بر علی ص‌ع زاید بوده باشد.

حدیث الطیر قال رسول صلی الله علیه وآله **اللهم ایتنی باحب خلقك الی و الیك حتی یأكل معی من هذا الطیر فجاء علی فاكل معه**

این حدیث در تمام احادیث صحاح اخذ و روایت شده است کافهٔ امت اسلامیه این حدیث را اقرار و تصدیق کرده اند بقیهٔ حدیث‌اینطور است؛ روزی زنی مرغ بریانی‌بحضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه‌واله هدیه آورده رسول خدا قبل از تناول مرغ بریان بدرگـاه ایزدی نیاز میکند که : پروردگارا بفرست نزد من محبوب ترین مخلوق خودت را نزد تو و نزد من تا بخوریم با هم از این مرغ بریان ، در این حال علی ع‌س آمده و تناول میکنند . از علمای اسلامیه فردی نیست‌که این حدیث را درتمام تصنیفات خود قید نکند خواه ازعامه خواه ازخواصه .

در اثبات فضیلت این حدیث تردد نیست و برای وضوح مقصود چند نکته باید ملاحظه شود با این ترتیب‌که : آیا خدای متعال دعای رسول ص را اجابت فرمود و یا رد نمود البته خـدای متعال دلخواه و خواهش رسول‌مکرم خود را دائماً قبول ومستجاب میکند دراینصورت خدای تبارك و تعالی محبوب‌ترین خود و رسول خود را برای تنـاول مرغ بریان نزد پیغمبر اکرم فرستاد این ذات عزیز حضرت علی ابن ابی‌طالب بود بازمکرراً سؤال می‌کنم : آیا محبوب‌ترین مردم بخداورسول افضل مردم میشود یامفضول ایشان ، البته ترك افضل و ترجیح مفضول

برجملهٔ مخلوقات نه مناسب حکمت خداوندی و نه شأن نبوت خواهد بود در اینصورت کسیکه نزد خدای ذوالجلال و رسول اکرم محبوب و محترم بشود افضل و اکرم واشرف مخلوقات خواهد بود دراینصورت علی ع افضل مخلوقات میباشد.

حدیث المواخاة ـ امام‌احمدبن حنبل ازز یدبن ابی اوفی‌وصاحب مشکاة ازابن عمر و ترمذی ازابن ابی اوفی ، عبدالله بن احمد حنبل از سعیدبن‌جبیر ، احمد ازابوحذیفهٔ یمانی ، موفق ازجابربن‌عبدالله ، حموینی ازابن عباس ، عکرمه از ابن عباس و زید بن ارقم و سعید بن مسیب و ابی امامه ازجمیع بن عمیر این حدیث را روایت کرده اند وبامواخاة تمام از طرف علماء عامه و خاصه بعرض قبول و اقرار رسیده است صاحب مشکاة الانوار و غیره وهکذا (شیخ اکبر محی‌الدین عربی) در کتاب مسامرهٔ خود تصدیق نموده است وحتی یك نفر از افراد امت‌در این ماده تردیدی نکرده است .

معنای حدیث بقرار ذیل است :

زمانی‌که رسول‌خدا مابین اصحاب اجرای مواخاة فرمودحضرت علی ع بحضور حضرت خاتم النبیین مشرف‌شده عرض نمود یا رسول‌الله تمام مردمرا با یکدیگر امر بمواخات فرمودید برای من تعیین شخصی نفرمودید تا برادر شویم در آن زمان رسول خدا(ص) فرمود یا علی تو برادر منی هم در دنیا وهم در آخرت حدیث باعتبار لفظ اینطور است یاعلی **انت اخی فی‌الدنیا و الاخره و انت وصیی وانت منجز وعدی و مقضی دینی** .

مفهوم حدیث این است : یاعلی تو برادر منی هم‌دردنیاو آخرت

تو وصی من هستی و ایفاء کنندهٔ وعدهٔ من هستی و اداء کنندهٔ قرض من هستی، از تأثیر این حدیث دراثبات فضیلت حضرت‌علی‌ع بحث‌نمائیم:

آیا رسول‌خدا(ص)این مواخات‌را بامر خدا اجرا نموده‌یابنفسه، بدیهی است که بامرالله اجرا فرموده است زیرا که مباشرت حضرت پیغمبر بدون امر الهی محال‌است (**ان هی الا وحی یوحی**)آیاخدای متعال و رسول اکرم در حالتیکه اصحاب را با یکدیگر برادر مینمود شخصی‌که بذات رسالت پناه خود برادر انتخاب فرمود باید افضل‌امت باشد یا ممکن است شخص مفضول را بر گزینند ؛ البته رسول خداباکسی که اجرای مواخات میفرموده باید افضل و اکرم تمام مردم بوده باشد زیرا که رسول خدا در میان اصحاب در وقت اجرای مواخات مابین طرفین با کمال دقت مناسبت و مساوات را ملاحظه فرموده بود . در اینصورت مقتضی این است که علی علیه‌السلام افضل امت بوده باشد .

حدیث‌العلم ـ قال رسول‌الله ص‌ع **انا مدينة العلم و على بابها** که :

من شهر علمم علیم در است   درست این سخن گفت پیغمبر است .

ما بین علمای امت کسی پیدا نمیشود که باین حدیث تصدیق و اقرار نکند چونکه این حدیث معلوم و معتقد تمام افراد مسلمین است و این حدیث در اثبات فضیلت حایز اهمیت بزرگی میباشد .

چنین ملاحظه نمائیم که رسول خدا میفرماید (من شهر علم‌هستم و علی در آن است) از این فرمایش رسول خدا چه فهمیده میشود و مقصود آن بزرگوار چه بوده است بلی معلوم است هر گاه شخصی بخواهد بشهری وارد شودالبته از دروازه معلوم ومعین همان شهر وارد خواهدگردید . و درصورت معکوسه بر ضد عادت وشرع عمل شده‌است

هکذا افراد اسلامیه که برای آبادی دین و دنیای خود بعلم و حکمت رسول خدا محتاج است مفتاح سعادت اینشهر و باب رحمت آن علی بن ابیطالب (ع‌س) است ، در اینصورت اگر کسی بخواهد از علم و حکمت حضرت‌رسول(ص) استفاده‌نماید لابداست که علی (ع) را واسطه قرار دهد زیراکه ورود بریك بلدهٔ عظیمه بدون دخول ازنقطهٔ مشخص و دروازهٔ معین آن مشکل وخلاف عقل وحکمت میباشد هکذا بموجب همین حدیث معتبر استفاده از حکمت وشریعت محمدی (ص) بی‌وساطت امیرالمومنین(ع‌س) خلاف عقل و حکمت است . بلی این قانون عمومی است که عقل ونقل در اثبات آن هیچگونه تردیدی ندارد .

دراینصورت مجال انکار نخواهد ماند براینکه امیرالمؤمنین(ع‌س) محتاج الیه علم و حکمت افراد اسلامیه و منبع شرع و مأخذ معارف ایشان است .

حدیث ضربت : قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله (**ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین الی یوم القیمة**) معنی : ضربت علی علیه‌السلام روز خندق ازجمیع عبادت جن وانس تا روز قیمت افضل است ، چنین واضح میشود درروز جزا اعمال حسنهٔ جمیع جن وانس را یکطرف و قطع نظر از سایر اعمال حضرت علی بن ابیطالب فقط ضربت او بعمرو بن عبدود بطرف دیگر ، عندالله ورسوله همان یکضربت علی از جملهٔ عبادات جن و انس افضل است هرگاه در معنی حدیث جزئی تفکر و تأمل شود صحت و استقامت آن بدون تردید مبرهن خواهدگردید قدری توضیح نمائیم :

روز خندق روزیست که در قرآن مجید بنام احزاب یاد میشود

عموم قبایل مشرکین با کفار قریش اتفاق کرده آغاز جنك بارسول‌خدا کردند نسبت بزمان خودشان قوای حربیهٔ مهم وبزرك جمع کرده بودند رسول خدا(ص) مقابله را باچنان قوهٔ بزرك مشکل، عدهٔ نموده باطراف مدینهٔ‌منوره استحکامات‌خندق بنافرمود مابین کفارجنگجویان معروف و پهلوانان مشهور موجود بود و نامدارترین و جسورترین آنها(عمروبن عبدود) نام داشت .

عمروبن‌عبدود اسب خود را بدرون خندق رانده و بلشگراسلام مقابل ایستاد خطاب برسولخدا مبارز خواست در آنحال امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب از پیغمبر اکرم اجازهٔ میدان خواست آن‌حضرت محض امتحان اصحاب اجازه مرحمت نفرمود عمرو بن عبدود مکررا مبارزه‌خواست جمیع اصحاب‌سکوت اختیار کردند امام دفعهٔ ثانی‌برای مبارزت میدان عمرو ازنبی مکرم اجازه خواست آن حضرت باز برای امتحان اصحاب اجازه مرحمت نفرمود دراین حال عمروبن‌عبدودبرخود بالیده رجزهای عار آور شروع کرد پس ازحضرت رسول اجازهٔ‌میدان حاصل شد امیر مؤمنان عمامهٔ رسول خدا را برسر مبارك نهاده شمشیر آن حضرت را برکمر بسته بچنین میدان مدهش عازم گردید رسول خدا صل‌الله‌علیه وآله فرمود (**الان قابل الایمان بالکفر**)

همین‌که ایمان و کفر مقابل شد شیرخدا عمروبن عبدودرامقتول نموده ایمان غالب وکفر مغلوب گردید .

(ضربة علی فی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین الی یوم القیمه)

بلی چنین است هر گاه این ضرب علی علیه‌السلام نمیشد البته از حملهٔ عمروبن عبدود اساس دین اسلام تا حال محو و نابود بود واز

عبادت ثقلین هیچ اثری نمی ماند اینست که هر گاه افراد اسلامیه علی بن ابیطالب را مؤسس ثانی فرض نمایند حق گفته اند .

ولی هزارها افسوس بلکه ملیونها افسوس که امر مابین امت بر عکس شده و این معکوسیت خیلی نتایج منحوس داده است عجبا : این همه احوال موسفه از چه رو داده است .. سوای احادیثی که در اینجا قید شده است صد ها حدیث معتبری که عموم علمای اسلام بصحت و صراحت آن قناعت کامل دارند موجود است که اثبات و ذکر آنها را لازم ندیدیم چونکه غرض ما تعداد تمام احادیث و اخبار و آیات نیست بلکه مقصود اثبات شرف و فضیلت آن ذات مقدس است بر تمام امت مرحومه .

هر گاه بخواهیم که آیات بینات و احادیث صحاح را در بیان شأن و شرف و منزلت حضرت امیر و کرامات ظاهره و معجزات باهره آن حضرت را توضیح دهیم در آن حال کتابی مثل قاموس اللغه و قاموس الاعلام کافی بر مرام نشده بلکه مانند قاموس العلوم ودایرة المعارف کتابی لازم است که محتوی بر مجلدات بسیار بوده باشد و نام کتاب را البحر الزاخر فی خزر الجواهر باید نهاد ولکن ماده که راجع بمقصد مبهم ایراد آن در اینجا لازم است اینست که در ذیل درج میشود .

احمد بن عبدربه که از معاریف علماء ومشاهیر فضلای اهل سنت میباشد درجلد ثانی کتاب عقدالفرید «فصل : فی احتجاج مامون مع علماء بغداد فی تفضیل علی بن ابیطالب علیه السلام» که خلیفهٔ عباسی مامون با علمای بغداد در افضلیت علی بن ابیطالب از جمله افراد امت استدلال میکند و ابن عبدربه همان احتجاجرا بالتمام نقل و تحریر کرده عاینر

فقیر نیز همان احتجاجرا معنا نه لفظاً در اینجا قید خواهم کرد ·

ابن عبدربه روایت میکند که اسحق بن ابراهیم بن اسماعیل بن حمادبن‌زید که ازمشاهیر علمای بغداد ومجتهدین عصرخود بود گوید روزی یحی بن اکثم که در عصر هارون الرشید قاضی خلافت ومفتی نافذالحکم بود روزی بمنزل من تشریف آورده گفت خلیفه امر فرموده که چهل نفر از علمای بغداد انتخاب نمایم که در مسائل و احکام و ایراد اسئله و اتیان اداء قادر و دارا باشند ، از چنین اشخاص آنهائیکه می شناسی بگو تا من قید نمایم

اسماعیل بن حماد گوید من اسم چند نفر را ذکر کردم و هرآن اشخاصی را که یحیی یقین بلیاقت او کرد اسمش را قید نمود تا چهل نفر تمام شد ویحیی از این‌چهل نفر وعده گرفت که فردا علی‌الطلوع‌در منزل او حاضر شویم در زمان موعد جمله در منزل یحیی حاضر شده و نماز صبح را در آنجا ادا کردیم در جواب سئوال ما یحیی گفت : خلیفه ازمن شما چهل نفر علما را درخواست‌کرده تا درحضور خودش با شما در یك موضوع مهم مباحثه و احتجاج نماید همینوقت جمله بسرای خلیفه رفتیم همینکه وارد حضور مامون شدیم بما اذن جلوس داد مامون لباسهای فاخر پوشیده وعمامهٔ سیاه برسر خود گذاشته بود همینکه ما نشستیم خلیفه عبا و عمامهٔ خود را کنار گذاشته وامر نمود که ما هم عبا وعمامهٔ خود را کنار کرده فارغ بال بنشینیم و برای تامین استراحت ضروریهٔ ما امر ها داد بعد ازآن خلیفه مامون سئوالاتی راجع باحکام شرعیه ازما نموده ما هم برحسب مراتب، جواب سئوالات را دادیم اما خلیفه اظهارکرد مقصود از احضار ما این جزئیات نبوده

بلکه برای اثبات یك امر باحتجاج دعوت نموده است . و گفت من خلیفه مامون با دین خدا متدین و حضرت علی را از جمیع خلایق افضل و برای خلافت از تمام مردم اولی میدانیم و شما را نیز دعوت میکنم که این عقیده را قبول نموده و رأی خودتانرا در این باره بیان نمائید .

اسحق بن ابراهیم گوید من اظهارکردم که خلیفه موادیرا که درفضل وشرف علی (ع‌س) در نظر دارد اظهار فرماید تاسایرین بمسئله آشنا شوند.

خلیفه مامون این ماده را قبول کرده گفت : ای اسحق فضیلت با چه چیز اثبات میشود مثلا برای ادعای اینکه فلان از فلان افضل است چه لازم است ، اسحق جواب میدهد که اعمال صالحه لازم است.

مامون سئوال نمود ای‌اسحق روزی‌که رسول خدا مردم را بقبول دین اسلام دعوت فرمود آن روز از اعمال صالحه کدام یك افضل بود اسحق میگوید اخلاص بالشهاده از همه فاضل‌تر بودکه سبقت براسلام بوده باشد مامون گفت راست است آیا علی بن ابیطالب از تمام مردم سابق تر دراسلام نبود اسحق گوید بلی لیکن علی بن‌ابی‌طالب درحال قبول اسلام نابالغ بود از مکلفین کسی که اول قبول دین اسلام کرده ابوبکر بوده است در این حال مامون گفت ای اسحق علی بن ابی‌طالب آیا بدین اسلام باالهام خدا وارد شد یا دعوت رسول خدا اسحق گوید من غرق دریای تفکر شدم مامون گفت ای اسحق مگو که باالهام داخل شده زیراکه وحی بررسول‌خدا نزل میشد بالکه باید گفت علی(ع‌س) با دعوت رسول خدا داخل شده است مامون تکرار میکند ای اسحق

رسول خدا با تکلیف دین بر یك صبی غیر بالـغ آیا تکلیف مالایطاق نخواهد کرد اسحق گوید من غرق دریای تفکر شدم مامون گفت خدا فرموده **وما انا من المتکلفین** یعنی تکلیف ما لایطاق نخواهم کرد .

پس آشکار است که علی بن‌ابی‌طالب در حالت تکلیف داخل دین حنیف گردیده است اسحق گوید مامون تکـرار سئوال میکند : ای اسحق آثار و اخباریکه علماء و مجتهدین شما در فضل و شرافت علی (ع‌س) نقل وروایت کرده اند درشرف وفضیلت غیر او امثال همان روایات را کرده اند یا نه ؟

اسحق گویدروایات‌صحیحهٔ که‌درشرف‌وفضل‌علی‌ابن‌ابی‌طالب(ع‌س) روایت شده در حق غیر آنحضرت وارد نگردیده مامون گفت احادیثی که در فضل ابوبکر وارد شده آیا مقابل باخباری میشود که در فضل علی (ع‌س) وارد شده‌است ؟ اسحق گوید گفتم که برابر نمی‌شود مامون تکرار می‌کند آیا احادیثی‌که درشأن ابوبکر وعمر و عثمان جمعاً وارد شده برابر فضایل علی علیه‌السلام میشود یا نه ؟ اسحق گوید که گفتم برابر نمیشود دراین‌حال خلیفه مامون سئوال نمود آیاقرآن می‌خوانی؟ اسحق گفت می‌خوانم مامون گفت پس سورهٔ(**هل اتی علی‌الانسان**) را بخوان اسحق گفت شروع بخواندن سوره کردم تاکه **و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً انما نطعمکم لوجه‌الله لانرید منکم جزائاً ولاشکوراً**

مأمون خلیفه گفت : ای اسحاق این آیه در حق‌که نازل شده است ؟ اسحق میگوید در حق علی بن ابیطالب نـازل شده مأمون خلیفه گفت حدیث (**المبشرة بالجنة**) را شنیدهٔ اسحق جواب داد

شنیده‌ام مأمون گفت : اگر شخصی دراین حدیث شك کند کافر میشود یا نه ؟ اسحق گفت حاشا کافر نمیشود زیرا که این روایت خبر واحد است مأمون گفت ای اسحق اگر شخصی در بودن سورهٔ هل اتی از قرآن شك نماید چه میشود ؟ اسحق گفت کافر میشود در این زمان مأمون گفت در اینصورت چرا فضیلتی که با روایات شبهه‌ناك واردشده بفضیلتی که با آیهٔ قرآن باهرةالبیان وارد گردیده ترجیح میدهید ؟ اسحق گوید ما سکوت کردیم خلیفه باز مکرر نمود آیا (حدیث‌الطیر) را میدانی گفتم میدانم و روایت کردم مأمون گفت آیا این حدیث صحیح است ؟ تماما گفتیم صحیح است مأمون گفت ای‌اسحق خداوند متعال دعای رسول خود را رد نمود یاقبول ؟ اسحق گفت حاشاردنکرد بلکه قبول فرمود مأمون گفت در اینصورت خداوند تبارك و تعالی با قبول دعوت رسول اکرم عزیزترین مخلوق خود را فرستادکه‌بامعیت رسول اکرم از مرغ هدیه‌شده ، تناول فرماید اسحق گوید گفتم بلی مأمون سؤال نمود ای اسحق در اثر دعای رسول خدا تناول‌کننده از مرغ بریان که بود ؟

اسحق گوید گفتم تناول‌کننده مرغ بارسول خدا علی علیه‌السلام بود مأمون تکرار میکند ای‌اسحق خدا ورسول آیا میدانستندکه‌مابین امت افضل کیست یا نه ؟ اسحق جواب‌داد میدانستند مأمون سؤال‌کرد در صورتیکه خدا و رسول افضل را مابین امت میدانستند آیا افضل‌را اختیار کردند یا مفضول را ؟ اسحق گفت افضل را اختیار کردند مامون گفت در اینصورت علی علیه‌السلام افضل خلق است

ولکن ابوبکر هم فضل دارد مأمون گفت باشد حون که مقصود ما

اثبات افضلیت است نه فضل ولکن دراینجا کدام فضل ابوبکررا اراده میکنی اسحق گفت در قرآن وارد است (**ثانی اثنین اذهما فی الغار قال لصاحبه لاتحزن ان الله معنا**)

خلیفه مأمون گفت مصاحبت اثبات فضیلت نمیکند زیرا که ممکن است دو مصاحب مغایر یکدیگر بوده باشند نمی بینی ؟ که در قرآن نازل‌شده (**وقال لصاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقك**)اسحق گوید : گفتم اثبات این آیه مهم است زیرا که میفرماید**لاتحزن ان الله معنا**) در این حال مأمون گفت ای اسحق من ترا مایل بحق وازتعصب کنار میدانستم ولیکن حالا که تو در عنـاد و تعصب مداومت داری . ای اسحق ! همان حزن ابوبکر برای خدا بود یا برای نفس خودش ؟ هرگاه بگوئی برای خدا بود پس چرا رسول خدا نهی ازچیزی‌فرموده که برای خدا است اگر بگوئی که برای نفس خود بوده برای‌ابوبکر فضیلت نمیشود .

اسحق گؤید گفتم که در قرآن (**وانزل الله سکینته**) نازل‌شده است در جواب این خلیفه گفت خداوند متعال سکینهٔ خودرا برسول خود نازل کرد یا به ابوبکر ؟

اسحق گوید گفتم سکینه برسول خدا نازل‌شد دراین‌آن ، مأمون گفت خدای‌تعالی در قرآن فرموده **وانزل الله سکینته علی النبی والذین معه** آیا میدانی آن اشخاص کیستند که خدا سکینهٔ خود را در معیت رسول برایشان نازل فرموده .

اسحق گفت ای خلیفه شما بفرمائید آنها کیستند مأمون گفت زمانیکه در غزوهٔ حنین جماعه اصحاب فرار اختیار کرده منهزم شدند

فقط در حضور رسول خدا هفت نفر ازبنی هاشم باقی ماندند عباس‌بن عبدالمطلب عم‌نبی(ص) مهارشتررسول‌خدا(ص)راگرفته بود و پنج‌نفرهم اطراف‌اورا احاطه‌کرده بودند وعلی‌بن‌ابیطالب تنها باکفار جنگ‌میکرد گر چنین است سکینه برسول خدا و بعلی‌بن ابیطالب نازل شده بود .

اسحق میگوید بر جمیع ما این مطلب آشکار بود لهذا کلام مأمون را تصدیق کردیم مامون مراجعت بتکرار سئوال کرده و گفت ای اسحق بعد از اخلاص بشهادت افضل اعمال جهاد فی سبیل‌الله بود مأمون گفت آیادراین‌عمل مابین اصحاب رسول یکنفر قرین‌علی‌بن‌ابیطالب می شناسی ؛ اسحق گفت سئوال کردم آیا کدام غزوه مقصود است ؛ اسحق گوید من گفتم بدر را نمونه اتخاذ نمائیم

مامون گفت ای اسحق در جنگ بدر چند نفر از کفار مقتول شده ؛ اسحق گفت شصت و دونفر کافر مقتول شده مامون گفت ای‌اسحق از این مقدار چند نفر در دست علی بن ابی طالب کشته شده ؛ اسحق گفت بیست نفر ایشان در دست علی بن ابی‌طالب مقتول و باقی چهل دو نفر را عموم اصحاب کشته‌اند در این حال مامون با سئوال گفت ای اسحق حنین را نمونه نما اسحق بگوید بلی مامون گفت در حنین اصحاب منهزم شدند فقط هفت نفر باقی‌ماندند تنها علی بن ابیطالب بود که با کفار مقابله می نمود باقی اصحاب کجا بودند اسحق گوید گفتم ابوبکر در آن حال بارسول خدا شورا می نمود مامون در جواب گفت ای اسحق امری که رسول خدا در آن با ابو بکر شورا می نمود آیا رسول خدا استقلال رای داشت یا محتاج برأی ابوبکر بود اسحق گوید گفتم کار هائی که پیغمبر اکرم آنها را اجرا فرموده بواسطهٔ وحی خدا

در آنها مستقل بود واحتیاج برای هیچ کس نداشت دراین حال مامون گفت ای اسحق در امری که مداخلهٔ ابوبکر یا صحابهٔ دیگرلازم نباشد چه اهمیت خواهد داشت که با چنین شخص مجاهد مساوی بوده باشد اسحق گوید من گفتم کسانیکه حاضران محاربه بوده‌اند ما جور هستند خواه محاربه کنند یا نه مامون درجواب گفت ای اسحق آیا نمی‌بینی که خدای ذوالجلال در قرآن مجید می فرماید (**فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة**)

اسحق گوید من در جواب عاجز ماندم ولی خلیفه بتکرار کلام آغاز نمود که آیا حدیث الموالاة را میدانی ؟ اسحق گفت میدانم و حدیثرا عیناً با طرق رواتروایت نمودم مامون گفت ای اسحق ازاین حدیث ظاهر وآشکار میشود که‌درحال عدم لزوم ولایت‌هیچ فرد برعلی بن ابیطالب (علیه‌السلام) ولایت آن حضرت بابوبکر و عمر بن خطاب و تمام افراد اسلامیه واجب شده‌است در این صورت ای‌اسحق چطور فضل است که در غیر ازعلی بن‌ابی‌طالب درشخصی دیگری موجود است اسحق میگوید که ما بایراد جواب قادر نبوده سکوت اختیار کردیم مامون تکرارا بایرادکلام آغاز نموده گفت ای‌اسحق آیا حدیث‌المنزله را شنیدهٔ ؟ اسحق گفت شنیده‌ام مامون گفت آیا میدانی که هارون (علیه‌السلام) با حضرت موسی علی نبینا و آله وعلیه‌السلام برادر صلبی و بطنی بوده ؟ اسحق گفته بلی میدانم مامون گفت و میدانی که مابین علی بن ابیطالب (علیه السلام) وحضرت رسول (صلی‌الله علیه و آله)اخوت ظاهری نبود گفت میدانم مامون گفت هارون (علیه‌السلام) دیگر چه منزلتی از موسی دارد اسحق گفت منزلت و صایت و خلافت در این

حال مامون گفت ای اسحق منزلت علی بن ابی طالب از رسول خدا نیست مگر خلافت و وصایت اسحق روایت میکند ما چهل نفر منتخبین علمای بغداد بغیر از اقرار باین حقیقت آشکار چاره ندیده جمیعاً ظاهراً و باطنا این اقرار را اجرا کرده ولی مامون روی خود را بطرف آسمان بلند کرده گفت: الهی شاهد باش که فضل و ولایت علی بن ابی طالب را من اثبات کردم و مردم را بطریق حق دعوت کردم ولی هادی توهستی

مؤلف عاجز قاضی بهجت عرض مینمایم که روایت علامه ابن عبدربه که از مشاهیر و فضلای فقهای عامه بوده در جلد سیم کتاب عقدالفرید در صفحهٔ سی و هفت که اینست « احتجاج مامون مع علماء بغداد » در این جا تمام شد .

و لیکن در اینجاء ایراد پارهٔ مواد مهمه را لازم دیدم :

اولا مامون خلیفه درعین حالیکه ولایت و فضایل علی بن ابیطالب (ع س) را با چنین ادله و براهین ثابت و محکم اثبات کرده باز درزمان خلافت و حکمرانی خودش فرزند آن بزرگوار ذات شریف وارث امام رضا (ع) دچار مصائب بزرگی گردیده که تا کنون قلوب ملت اسلامی را داغدار وسوگوار کرده بلی فن تاریخ درنقل چنین قبایح و جنایات مانند قوهٔ برقیه ایفای خدمت مینماید :

راست است که مامون میگوید هدایت دهنده فقط خداوند است .

ثانیا بنا بروایت ابن عبدربه حاضرین مجلس مامون که این احتجاج را استماع و اقرار کرده اند چهل نفر از کملین علمای عصری بوده حالا سئوالی داریم چنین مسئلهٔ آشکار که از افراد عامی ناس

هیچکس درحل فصل آن دچار مشکلات نخواهد شد چرا و بچه سبب درچنان شهر بزرك و دارالعلمی که در افواه ضرب المثل شده منتخبین و برگزیده ترین علمای زمان درحل چنین مسئلهٔ واضحه دچار مشکلات گردیده باحتجاج مامون محتاج شدند وحال آنکه افتاً چنین مسئلهٔ مهمه قبلا فریضهٔ ذمهٔ علماً بود نه مامون چونکه علما حاکم شرعی وعلمی زمان ومامون حاکم عرفی بوده افسوس صد افسوس که بواسطهٔ اهمال و استنکاف در اثبات حقایق در صراط المستقیم حقیقت دامهای سخت با خلاف خود یادگار گذاشته اند که تا کنون اخلاف بیچاره در توی آنها واله و سر گردانند .

بلی خیلی از ارباب علم کاسه لیس خلفا و سلاطین معاصر خود بوده و با تطبیق آمال و آرزوهای ایشان اجالهٔ کلام و افتای احکام کرده اند و بنا بر این امت معصومهٔ اسلامیه همواره اثمار زهر آلود آن نهال جنایت را چشیده و میچشند .

ذلثا در کتاب معروف عقایدالنسفی پس از نوشتن ارباب خلافت باترتیب چنین ذکر می کند (**والافضلیة علی هذاالترتیب**) یعنی خلیفهٔ اول افضل از دوم است خلیفهٔ دوم از سوم و خلیفهٔ سوم ازچهارم افضل است .

حاصل کلام او این است که شرف و منزلت عندالله مربوط بانتخاب مردم وترتیب خلافت ظاهری است ملاحظه فرمائید این حکم چقدر بیجا و از روی تحکم صرف بوده .

اگرچنین بوده باشد خلیفهٔ اول باید از خلیفهٔ ثانی افضل باشد و هکذا خلیفهٔ ثانی ازثالث وثالث نیز ازامیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب این

حکم و قرار بسیار رکیك و بی اصل است .

این کتابکه (عقایدالنسفی) نامیده شده است تالیف علامه نسفی است که از علماءعامه است و در میان اهل عامه بسیار مشهور است حقیر هم (مؤلف) از جماعت عامه یك فرد و با خصوص منصب قضاوت شرعی را در مذهب حنفی دارا هستم و این کتابرا با شرح و حاشیه بسیار خوانده و مکرراً تدریس کردم با این همه آن حکمرا رد و بان اعتراض می کنم و از خوانندگان رجا میکنم که در ابتدا نظر باین فکر بنده اعتراض نکنند و نگویندکه با گفتار و احکام علماء سلف مخالفست . چراکه اقوال علما سلف از بهرما دلیل حتمی نمیباشند مگر که با دلایل ثابته مبرهن شده باشد حالا که بنده در اینجا اثبات خواهم کرد حکمیکه کرده‌اند الافضلیة علی‌هذالترتیب حکمیست بلادلیل و ترجیح است بلا مرجح .

بلی نسفی می گوید (الافضلیة علی هذ الترتیب) یعنی فضل و شرف خلفأ وقرب منزلتشان بر طبق نوبت خلافت است . ولی بنده (مؤلف) میگویم تصدیق چنین حکم بی دلیل تقلیدی است بسیار عامیانه و جزمی است بسیار جاهلانه .

حالا محض اینکه ایراد با مقیاس وسیع و درساحت مکمل اثبات شود قدری مسئله را واضحتر بگوئیم .

چنانچه برای اثبات هر مادهٔ از ارکان اسلام و احکام دینیه اتیان دلیل لازم و ضروراست زیراکه سعی در اثبات حکم بلا دلیل اولا محال ثانیاً ترجیح بلامرجح است وقوع این هر دو مشکل است .

بلی در اثبات احکام اسلامیه دلیل بردو قسم است دلیل عقلی و دلیل نقلی ولی دراثبات‌احکام دلیل عقلی استقلال نداشته وبمعاونت دلیل

نقلی محتاج است ودلایل نقلیه برای اثبات احکام در دین اسلام مستقل و بنفسه است با همهٔ این ما در این جا باطریق معقولات یعنی بـا تجارب عقلیه بودن امیرالمؤمنین (عایه‌السلام) را افضل امت اثبات کرده‌ایم از قارئین کرام استدعا داریم که بچند صفحهٔ ما قبل مراجعه فرمایند ودلایل نقلی که امت محمد صلی‌الله علیه‌وآله درآن هیچ اختلاف و افتراق نکرده اند بلکه جمع افراد اسلامیهٔ با قبول آن متفق شده‌اند آن دلایل نیز غیر از دو نیست اولی آیات قرآنیه و دیگری احـادیث نبویه ، وقیاس و اجماع و اجتهاد که از دلایل نقلیه معدود است فقط چون دراثبات حکم قیاس ودر وقوع اجماع و در شروط اجتهاد مابین امت مرحومه اختلاف شده دراینجا آنهارا ازموضوع بحث خارج نمودیم

از آیات قرآنیه :

(قل لااسئلکم اجرآ الاالمودة فی‌القربی . لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطیرا) در ابن کتاب از آیات کریمه قرانیه فقط بدو آیه اکتفا نمودیم که یکی از آنها مودت ذی‌القربی‌را بامت‌فرض نموده که علی‌بن ابیطالب و زوجهٔ مطهره اش « فاطمة‌الزهرا » و سبطین مکرمین علیهم السلام جمعا می باشد وتصور نمیرود که بشخص دیگری چنین فضل و شرف میسر شود و دیگری از همان آیات قرانیه طهارت و عصمت پنج نفر آل عبا را اثبات میکند که حضرت علی بن ابیطالب یکی ازهمان پنج نفراست یعنی ثانی رسول خدا است بلی شرف وعصمتی که در رسوخدا است در علی (ع‌س) همان مقام عصمت و معصومیت موجود و مساوی ذات رسالت است در صورتیکه عصمت و معصومیت فضیلتی‌است درنوع بشر که ما فوقش متصور نیست حالا بیائیم باحادیث

نبوی بلی یك قسم مهم ازدلایل نقلیه احادیث نبوی است همینقدرعرض میکنم احادیث صحیح که درشرف و منزلت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب (ع‌س) و اثبات افضلیت آن حضرت بر جمیع افراد امت وارد وتمام علما درصحت آنها اتفاق کرده اند ممکن نیست که تمامی آنها درج وذکر شود فقط محض نمونه چند عدد از آنها را در اینجا ذکر کردیم که در صحیح مسلم وصحیح بخاری روایت شده و دراثنای آن اثبات نمودیم که علی بن ابی طالب افضل و اشرف تمامی امت است و این نیز در فن مناظره ثابت که دلیل هیچ وقت از مدلول تخلف نمی‌کند .

و علاوه برای اثبات عمیقانهٔ مدعا قدری هم تشبث کرده و در موضوع روابت عبدربه : احتجاج مامون مع علماء بغداد ـ فصلی تحریر نمودیم از این فصل آشکار گردید که مامون خلیفه در حضور علماء و مجتهدین عصر خود افضل و اشرف بودن علی بن ابی‌طالب را از جمیع افراد امت اثبات و مدلل کرده است و این اثبات مامون درزمانی‌واقع شده که عصر فقها ومجتهدین اهل سنت‌وجماعت‌بود باخصوص«ابویوسف» « محمد بن حسن شیبانی » « رفر » « شافعی » « احمدبن‌حنبل » وغیراز اینها حکام شرع همان عصر بوده و حل وعقد امور وابسته به آنهابود.
حالا بسر مطالب بیائیم :

بلی من از ارباب علم و محاکمه سؤال مینمایم « علامه نسفی » همان حکم خودرا مبنی برکدام دلیل نموده‌است چونکه ما گفتیم‌دعوا بدون دلیل تحکم است . کدام فضیلت است که در علی (ع‌س) مفقود و در افراد دیگر موجود است که بسبب همان فضیلت آن یکی از علی (ع‌س) افضل میشود ما میگوئیم که چنان فضیلت نیست و عقل و

نقل براین مسئله شاهد است لذا حکم علامه نسفی که افضلیت درخلفا
بترتیب خلافت است دعوای بی‌دلیل وتحکمی بدون‌بینهٔ وبرهان‌میباشد.

این بحث‌را قدری ایضاح نمائیم : بلی ما می‌بینیم ومشاهده‌میکنیم
که فلان شخص عالم است و فلان شخص خلیفه است و فلان شخص
پادشاه چون این وظایف مشاهدات ومواد صوری‌است باچشم‌دیده‌میشود
با گوش آنرا می‌توان شنید می توان بآنها حکم و جزم نمود ولی اینکه
فلان شخص ازفلان شخص افضل است وفلان غیر افضل ادعای آن‌قدری
مشکل است زیرا که هرگــاه مراد از قرب خداوندی و کثرت ثواب
اخروی بوده باشد این حکم فقط بخداوند متعال عائد خواهد بود واز
وظایف بشری خارج است ولی هرگاه خداوند و رسول او چنین مادهٔ
فرموده باشد در آن زمان بشر نیز جزم خواهد نمود در اینصورت باز
حکم وجزم از ایزد متعال بوده ما فقط باین حکم وجزم ماموره‌ستیم.

وباآنکه مراد از فضیلت ارکان واحکامی بوده باشدکه‌مابه‌الفضل
وعبارت است از سبقت در اخلاص بالشهاده و ازجهاد بامرالله وکثرت
علم و وفور سخا و زهد و تقوا و قرب نبی (ص ع) در این صورت ما
اثبات کردیم که در این احکام و ارکان علی بن ابی‌طالب(ع‌س)ازجملهٔ
افراد امت سابق وباعمال صالحهٔ تمام افراد اسلامیه فایق‌است همین‌خبر
راکه جمیع علمای عامه وخاصه درصحت آن اتفاق‌دارند ملاحظه‌نمائیم
که رسول خدا (ص‌ع) فرماید : **ضربة علی فی یوم الخندق افضل من
عبادة‌الثقلین الی یوم القیمة** . بلی‌ضرب‌علی بعمروبن‌عبدود روزخندق
از تمام اعمال صالحهٔ انس وجن افضل است ما این حدیث و ایضاحات
لازمه را در اثبات آن سابقاً قید و تحریر کردیم در اینجا ایراد یاک

قید مهم را لازم دانستم .

همچنانکه علمای اهل سنت این کلام عاجز حقیر را هنوز نخوانده زبان اعتراض خواهند گشود و خراهند گفت : ای وای بعلمای سلف ایراد کرده کتاب عقاید را جرح و انتقاد نموده کلام علامه ها و مجتهدین را رد کرده ، ای جماعت می بینید این شخص رافضی شده است شرف و منزلت خلفا را انکار میکند و افضلیت ایشان را قبول نمی کند و از این حرفها خیلی ایراد خواهند نمود و خصوصا خواهند گفت ای جماعت ما جنین کلام ها را قبول نمی کنیم زیرا که علمای سابق و مجتهدین سلف چنین حرفها را نزده و سلف هر چه که بگوید اخلاف باید آنرا قبول و اطاعت نمایند جبزی را که اینسن نگفته اند قابل قبول نبست زیرا که باب اجتهاد مسدود است و و و . . .

در اینجا بقرار ذیل جواب اعتراضات فوق را میدهم :

اولا از عموم برادران دینی استدعا دارم که تقاید و تعصب را کنار فرموده و با دقت تمام بطور منصفانه موشکافی و تحقیق نمایند .

ثانیا هر گاه بگویند که بعلمای سلف ایراد و اعتراض شده در جواب این عرض مینمایم ایراد و اعتراض بعلمای سلف امر تازه و نا مسبوقی نیست زیرا که هرگاه اخلاف بسلاف ایراد و اعتراض نمیکردند در عالم اسلام اینقدر کتب متعدده تألیف نمی شد بتحریر این همه کتب سبب فقط ایراد و اعتراض اخلاف باعث شده است تمام کتبها را پیش چشم بیاورید جمیع آنها یا شرح و ایضاح ماده ایست از اسلاف وارد شده یا رد و اعتراض بر آنها زیرا که هرگاه کتب اخلاف محض قبول حرف اسلاف می بود کتابیکه اول نوشته شده کافی و احتیاج به

تألیفات متواتره نمی شد وعلاوه این مطلب که نسفی بر آن حکم نموده من اولین معترض نیستم بلکه شارح عقاید نسفی و علامهٔ تفتازانی هم بر این حکم ایراد و اعتراض کرده انده شرح نسفی را ملاحظه فرمائید

ثالثاً هرگاه بگویند که کتاب عقاید را رد وجرح نموده درجواب خواهم گفت که عقیده و اعتقاد عبارت از ماجاء به‌النبی (ص‌ع) بوده و بچیزی اطلاق می شود که پیغمبر اکرم از جانب خلاق عالم برای مـا آورده است وهیچ فرد نمی‌تواند آنها را انکار نماید . لیکن مطلبی که ما بر آن ایراد و اعتراض می‌کنیم تکراراً اثبات کرده ایم آنها از قبیل ما جاء به‌النبی (ص‌ع) نبوده است بنا بر این محل اعتراض و ایراد ما، عقاید نیست .

رابعاً هرگاه بر این ایـراد و اعتراض رفض کویند در جواب خواهم گفت باشخاصی که بخاندان رسول خدا (ص) قدری تمـایل کرده‌اند خصوصاً باشخاصیکه از فضل و شرافت اهل بیت رسول خدا (ص‌ع) صحبت نمایند اتهام رافضی‌شدن ازمخترعات بنی امیه و بنی‌عباس و بهانهٔ جاهلانه ایست که تا امروز دوام کرده است من میگویم که این تهمت نا بجا همان‌سرزنش باامام شافعی‌است که از محققین وعلما بوده اگر بقصد آنها هم باشد تهمت نیست بلکه شرف تاریخی است روایتی را که از امام شافعی کرده‌ام در اینجا عینا قید مینمایم .

شریف نورالدین علی سمهودی درکتاب جواهرالعقدین چنین روایت می‌کند، متن روایت را دراینجا قیدکرده بعد ابیات امام‌شافعی را عیناً تحریر خواهم کرد، ینابیع المودة ص۴۵ خواجه‌کلان نقل البیهقی عن‌ربیع بن سلیمان قال قلت‌للامام الشافعی رحمه‌الله

« ان اناساً لایصبرون علی سماع منقبة او فضیلة اهل‌البیت الطیبین فاذا راوا احداً منا یذکرها یقولون هذا رافضی فانشاء الشافعی وقال : »

اذا فی مجلس ذکر و اعلیاً — وسبطیه و فاطمة الزّکیة
فاجری بعضهم ذکراً سواه — فایقن انه سلقلقیه
اذا ذکروا علیا او بنیه — تشاغل بالروایات العلیه
وقال تجاوزوا یاقوم عن‌ذا — فهذا من حدیث الرافضیه
برئت‌الی المهیمن من‌اناس — یرون‌الرفض حب‌الفاطمیة
علی آل‌الرسول صلوةربی — و لعنته لتلك الجاهلیه

و حافظ جمال الدین زرندی ابیات ذیل را از امام شافعی نقل و روایت میکند .

قالوا ترفضت قلت کلاّ — ماالرّفض دینی ولااعتقادی
لکن تولیت خیر امام — خیر امام و خیر هادی
ان کان حبّ‌الوصی رفضا — فانی ارفض العبادی

وهکذا امام فخر رازی از قول امام مزنی روایت میکندکه‌امام شافعی این ابیات را انشاد کرده است

وما زال کتمانیك حتی‌کاننی — بردّ جواب السائلین لاعجم
و اکتم ودّی مع صفاء مودّتی — لتسلم عن قول الوشاة و اسلم

وهکذا از علمای عامه بیهقی وسهل بن‌محمد وعبدالبر با روایت‌از سلیمان بن قتیبه از امام شافعی قصائد زیادی ذکر میکند

بلی ابن اتهام فقط از عناد و تعصب جاهلانه نشأت کرده زیرا بمسلمان و مؤمنی که فضیلت مافوق از مرتبهٔ خلفاء را بایشان اسناد نکرده رافضی نام کرده مبتدع‌عدّ میکنند وحال آنکه‌این بیچاره‌فضیلت

ثابته را اصلا رفض و رد نکرده بلکه همه کس را در مرتبه و منزلت
خود قبول کرده است ولی معاویه که مدت هفتاد سال حضرت علی علیه السلام
را سب وشتم کرده وسایرین را بسب وشتم آنحضرت وادار کرده ودر
منبر رسول خدا درحضور هزاران اصحاب باارتکاب لعنت بوصی رسول
اکرم عرش اعظم را لرزه‌دار کرده و سبطین علیهما السلام را در روضهٔ
جد مکرمشان سب نمود و از مشاهده این حال دلخراش ام المؤمنین
ام سلمه با صدای واویلا ووامصیبتا از روضهٔ مطهره خارج شده باوجود
این بر آن منفور عالم رافضی تسمیه نکرده وبرعکس امیرالمؤمنین گفته
در عقبش نماز جماعت ادا می‌کردند و او را با رحمت وترضیه یاد کرده
و در کتب تواریخ چنین ارث جنایتکار برای امت یادگار نهاده اند

بلی افضلیت ثابته در علی علیه السلام را هرگاه اقرار نمائید رفض
نیست بلکه فضایل موهومه وغیر موجوده را هرگاه بیکنفر اثبات نکنید
این رفض وابتداع است افسوس که این تعصب وحرکتی خائنانه موافق
فکر و آرزوی معاویه و مروان جنایتکار است

خامسا ـ هرگاه بگویند که شرف و منزله خلفاء و افضلیت
ایشان را قبول نمیکنند در جواب میگویم شرفی که عندالله والرسول
برای خلفاء ثابت باشد من و هیچ کس از افراد امت آنرا ابدا انکار
نخواهد نمود ولی شرف و منزلتی که عندالله و رسوله ثابت نباشد از
رد وانکار آن ابداً محذوری نیست زیرا که معدوم را موجود فرض
کردن شیوهٔ ناروا و خارج از انصاف است

سادسا ـ هرگاه گویند افضلیت خلفاء را قبول نمیکنند در جواب
میگویم من در این امر اول نیستم زیرا که اول مرتبه این افضلیت را

خود خلفاء ردنموده‌اند چنانچه علماء اهل‌السنه روایت کرده‌اندزمانیکه خایفهٔ اول ابوبکر بن ابی‌قحافه خلیفه‌شد بعد ازچند روز روزی بمنبر رفته گفت :

اقیلونی اقیلونی ما انا بخیرکم و علی فیکم

یعنی مرا ازخلافت عفوکنید که بهترین شما نیستم وحال‌آنکه علی علیه‌السلام درمیان شما است وهمچنین روز غدیر خم عمربن‌خطاب همینکه حدیث الموالاةرا شنید گفت : « بخّ بخّ یاعلی اصحبت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة » یعنی مبارك باد یا علی که شدی مولای من و مولای هرمؤمن و مؤمنه هرگاه ما این قبیل اخبار را تفحص نمائیم صدها امثال آن را در کتب علمای عامه خواهیم یافت لیکن بشرط انصاف وحقانیت

سابعاً اگر بگوئید که علمای سلف هرچه گفته اند خلف باید دون‌زیاده ونقصان آنرا قبول نماید درجواب میگوئیم این‌حرف‌راست نیست زیرا اگر خلف بقبول هرکلام سلف بلازیاده ونقصان مجبورشود پس چرا (ابویوسف) شاگرد (ابوحنیفه) که پس از استاد خودمسند نشین فتوای عام گردید نصف فتاوی ابوحنیفه را ردکرد وهکذا (محمد بن حسن شیبانی) که چند روز پس ازابویوسف به افتاء برداخت خیلی از فتاوی ابو یوسف را رد کرده است . وهکذا (ابوعبدالله‌الشافعی) که بنجاه سنه بعد از ابوحنیفه آمده خیلی از احکام (ابوحنیفه) را ردکرده مثلا قیاس را در حالتیکه (ابوحنیفه) قبول نمود مجتهدین که اندکی بعد از او آمدند رد کردند زیرا احکامی که در آنها نص ظاهر نبود بلکه باظن و اجتهاد قائم و مدلل گردیده رد و قبول آن بظن

غالب مجتهد ثانی راجع است

ثامناً خواهند گفت باب اجتهاد مسدود است درجواب میگویم:
اولا کلام ما اجتهاد نیست بلکه معارضه ایست بیك حکم بدون دلیل و بی اثبات ، و نقض آن است با براهین قاطعه . چونکه ما بایفای وظایف اجتهاد و تقلید هم با این ترتیب قدرت نداریم .

ثانیاً مسدود بودن باب اجتهاد قولی است که از دلیل و برهان بغایت در کنار است . حالا در اینجا قدری هم از این مسئلهٔ مهمه بحث نمائیم :

اولا اقرار میکنیم که این مسئله بدرجهٔ مهم و عمیق است که بحث و تشریح آن کما ینبغی از قدرت علمیه ومشاهدات فنیه‌ما کاملا خارج است با این همه باز در بیان فکر مطابق باسلام خود ناگزیربوده و بقرار ذیل شروع نمودیم :

اولا آشکار است که برای اثبات حکمی از احکام اسلامیهٔ اثبات بدلیل واتیان برهان واجب است که رد این قرار برای هر فرد از افراد اسلامیه ناممکن و ما تکرارا این امر را بیان نموده ایم .

ثانیا آشکار است که در اثبات احکام اسلامیه دلیل منحصر بدو «نقلی و عقلی» ولی دلیل عقلی دراثبات احکام استقلالی نداشته ولکن در اینجا قدری با تجارب عقلیه این بحث را مطالعه خواهیم نمود .

آیا اجتهاد در صدر اسلام لازم بود یا نه ؛ هرگاه لازم نبود پس چرا برآن اقدام و وجودش را لازم حساب کردند هرگاه لازم نبودپس در صورت لزوم آن در صدر اسلام جرا پس از چند قرن بدرجهٔ غیر لازم و حتی نا ممکن در آمد و حکم ثانی بکدام دلیل مستند گردید

هر گاه بگویند که در صدر اول، احکام اسلامیه بااجتهاد تکمیل یافته و درآتیه احتیاجی برآن باقی نمانده در جواب خواهیم گفت که احکام اسلامیه تازمان رسول خدا(صع) باآیهٔ شریفه **الیوم اکملت لکم دینکم** تکمیل یافته و بتکمیل آن بواسطهٔ اجتهاد، هیچگونه احتیاج نمانده است

در اینصورت اجتهاد برای تکمیل احکام نبوده بکه بجهة امری دیگر لازم است یعنی عبارت از جملهٔ (با تبدلات زمان در احکامی که باظن و اجتهاد ثابت شده تبدل ممکن است) خواهد بود بلی هر گاه با تبدل چهل یا پنجاه سال احکام ثابته با اجتهاد نیز تغییر خواهد یافت با تبدلات هزار سال ها احکام ثابته با ظن و اجتهاد حرا تغییر ناپذیر شود ؟ بلکه امر طبیعی است ولی ما استدلال با معقولات را لازم ندانسته وظیفهٔ ما هم نیست، بیائیم بنقلیات .

قبل از شروع بذکر دلائل نقلیه - عقیدهٔ مهم ترین کتاب اهل سنت «دائرالمعارف» را درموضوع اجتهاد عیناً درج میکنیم تا قارئین گرام مسبوق باشند که اجتهاد در دین اسلام ضرور بوده و مسدود بودن باب اجتهاد ادعای بی دلیل است . ملاحظه فرمائید «محمدوجدی» که ۲۲جلد کتاب دایرة المعارف را تألیف کرده در جلد سم این کتاب حه میگوید

الاجتهاد: هوان يستنبط منهااحكام على قدر ما تستدعيه الحاجات الاجتماعيه المتجددة ولذالك كان وجود هؤلاء المستنبطين ضرورياً فى كل عصر وقد وجد وا من لدن القرن الاول الاسلامى الى القرن الثالث فكانوا يجتهدون فى التوفيق بين الحوادث الطارئه والاصول الاوليه فى الشرع الاسلامى ولا يبالون ان يخالفوا بعضهم بعضا ولكن لما طرء على المسلمين الجمود الاجتماعى و تولاهم القصور عن فهم اسرار شريعتهم

ستروا ذالك القصور بدعوى انسداد باب الاجتهاد والحال انه مفتوح بنص الكتاب والسنة الى يوم القيمة .

اجتهاد یعنی استنباط احکام بقدری که حاجات متجددهٔ اجتماعی مقتضی برآن است و بود وجود استنباط کنندگان ضروری در هر عصر و زمان و از قرن اول اسلامی تا قرن سیم اجتهاد میکردند در توفیق ما بین حوادث عارضه و اصول اولیه اسلامیه و هیچ باکی ازمخالفت آرأ یکدیگر نداشتند ولی بعد که جمود و کسالت اجتماعی عارض اسلام گردید و از فهم اسرار شرعیه مبتلای قصور گردیدند برای پرده پوشی قصور خود انسداد باب اجتهاد را بهانه قرار داده ومعتذر شدند وحال آنکه باب اجتهاد با نص قرآن واحادیث صحیحه تا روز قیامت بازاست

از این تفصیل ثابت میشود که اجتهاد با قرآن کریم و اخبار نبوی(ص ع) ثابت و اکابر امت دائماً برآن عامل بوده اند تادر قرن ثالث هجری فقهاء وعلمائی که مقلد و پیرو حکومتهای ظالم بودندچون در اجتهاد احکام شرعیه در وجود خود لیاقت ندیدند و چون اقدام مخالف برای سلاطین و حکام و خلفای عصر خود باعث ضرر و خسارت دنیوی و نقصان درم و دینار این فقها و علمای دنیا پرست بود لذا بامر ظالمانهٔ (باب اجتهاد مسدود است) تابع گردیدند ولی افراد اسلامیه که بعد از اینها بعرصهٔ وجود آمده اند این کلام نامعقول ونامنقول را یك امر شرعی گمان کرده سکوت اختیار کرده‌اند وحال آنکه‌چیزیکه با تواتر و اصح روایات ثابت شده این است : بدعت مسدود بودن باب اجتهاد ازالمتوکل بیادگار مانده چون بیچاره امت مرحومه که‌تازه از ظلم ظلمهٔ بنی امیه خلاص و آسوده شده بودند دوباره دچار ظلم

وخیانت و بار های گران هارون ها مأمون ها متوکل ها گردیدند.
بنی‌عبّاس که انقراض بنی امیه را دیدند و تمایل امت اسلامیه‌را باولاد فاطمه فهمیدند بهمین علت بستن زبان حق گویان ملت را لازم دیده و چنین گفتند

این است که تمام علماء خاصه یا انزوا اختیار کرده یا بقاعدهٔ تقیه از ورطه خلاص شده اند حق شناسان علمای عامه نیز بورطه و خسارات بزرك افتاده اند مثلا مالك‌بن‌انس در مدینه در موضوع‌خروج محمد بن ابراهیم که از اولاد حسن مثنی میباشد ذی‌مدخل و علاقه‌دار بوده و از طرف خلیفهٔ منصور حبس و مضروب شده است

ابوحنیفه درانباربامر «منصور» محبوس گردیده وبادست«حاجب» خلیفه موسوم به «ربیع» در زندان مضروب و مقتول شده و احمد بن حنبل نیز از طرف «معتصم بن هارون» حبس و کتك کاری شده است

ولی از علمای عامه اشخاص زیادی نیز پیدا میشود که درآغوش محبت آن جماعت ظالم بوده وتابع احکام فعال مایشائی ایشان وباترضیهٔ نفس امارهٔ خلفای جور اداره امورکرده‌اند

از علمای عامه خیلی می بینم که در کتب و تألیفات خودشان از ائمه هدی(ع‌س) که وارثان علم نبی (ص‌ع) هستند ابداً روایتی نقل و تحریر نکرده اند وچنین علمای دنیا پرست بچنان حکام جعلی وخلفای ظالم و جابر برای معیشت دنیا انقیاد و اطاعت کرده از ائمه طاهره که وارث حقیقی علم و دین هستند کناره جوئی اختیار نموده اند و این حرکت رفته رفته کسب شدت عصبیت کرده وباتفرقه ونفاق های‌متوالی ومتواتر تشکیل یك‌اصل محکم بتفرقهٔ امت داده وبیچاره مات اسلامیه

را بچنین ورطهٔ مهلکهٔ بدبختی دچار کرده اند .

ولی تقیه اصلی از اصول شرعی است که نه فقط بحفظ جان ومال بلکه بحراست احکام دین هم یگانه قانون ماموربه میباشد .

ما مفتوح بودن باب اجتهاد را با دلیل نقلی اثبات کردیم و فعلا بهمین قدر اکتفا می کنیم که :

آیهٔ مبارکه : « **فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** » افراد اسلامیه را در حال عجز از درك مسائل شرعیه بسؤال از اهل ذکر مأمور کرده واین امر، عمومی بوده تاروز قیامت شامل حال تمام افراد امت اسلامی باشد چطور ممکن است که در صدر اسلام درصورت عدم علم بمسئلهٔ دینیهٔ مسلم مأمور بوده که از عالم دین اشکال خود را حل نماید ولی بعد از مرور زمان اخلاف همان مسلم از رجوع در مسائل شرعیه خود بعالم جامع الشرایط ممنوع بوده باشد .

ما سببی را که مانع این رجوع بوده باشد سئوال میکنیم

در صورتیکه لزوم اجتهاد با نص قرآن و احادیث معتبره ثابت و تمام افراد اسلامیه برآن مقر و معترف شدند پس از سه قرن اسلامی با استناد کدام نص دیگر همان نص اولی منسوخ گردید مگر خلفاء و سلاطین باحکام شرعیه نیز تسلط دارند؟

ما گفتیم مسئله شرعیه که افراد اسلامیه ازادراك آن عاجز باشند باید بعالم جامع عرض نمایند، عالمیکه درعصر خود اعلم ناس بوده وجامع شرایط فتوی بوده باشد مجتهد اعلم نامیده میشود ودراحکام اسلام افتا میدهد ولی قبلا گفتیم که ما بحل مسئله اجتهاد قادر نیستیم توضیح این مسئلهٔ بطوری مهم وجدّی میباشد که افراد امت هرگاه یکدقیقه

اول بحل آن اقدام نمایند البته منتفع و سودمند خواهند گردید

اشخاصیکه بخواهند این مسئله را جداً وعمیقا مطالعه نمایند بکتاب معروف و معتبر « العقداجید » فی احکام الاجتهاد و التقلید که از تالیفات علامه دهلوی ی باشد و هکذا بکتاب « الانصاف فی‌الاجتهاد والخلاف» که اثر علامه شاه‌ولی ازعلمای هندوستان‌است رجوع فرموده و موضوع را جدی محاکمه فرمایند

ما درحین مطالعه ابن بحث فقط بمراجعه آثار علمای عامه‌اکتفا ورزیده ولی رجوع بمطلب نمائیم مقصود وآمال ما ازاین بحث‌افضلیت علی بن‌ابیطالب(ع) از جمیع مردم واثبات اشرفیت آن حضرت‌است وبا قانون مناظره ادعای خود را اثبات کرده آنچه که لازم بود ادا نمودیم

اولا با تجارب عقلیه ادعای خود را اثبات کرده و درعلم اسلام بدلائل نقلیه که یگانه دلائل مستقل می باشد رجوع کردیم و از بین دلائل نقلیه‌بقرآن مجید واخبار نبوی صل‌اللّه‌علیه‌وآله که مهمترین‌دلائل و مابین افراد امت مسلم کل ومقبول عـامه هستند اکتفا کردیم و از قرآن کریم بدو آیه قناعت کرده و از احادیث همان را نقل‌کردیم که قبول آن برجمیع افراد اسلامیه واجب است در این موضوع اگر چه صد ها احادیث و روایات منقوله در نظر است ولی بذکر چند فقره حدیث اکتفاکرده و از ماتقی صرف نظر نمودیم که در خانه اگر کس است یك حرف بس است حالا پس از اثبات ادعای خود بادلهٔ ثـابته با حکم بافضلیت حضرت علی بن ابیطالب پس از رسول خدا کلام را نقل بمسئله خلافت که مابین امت مرحومه مسئله بس مهم و جدی و منشأ اختلافات بوده نموده با تناسب قدرت علمیه و تجارب فنیه خود

بتشریح حقیقت این موضوع عالی تعمیم کردیم
با ایراد و اعتراض بما خواهند گفت :

اولا از صدر اسلام زمان خلافت تا بحال زیاده از هزار سال گذشته و در هرفاصله این قرون بسیار علمای مهم و جدی پا بعرصهٔ ظهور گذاشته وجمیعاً این موضوع را تدقیق نموده اند از دو شق خالی نیست یا درتحقیقات خود صائب شده اند یامخطی هرگاه صایب بوده اند بتکرار کلام حاجت باقی نیست و در صورت خطا در حالتی که در ظرف هزار سالها تحقیقات ده هزار از علمای معتبر در این موضوع بحل مشکل کافی نبوده باشد در اینصورت محال استکه چنان مسئاه بزرك در این رسالهٔ کوچك حل وفصل بیابد

اولا در این قرون متمادی با وجود مباحثات زیاد و بسط کلام این موضوع حل نشده یعنی نخواسته اند که حل شود زیرا که برای حل یکمسئله و فهم ماهیت آن لازم است که بدوا علایق تعصب و کدورات اغراض را از خود کنار کرده و وجود خود را از امراض و اغراض پاك و بری نمایند ،

و این فقره بعلل وموجبات زیادی بعلمای عامه میسر شده زیرا که مسئله ما بین امت بنای عمده ترین تفرقه و اختلاف است و افراد امت در سر این فقره راه اختلاف و نفاق پیموده و بدو فرقه منقسم شده اند اولی سنی که حال حاضر خلافت را بدون قید اعتراض قبول کرده اند دوم شیعه که عکس اینصورت را ادعا مینمایند و باهمین سبب سلاطین هر دو فرقه برای منع تقرب امت اسلامی و سایط بسیار بدست آورده اند مثلا :

در دورهٔ حکومت بنی امیه مسئلهٔ خلافت در صورت واضح بیان و عدم قدرت هیچ فرد اسلامی باظهار حق صفحات سیاه تاریخ اسلامی را تشکیل میدهد هرگاه کسی بغیراز این مدعی بوده باشد من رؤسای امور آن دورهٔ ظالمانه را ازقبیل معاویه، زیاد، حجاج بن یوسف، باو ارائه خواهم کرد. زیرا که هرکس در فضیلت حضرت علی (ع‌س) روایتی نقل میکرده معاویه اورا بمجازات بزرك دچار کرده و هرگاه یکنفر در هجو و زیان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع‌س) چیزی میگفت و هر قدر بهتان و افترا خلق واختراع میکرد دائماً از طرف معاویه نایل به جوایز و انعامات فوق‌العاده می شد. با این ترتیب در مسئلهٔ خلافت در آن دورهٔ تاریك تفکیك حق ونا حق از همدیگر محال و مدعی آن خیلی ساده و عوام خواهد بود.

زیاد و حجاج هم پیش چشم است این دو خاین جنایتکار هرگاه حس میکردند که یکنفر نسبت بعلی (ع‌س) دارای محبت و مودت است البته آن بیچاره راگرفتار عذاب الیم مینمودند اینست که در آن زمان هزارها مردمان پاك و اصحاب تابناك با چنین تهمتها اعدام شدند واین مسئلهٔ واضح است که درآن زمان دوستی علی وآل علی (ع‌س) تهمت بزرك وگناه عظیم شمرده میشد.

بلی اشخاصیکه باحوال روحیهٔ آن زمان کمی آشنا هستند البته ادعای مرا قبول و اعتراف خواهند نمود. محض وضوح مطلب با چند فقره مثال جاندار قارئین گرام را زیاد تر به احوال روحیهٔ و سیاسیهٔ آن دورهٔ ظلم وجور آشنامینمایم.

اولا از شروع خلافت بگوئیم اجماع کسانیکه بخلیفهٔ اول

بیعت نکردند با معیت تمام بنی‌هاشم بخانهٔ علی بن‌ابی طالب ، ومهاجمهٔ اشخاصی که باین‌جماعت هاشمیه تکلیف بیعت نمودند ، و گرفتن شمشیر از دست زبیر بن‌العوام ، و برسناك زدن آن ، ودر همین دقایق چقدر تهدیدات ، واخافه‌ها ، وعید ها ، هجوم ، وعکس هجوم ها ، وسایر وقایع دلخراش را البته میدانید اگر نمیدانید بفصل امامت وخلافت ابن‌خلدون و بحث خلافت عقد الفرید و شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید و جلد سیاست و امامت دینوری و مادهٔ الخلافة دایرة‌المعارف و کتاب البیان و التبین جاحظ و دوازده جلد کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی وخیلی دیگر از آثار مهمهٔ اسلاف را مطالعه نمائید در این حال بثبوت دعوای این عاجز اقرار خواهید فرمود و این نکته را نیز یاد آوری می‌کنم که در اینجا فقط بآثار علمای اهل سنت استشهاد کرده‌ام و از اقوال علمای خاصهٔ اثناعشریه بکلی صرف نظر نموده ام و علاوه دسایس و حیله ها و خیانتها و ابطال حقوق که باعث حرب جمل شدند . با قید اینکه باثبات دعوای ما شاهد صادق هستند این بحث را بمقام و موقع خود ترك نموده رجوع بادوار بنی امیه می کنم .

محاربهٔ مدهشهٔ صفین در پیش چشم است با ایراد آن در محل خود در اینجا به قید چند مادهٔ دلخراش اکتفا می ورزم .

پس ازشهادت حضرت علی بن ابی‌طالب (ع‌س) تسلط تامهٔ معاویه در امورات اسلام وحتی تسمیهٔ خودش امیرالمؤمنین و خلیفه ، برعموم واضح وآشکار است یکنفراز صحابه پیدا نمی شود که کلمات کفر آور و لعن اورا بحضرت مولای متقیان نشنیده باشد معهذا در آثار اسلاف یکنفر ندیدم که در آن زمان بمکالمات کفر آمیز او اعتراض نموده

باشد بلی با کدام جرأت و جسارت در آن دورهٔ ظلم اثبات استحقاق خلافت ممکن بود ؟ البته این امر محال است .

روزی معاویه « حسن مجتبی ع‌س » را بمسجد دعوت نمود که بالسان آن حضرت، لیاقت خود را بخلافت و امامت مسلمین بسمع مردم برساند ولی واضح بود که از لسان صادق البیان حضرت « مجتبی ع‌س » چنان کلمات ناروا ابداً شنیده نمی شد این بود که نطق سراسر حق و حقیقت امام‌را (ع) معاویه مخالف آمال هوا پرستانهٔ خو: دیده باکمال اعانت حضرت مجتبی را از منبر بزیر آورده بطوری که راس شریف آنحضرت از صدمه ستون مسجد مجروح گردید و عاقبت با زهر یکه بدست طبیب خاص معاویه « ابن آثال » ترتیب یافت آنحضرت شربت شهـادت نوشید .

« حجر بن عدی » و رفیق او « عمروبن حمق الخزاعی » را بجهت مودت و محبت علی و آل علی (ع‌س) با پنج نفر رفقای خودشان زنده در گور کرد . حالا ملاحظه فرمائید با این وضع و ترتیب از حقیقت که میتوانست مباحثه نمایند :

بیائیم بسایر ادوار بنی امیه ـ شاعر معروف « فرزدق » برای اینکه در فضیلت اهل‌بیت طاهره (ع‌س) قصیدهٔ انشاد کرده بود مضروب و تبعید گردید قنبر که از خواص متعلقین اهل بیت عصمت بود در دست « حجاج » غدارانه شهید شد .

در اینجا بایك مثال حالت روحیه علمای آن زمان را میخواهم معرفی نمایم تاازاین یك ماده جمع حالات آنزمان روشن و مبرهن گردد « شعبی » که از علمای معروف است می گوید : روزی حجاج

مرا بحضور خویش دعوت نمود من با نهایت ترس و هراس ناچار وارد حضور حجاج گردیدم حجاج همینکه مرا دید باحضار جلاد شقی فرمان داد همینکه جلاد وارد شد حجاج بمن گفت ای شعبی می شنوم گفتهٔ حسن وحسین ذریهٔ رسول خدا هستند حجاج گفت هرگاه برای اثبات این مطلب از آیات قرانی دلیل نیاوری این جلاد تو را مقتول خواهد نمود شعبی گوید با یقین از قتل و هلاك خودم بدون ترس گفتم بلی ابن فقره را با آیات قرآن عظیم الشأن اثبات میکنم

حجاج گفت ولی آیهٔ مباهله را نشان ندهی بلکه باید از آیات دیگر دلیل بیاوری

شعبی - گفتم بلی با آیهٔ دیگر اثبات خواهم کرد و خواندم **و من ذریة ابراهیم و اسحق ویعقوب والاسباط کلا هدینا ونوحاً هدینا** تا آخر آیه عیسی والیاس کل من‌الصالحین باشد تمام کرده گفتم مابین عیسی و نوح چند بطن موجوداست؟ حجاج گفت آنقدر زیاداست که تعدادش نا ممکن است

شعبی - گفتم میان رسول‌خدا وحسن وحسین چند بطن‌موجود بوده ؟ حجاج مطلب را درك نمود گفت گویا در قرآن این آیه را ندیده‌ام و حجاج با قبول دلیل و اثبات من باز با قتل تهدیدم کرده‌ومن بطرف ماوراءالنهر گریختم از آنجا مجدداً بتوقیف واعدام من امرفرستاد ولی من بطریق اختفاء جان خودرا خلاص کردم

بلی مقصود ازذکر همین ماده اینست که در آن دوره مطالعهٔ اینکه حقیقت آیا چیست؟ وکدام اشخاص لایق وصلاحیتدار خلافت هستند؟ در هیچ فردی جرأت وجسارت آنرا نبود :

قدری‌هم از دوره بنی عباس بحث نمائیم : این دور چون دورهٔ اولیهٔ علماء ومجتهدین بود لازم بود که حقایق نیز در این دوره‌مکشوف آید ولی افسوس صد افسوس که این دوره برای امت منحوس‌ترین وجنایتکار ترین دوره هاگردید افراد اهل بیت اطهار با سمّ ستم‌یکایك شهید شدند باشخاصیکه عداوت باولاد علی(ع‌س) نمودند هرقدر که بذل و انعامات بعمل آمد هکذا طرفداران حق وحقیقت نیز در همان درجه مخذول و منکوب شدند و قتل و تهدید عدهٔ کثیری از علماء را قبلاقید و تحریر کردیم .

مذ دچار شدن ائمه اطهار را در دورهٔ عباسیان ببهانهٔ همین‌مسئله بچه ظلم و جفا ها در مقامات خود قید خواهیم نمود .

باز بمطلب رجوع نمائیم ماگفتیم که علمای سلف درتدقیق‌مسئلهٔ خلافت راه صواب نه‌پیموده اند برای اثبات این مدعی اثبات دلائل مبهمه لازم نیست زیرا که از صدراسلام تمام سیزده عصر میگذرد باز این مسئله مابین امت درحالت غیرمکتوم مبنای تفرقه واختلاف گردیده است انصاف فرمائید مابین امت مرحومه آیا بغیر از مسئلهٔ خلافت و امامت چیز دیگری باعث تفرقه و اختلاف هست : البته فقط مسئله امامت ست که باوحدت اسلامیه‌را تابحال مرتعش ساخته ومع‌التاسف حالا هم می کند .

سابقا گفتیم که بما اعتراض خواهندکرد تکرار مسئله که از آن هزار سال گذشته چه لزوم دارد :

درجواب اعتراض میگوئیم : این مسئله مابین امت چنان‌جریحه مهلك و متعفن باز نموده‌که دائما از آن خون می‌آید و این مسئله‌هم

آشکار است که یك زخم هرقدر روی آنرا بسته و ترك معالجه ومداوا نمائید رفته رفته عفونت او زیادتر شده وبحال صحت ناپذیری می رسد این است که جراحتی که بهبودی آن مأمول باشد باعملیات فنیه مخصوصه باید روی جراحت را بازکرده بمعالجهٔ آن پردازند بلی همچنانکه جراحات بسته شده از معالجه محروم میمانند هکذا مسئلهٔ امامت که مابین امت جریحهٔ مهلکه بوده و اساس اتحـاد اسلام را دائماً مرتعش میکند هرگاه از طرف ارباب تحقیق بی غرض مورد محاکمه واقع نشود درحالت التیام ناپذیری مانده واتحادیکه اساس واستحکام اسلام منوط بوجود آنست متزلزل خواهد بود، اینکه ما تصمیم کرده‌ایم که باستفاده واستدلال از تألیفات و آثار مشهوره که مرجع و مأخذ علمای عـامه بوده ابتدا بتشریح ومحاکمه این مسئله کرده وازخداوند متعال توفیق مسئلت نمایم

خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

دراین ماده اختلافی نیست که حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام امام وخلیفه است ولی منشأ تفرقه اینجا است که آیا آن حضرت وصی مطلق وخلیفهٔ بلافصل بوده یا چهارم .

واضح است که جماعت عامه بخلیفه چهارم بودن آن حضرت اقرار وخاصه بخلافت بلافصل آنحضرت اعتقاد دارند ولی مـا بدوا اقوال و افکار چند نفر از متقدمین علماء واساتذهٔ سلف را دراینجا درج کرده و باقدری مطالعهٔ ، اصول تشریح ومحاکمه را در اینجا اجرا خواهیم کرد تا که بی دلیل بودن آنهمه دعاوی قدری واضح و آشکار گردد .

حالا قول فاضلترین علمای عامه را که اسمش در السنهٔ مسلمین

وحتی اروپا معروف بحجةالاسلام غزالی میباشد در اینجا قیدومحاکمه خواهیم‌کرد ما بتقدیر قدرت علمیه غزالی غیر از توقیر وتعظیم درحق او چیزی نخواهیم‌گفت ولی باز دراین ایرادات خود پیرو خود غزالی می‌شویم چنانچه غزالی درارکان‌علم‌کتاب معروف احیاءالعلوم‌چنین‌گوید

«ان‌جاءالقول من النبی قبلنا باالرأس والعین وان جاء من‌الصحابة ان شئنا قبلنا والا فلا فان جاء من العلماء التابعین هم رجال‌ونحن‌رجال»

یعنی هرگاه کلامی از رسول خدا وارد شود با چشم وسر آنرا قبول میکنیم و اگر از صحـابه برسد اگر بخواهیم قبول می‌کنیم والا فلا و هرگاه از علماء تابعین برسد ما مردانیم مثل ایشان و بدون دلیل و کورکورانه بایشان تقلید نمی‌کنیم ، جه‌خوش میگوید غزالی ماهم‌بقول غزالی عمل می‌کنیم هم‌چنانکه غزالی اقوال متقدمین خود را بی‌دلیل قبول نمیکند همان مثل را ما بخود غزالی می‌گوئیم‌که باقرار علم‌وفضل شما ادعای بی‌دلیل تانرا قبول نکرده در موضوع آن تشریحات‌ومحاکمه خودمان را اجرا خواهیم‌کرد. دراین حال البته روح غزالی ازمامکدر نخواهد شد زیرا که باعقیده و مسلك او رفتار می‌کنیم . حجةالاسلام در کتاب احیاء العلوم که محتوی ۲۰ جلد است در فصل ثانی رکن رابع می نویسد .

الاول فی‌الخلافة ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضی‌الله عنهم ثابت بالاجماع لوکانـــ النص موجود لعمل الصحابة به والا فهو نسبة الصحابة الی المخالفة و خرق الاجماع و ذلك مما لایجترء علی اختراعه الاالروافض و اعتقاد اهل السنة بتزکیة جمیع الصحابة والثناء علیهم

یعنی خلافت با اجمـاع امت ثابت است اگر نصی موجود بود

صحابه بر آن عمل می کرد ما میگوئیم این ادعائی است که از ادله و اثبات بغایت در کنار است زیرا خیلی ممکن است که نص بوده باشد ولیکن صحابه بر آن عامل نباشد و این عدم عمل از دو سبب میشود اولی اینکه همان نص بمدعیان خلافت که در سقیفه بنی ساعده جمع شده بودند نرسیده باشد. چونکه اولا در سقیفه بنی ساعده خیلی کم از صحابه موجود بود و از مسئله بی خبر بودند اعمال ده و هشت نفر را باجماع صحابه اسناد دادن و باهمین دست آویز برنبودن نص حکم کردن مناسب نیست. واضح است که از جماعت مهاجرین در سقیفه بنی ساعده فقط سه نفر حاضر بودند و از انصار چند نفر در دوره سعد بن عباده جمع شده بودند.

اولا در صورتیکه نعش پاك حضرت رسول غیر مدفون مانده بود برفتن عموم اصحاب بهمان اجماع مغایر اسلامیت می بود. ثانیا از ارکان اهل بیت نبوت در همان اجماع یکنفر هم حاضر نبود و نمی توانست هم حاضر شود. ثالثا همان طور که این اجماع از « سعد بن عباده » مخفیاً مرتب گردید مدعیان خلافت هم که بعد حاضر شده رفتند از پنهان نمودند. رابعاً چند روز پس از بیعت که گذشت زمانیکه حضرت علی بن ابی طالب (ع س) بمسجد داخل شده و مطالبه حق خود فرمود بعضی از مهاجر و انصار که حاضر در اجماع بودند گفتند یا اباالحسن هرگاه ما قبل از بیعت این کلام ترا شنیده بودیم بغیر تو بدیگری بیعت نمیکردیم

ازاین واضح میشود که درآنحال علی (ع س) نص وارد از رسول اکرم را بتمام اصحاب خبر داده و از جماعت اصحاب کسانیکه شاهد همان نص بوده اند روایت نموده اند و بهمین سبب خلیفه اول اگرچه

از قبول خلافت اظهار ندامت نمود ولی نتوانست اطراف و حواشی خودشرا اقناع نماید . خامساً روز سقیفهٔ بنی ساعد « ابوبکربن قحافه» بعمر بن خطاب و ابوعبیدهٔ جراح میگوید : دست خودتان را بدهید بیعت نمایم این مسئله نمیتواند راست باشد زیرا که حق اجماع امت بود نه حق سه نفر درحالتیکه آنجا از مهاجرین غیر از ابوبکر، عمر، ابوعبیده، عویم، حاضر نبودن دیگر کسی با آثار عموم اسلاف ثابت است خصوصاً ابن خلدون در صحیفهٔ هفتاد و هفتم جلد اول و عقدالفرید در صحیفهٔ سی وسه جلد ثالث ودایرة المعارف در صحیفهٔ هفتاد جلد رابع وغیر اینها که بتعداد آن حاجت نیست در اینصورت لازم بود که جملهٔ اصحاب اجتماع میکردند و این مسئاله که در دین اسلام اعظم مسائل مهمه بود عمیقاً و با ملاحظهٔ اطراف مذاکره میشد تا اینکه اولا وجود وعدم نص برعموم آشکار میشد . ثانیا درصورت انعقد اجماع تمام‌افراد امت نیز اگر نبود اقل از اکابر اصحاب در آنجا حاضر می‌شدند

آیا این‌چطور اجماع بود که محور خلافت حضرت امیرالمؤمنان علیه‌السلام وعم النبی « عباس بن عبدالمطلب » در آنجا غیب واز اولاد بنی‌هاشم حتی یکنفر هم حاضر نبود . باچنان اجماع هفتگذنه نه‌اینکه مسئلهٔ اما ت که رکن اعظم اسلام است حل می شود بلکه در چنین اجماع کذائی بات مجلس عقد ساده‌هم تمام نمی‌شود . ثانیا ممکن است از اشخاصی در اجماع حاضر بوده اند نص را شنیده ولی از عمل کردن استنکاف نمایند چنین حال از جملهٔ احوالی است که در آن دوره قابل انکار نیست بایں ماده مثالی بگوئیم :

پس از خلیفهٔ ثالث اجماع اصحاب که «طلحه» و «زبیر» رئس آنها

بودند با رضـا و رغبت بعلی بن ابیطالب (ع‌س) بیعت کردند ولی طلحه وزبیر که آرزوی آنها اسعاف نیافت بهانهٔ بدست آورده بمکهٔ مکرمه رحلت کردند در آنجا مثل خود زنی آلودهٔ غرض را بافساد و اخلال دعوت نموده و او را از حجلهٔ عصمت که التزام آن شرعاً واجب بوده خارج کرده به بصره آوردند، در آن زمان عثمان بن حنیف حاکم بصره برزبیر وطلحه اعتراض نمود که شما بعلی بن ابیطالب(ع‌س) بیعت کرده اید ایشان گفتند که ما بجبر و اکراه بعلی (ع‌س) بیعت کرده‌ایم حالا تبری مینمائیم بنا براین قرار شد که ازجماعت بصره یکنفر صحابه‌رفته در مدینه منوره کیفیت بیعت طلحه وزبیر را از جماعت اصحاب سؤال کند همان شخص براه افتاد وارد مدینه گردید روز جمعه در حالتیکه جمیع صحابه در نماز جمعه حاضر بودند قاصد برپا ایستاده مقصودخود را اینطور بیان نمود : ای‌اصحاب رسول‌خدا(ص) طلحه وزبیر مابین‌امت تخم فتنه کاشته می‌گویند ما بزور وجبر بعلی (ع‌س) بیعت کرده ایم حالا خبر بدهید که بیعت طلحه و زبیر با رضا و رغبت بوده یادرصورت جبر بعمل آمده است؟ این ماده واضح است که تمام صحابه به‌بیعتی که بخواهش طلحه و زبیر حـاصل شده بود مطلع بودند . اولا برای ادای شهادت حقه ثانیاً برای اصلاح مابین امت بحاضرین فرض بود که‌بگویند بیعت طلحه و زبیر با رضا و رغبت بوده است . ولی یکنفرهم ادای‌حق را نکرد جمیع صحابه سکوت اختیار کردند « اسامة بن‌زید » بارتکاب شهادت دروغ مبادرت کرده گفت بیعت « طلحه » و «زبیر» باقهروجبر بوده است . حالا ملاحظه نمائید :

جماعتی که بعد ازاقرار، بیعت اظهرمن‌الشمس را نکول و انکار

نماید ممکن است که بنص راجع بامامتهم اقرار نکنند .

بتمام قارئین عرض مینمایم که ما بجماعت اصحاب هیچ قسم تغییرات وتحقیرات افشا نکرده و در ایفای احترام در حق ایشان ثابت هستیم . معهذا در اجرای محاکمه وتحقیقات خودمان از اظهار حق و حقیقت هیچ واهمه نداریم . بلی ما ادعای مدعیان اجماع را بدون دلیل دیده معارضه میکنیم و معارضهٔ خودمان را با مواد ثابته در فوق محکم کرده میگوئیم :

« ابن عبدربه » که از مشاهیر علمای اهل سنت بوده در کتاب « عقدالفرید » درصحیفهٔ هفتاد وهفت جلد ثالث ماده ذیل را می‌نویسد:

و من‌الذین امتنعو من ببعة ابی‌بکر « علی بن‌ابیطالب » و« عباس بن عبدالمطلب » و « زبیر بن عوّام » فجمعوا فی‌دار علیّ فذهب عمر بن خطاب الی باب علی ولم یجیبوا فقال عمر لعصابته علیّ بقبس نار فقالت « فاطمة » یا عمراتحرق بیتی ؟

ازاین مادهٔ فجیعه واضح می‌شودکه «علی بن ابیطالب» وعم‌النبی « عباس بن عبدالمطلب » و « زبیر بن عوام » باابوبکر ببعت نکرده بخانهٔ علی (ع‌س) اجتماع کرده اند بهمین سبب عمر بن خطاب با حند نفر دیگر بخانهٔ آن حضرت روان علی (ع‌س) واصحاب او را دعوت ببیعت نمود ولی علی (ع‌س) و مجتمعین قبول نکردند در اینحال عمر باتبـاع خود امر نمود پارهٔ آتش بیاورند بنت رسول خدا فاطمهٔ زهرا (ع‌س) فرمود ای عمر مگر خانهٔ مرا می سوزانی ؟ ؟ ؟ .

« محمد وجدی » از علمای عامه درجلد ثالث « دایرةالمعارف» که دوازده جلد است در مادهٔ خلافت آنچه نوشته عیناً درج می‌کنم :

« امتنع علی بن ابیطالب و جماعة عن بیعة ابی بکر فذهب الیهم عمر فی عصابة فیها « اسید بن حضیر » و « سلمةبن اسیم » وغیره فحمل « زبیر » بسیفه فقال‌علیکم بالرجل فوثب علیه «سلمه» فاخذالسیف واخذ علیّ الی ابی بکر لیبایع فجاجّ علی (ع‌س) فقال ابوبکر لااکره »

فقال عمر انات‌است متروکا حتی تبایع فقال‌علی(ع)احلب حلبالك شطره و شدّده یردّده غدا فحمل علی فاطمة علی دابة وسعی الی بیوت الاصحاب » .

بلی این سطور را از مهمترین کتاب اهل سنت یعنی از جلد ثالث « دایرة المعارف » در صحیفهٔ هفتصد وپنجاه وهفت عینا نقل‌نمودم معنی چنین است :

«علی» از بیعت ابی‌بکر امتناع نمود عمر باجمعیتی رفته‌آنحضرت را دعوت ببیعت کرد « زبیر » طرفدار علی (ع‌س) باتیغ بعمر و تابعین او حمله نمود عمر امر بتوقیف زبیر نمود سلمه بزبیر هجوم کرده تیغ را از دست او گرفت . علی (ع‌س) را برای اخذ بیعت نزد ابوبکر بردند حضرت امیر(ع‌س) مطالبهٔ حق کرده ابوبکر اظهار نمود بتوجبر نمیکنم ولی عمر گفت یاعلی خلاص نخواهی شد مگر اینکه بیعت‌نمائی حضرت علی (ع‌س) فرمود ای عمر بچیزی اقدام می‌کنی که نصف آن برای تست امروز خلافت را باوبکر محکم مینمائی و فردا آنرا بتو عودت دهد و علی فاطمة زهرا را سوار اسبی نموده بخانهٔ اصحاب برده و مطالبهٔ حق خود کرد .

ای قاری با قدری تأمل ملاحظه نما در این هنگامه درحنین گیر ودار وبا این هجوم و حمله حطور اثبات اجماع ممکن خواهد شد ؟

هرگاه اجماع امت بود این هجوم و حمله چه بود ؟ این کارها برای چه بود ؟ مگر علی ع‌س فاطمه حسن حسین عباس بن عبدالمطلب از افراد امت نبودند ؟ مگر ممکن است که شخصی ادعا کند که دعوای فاطمهٔ زهرا باطل بوده ؟ مگر طلب ودعوای فاطمه عین طلب و دعوای رسول خدا (ص) نبوده ؟

چنانچه آشکار میشود ابوبکر بردّ وانکار حجت علی (ع‌س) قادر نگردیده میگوید : ترا بقبول بیعت اجبار نمی‌کنم وحتی ازقبول‌خلافت نیز پشیمان هستم ، درتمام مؤلفات اهل سنت وجماعت ثابت است که ابوبکر گفت یا اباالحسن اگر میدانستم ، امر را قبول نمیکردم . ولی‌عمر باچه حق خود بخود بدر خانهٔ علی رفته است ؟ آیا خلیفه بوده یا امیر لشگر او بوده ؟ معلوم نیست ؟ افسوس که این حادثه درصفحات تاریخ لکهٔ غیر قابل حك واصلاح ناپذیری می باشد .

قدری نیز ازتعیین وانتخاب خلیفهٔ ثانی صحبت وتشریح‌ومحاکمه نمائیم مسئله آشکاراست که خلیفهٔ اول بواسطهٔ یك عهدنامه خلیفهٔ‌ثانی را تعیین نمود ، راست‌است که جماعت بقرار همان‌عهدنامه بعمربن‌خطاب بیعت کردند ولی این باز تعیین است انتخاب نیست تعیین‌هم از اجماع کنار است حالا ما در اینجا سئوالی چند ایراد می نمائیم .

اولا : تعیین خلیفه دراسلام لازم است ؟ یاغیر لازم ؟ هرگاه لازم است آیا رسول خدا براین امر لازم عمل واقدام نموده است یاخیر ؟ هرگاه رسول خدا بمسئلهٔ تعیین خلیفه اقدام نکرده در اینصورت تعیین خلیفه از خلیفهٔ اول آیا بدعت نیست ،

تکرار کنیم :

اظهار رای حاضر شود ولکن حسن مجتبی و ذریهٔ رسول خدا را بکلی فراموش نمود درحالتیکه امام حسن (عس) درآن دوره زیاده ازعبدالله در این مسئله علاقه دار و ذیحق بود .

سادسا ـ : خلیفهٔ ثانی عم النبی عباس بن عبد المطلب را داخل شورا نکرده درحالتیکه عباس ازجمیع اعضای خمسه بان مسئلهٔ لایق‌تر بود

سابعا ـ : خلیفهٔ ثانی عدم لیاقت هر یك از اعضای شورا را یکا یك ذکر نموده در نوبت علی علیه السلام می گوید . «**هذاالرجل یکفی امورکم لولا دعابته لها ای الخلافة** » خلیفه بعد از ذکر اسم اعضای پنجگانه « طلحه » « زبیر » « عثمان » « عبدالرحمن » « سعد » که هر یك ازسمتی لایق خلافت نبودند می گوید: فقط این مرد » علی بن ابیطالب لایق بوده و کفایت امور شما را میکند و این خلافت را باو واگذار می کردم هرگاه حریص بخلافت نمی شد .

همین مادهٔ هفتم را فاضل‌ترین علمای بغداد علامه «ابن‌ابی‌الحدید» در شرح نهج البلاغه مفصل تحریر کرده است ۰ حالا از این ماده خیلی نکات و روحیه آشکار می‌شود که قلم ارباب وجدان از تحریر آن استنکاف دارد . پر فاجعه ترین نکته این است که . از این کلام خلیفهٔ ثانی آشکار می شود که خلیفه بلایق بودن امیر علیه السلام بخلافت از جمیع اعضای شورا اقرار کرده و با وجود این باز آن حضرت را از خلافت منع میکند . هرگاه خلیفهٔ ثانی استقامت دین اسلامی وسعادت مسلمین را آرزو می کرد در این حال لازم بود بنا باقرار خودش امورات خلافت‌را بشخص قادر وکافی تفویض کند تااینکه نفاق، تفرقه، هرج و مرج ,عالم اسلام٬را الی یوم القیمة پایمال نمی کرد . آیا بتمام

هرگاه اجماع امت بود این هجوم و حمله چه بود ؟ این کارها برای چه بود ؟ مگر علی ع‌س فاطمه حسن حسین عباس بن عبدالمطلب از افراد امت نبودند ؟ مگر ممکن است که شخصی ادعا کند که دعوای فاطمهٔ زهرا باطل بوده ؟ مگر طلب ودعوای فاطمه عین طلب و دعوای رسول خدا (ص) نبوده ؟

چنانچه آشکار میشود ابوبکر بردّ وانکار حجت علی (ع‌س) قادر نگردیده میگوید : ترا بقبول بیعت اجبار نمی‌کنم وحتی ازقبول‌خلافت نیز پشیمان هستم ، درتمام مؤلفات اهل سنت وجماعت ثابت است‌که ابوبکر گفت یا اباالحسن اگر میدانستم ، امر را قبول نمیکردم . ولی‌عمر باچه حق خود بخود بدر خانهٔ علی رفته است ؟ آیا خلیفه بوده یا امیر لشگر او بوده ؟ معلوم نیست ؟ افسوس که این حادثه درصفحات تاریخ لکهٔ غیر قابل حك واصلاح ناپذیری می باشد .

قدری نیز ازتعیین وانتخاب خلیفهٔ ثانی صحبت وتشریح‌ومحاکمه نمائیم مسئله آشکاراست که خلیفهٔ اول بواسطهٔ یك عهدنامه خلیفهٔ‌ثانی را تعیین نمود ، راست‌است که جماعت بقرار همان‌عهدنامه بعمربن‌خطاب بیعت کردند ولی این باز تعیین است انتخاب نیست تعیین‌هم از اجماع کنار است حالا ما در اینجا سئوالی چند ایراد می نمائیم .

اولا : تعیین خلیفه دراسلام لازم است ؟ یاغیر لازم ؟ هرگاه لازم است آیا رسول خدا براین امر لازم عمل واقدام نموده است یاخیر ؟ هرگاه رسول خدا بمسئلهٔ تعیین خلیفه اقدام نکرده در اینصورت تعیین خلیفه از خلیفهٔ اول آیا بدعت نیست ؟

. تکرار کنیم :

اظهار رای حاضر شود ولکن حسن مجتبی و ذریهٔ رسول خدا را بکلی فراموش نمود درحالتیکه امام حسن (ع‌س) درآن دوره زیاده ازعبدالله در این مسئله علاقه دار و ذیحق بود .

سادساً ـ : خلیفهٔ ثانی عم النبی عباس بن عبد المطلب را داخل شورا نکرده درحالتیکه عباس ازجمیع اعضای خمسه بان مسئلهٔ لایق‌تر بود

سابعاً ـ : خلیفهٔ ثانی عدم لیاقت هر یك از اعضای شورا را یکا یك ذکر نموده در نوبت علی علیه السلام می‌گوید .«**هذاالرجل یکفی ادورکم لولا دعابته لها ای الخلافة**» خلیفه بعد از ذکر اسم اعضای پنجگانه « طلحه » « زبیر » « عثمان » « عبدالرحمن » « سعد » که هر یك ازسمتی‌لایق خلافت نبودند می‌گوید: فقط این مرد « علی بن ابیطالب لایق بوده و کفایت امور شما را میکند و این خلافت را باو واگذار می‌کردم هرگاه حریص بخلافت نمی شد .

همین مادهٔ هفتم را فاضل‌ترین علمای بغداد علامه «ابن‌ابی‌الحدید» در شرح نهج البلاغه مفصل تحریر کرده است ۰ حالا از این ماده خیلی نکات و روحیه آشکار می‌شود که قلم ارباب وجدان از تحریر آن استنکاف دارد . پر فاجعه ترین نکته این است‌که . از این کلام خلیفهٔ ثانی آشکار می شود که خلیفه بلایق بودن امیر علیه السلام بخلافت از جمیع اعضای شورا اقرار کرده و با وجود این باز آن حضرت را از خلافت منع میکند . هرگاه خلیفهٔ ثانی‌استقامت دین اسلامی وسعادت مسلمین را آرزو می کرد در این حال لازم بود بنا باقرار خودش امورات خلافت‌را بشخص قادر وکافی تفویض کنند تااینکه نفاق، تفرقه ، هرج و مرج عالم اسلام را الی یوم القیمة پایمال نمی کرد . آیا بتمام

اختلاف و تفرقهٔ که امروز ارکان اسلام را متزلزل ساخته غیز ازمسئلهٔ امامت علتی دیگر پیدا می شود ؛ البته باعث همین مسئله است ، بلی این شورا چون با عقل ونقل مطابق نیست ما آنرا مغایر حقیقت عدّ مینمائیم حالا ما نیز بمطالعهٔ کلام غزالی رجوع می کنیم غزالی میگوید .

هر گاه نص می بود اصحاب مخالفت نمی کردند ما هم مقابله کرده گفتیم که ممکن است نص موجود باشد و اصحاب عمل نکنند باین طریق یا از نص مطلع نشوند و یا عمداً عامل نباشند این دو ماده را در محل خود اثبات کردیم ولی حالا وجود نص را مدعی شده وبرای اثبات با دلایل عقلیه و نقلیه که ارکان مهمهٔ محاکمه ما است اثبات دعوا خواهیم نمود :

اولا باصورت اختصار دلیل عقلی را بیان کرده بعد دلایل نقلیه را ذکر خواهیم نمود .

بلی درمسئلهٔ امامت نص موجوداست زیراکه تجارب‌درمشاهدات خود می بیندکه : خاتم الانبیاء در نشر و اشاعهٔ دین مبین اسلام‌هرقدر سعی و جهد فرموده باشد همان قدرهم در حفظ و حمایت دین حنیف بذل مساعی فرموده است وچنین‌هم لازم است زیرا دین محمدی (ص‌ع) کمااینکه سعادت اخرویه را تأکید می‌کند هکذا معاش دنیویه را نیز تأمین میفرماید و برای حمایه ووقایهٔ این بنای مهم اسلامی ازتهاجمو تدافع اطراف و اجانب تا روز قیامت لازم است که آنرا بعهدهٔشخصی عالم باحکام‌دین‌مبین‌و کافی‌وقادربادارهٔ امور آن تفویض وواگذارفرماید.

واین ماده نیز آشکار استکه رسول خدا(ص‌ع) برحلت‌خویش بدارعقبی عالم ومنتظر حلول وقت ارتحال بود دراینصورت آن‌حضرت

چونکه محبت ومودت لازم است خواه مع‌الرسول وخواه بعد از رسول

خامساً ـ امام ومجتهد احمد بن‌حنبل‌در کتاب موسوم به (مسند) از عبدالله بن حنطب روایت می کند : قال رسول الله صلی الله علیه وآله **یا بنی ولیعة لتمحن اولا بعثن رجلا کنفسی یمضی فیکم امری و ویقتل المقاتلة و یسبی‌الذریة فالتفت الی علی فاخذ یده فقال هوهذا**

یعنی ای جماعت بنی ولیعة یا محو خواهید شد یاخود مردی را مأمور خواهم کرد که مثل نفس خودم امر مرا انفاذکرده و از برای حق، جهاد خواهد نمود واولادرا اسیر خواهدکرد بعد نظری بسوی‌علی علیه‌السلام کرده دست اورا گرفته میگوید همان مرد این است .

این‌حدیث‌واضح دلالت میکندکه علی‌بن‌ابیطالب ازطرف رسول‌خدا برای ادارهٔ امور امت ماموریت داشته‌باشد ونص‌صریح‌است‌برای‌امامت

سادساً ـ قرائت سورهٔ برائت نیز واضح می فهماندکه علی علیه السلام در امورات امت ولی امر می‌باشد چونکه اولا سوره بخلیفهٔ‌اول داده شده وبمکه مکرمه فرستاده شده‌بودکه دراین حال وحی‌خداوندی نازل شده با تودیع سورهٔ برائت بعلی علیه‌السلام باختصاص تبلیغ‌احکام بآن حضرت امر شده است

چون از جانب خداوندی اخبار شده‌که تبلیغ احکام الهی بنبی یاولی یاوصی مخصوص است و چون وصی رسول خدا علی بن ابیطالب میباشد بهمین سبب پیغمبر اکرم بعلی(ع‌س) امر فرموده که سوره را از ابی بکر گرفته خودش بخواند

سابعاً ـ در تمام غزوات حضرت امیر مؤمنان برهمهٔ دیگران آمر بوده و خلفاء ثلثه در جملهٔ دعواها مامور بهیچ‌کس امر نفرموده اند از

اختلاف و تفرقهٔ که امروز ارکان اسلام را متزلزل ساخته غیز ازمسئلهٔ امامت علتی دیگر پیدا می شود ؟ البته باعث همین مسئله است، بلی این شورا چون با عقل ونقل مطابق نیست ما آنرا مغایر حقیقت عدّ مینمائیم حالا ما نیز بمطالعهٔ کلام غزالی رجوع می کنیم غزالی میگوید.

هرگاه نص می بود اصحاب مخالفت نمی کردند ما هم مقابله کرده گفتیم که ممکن است نص موجود باشد و اصحاب عمل نکنند باین طریق یا از نص مطلع نشوند و یا عمداً عامل نباشند این دو ماده را در محل خود اثبات کردیم ولی حالا وجود نص را مدعی شده وبرای اثبات با دلایل عقلیه و نقلیه که ارکان مهمهٔ محاکمه ما است اثبات دعوا خواهیم نمود :

اولا باصورت اختصار دلیل عقلی را بیان کرده بعد دلایل نقلیه را ذکر خواهیم نمود.

بلی درمسئلهٔ امامت نص موجوداست زیراکه تجاربدرمشاهدات خود می بیندکه : خاتم الانبیاء در نشر و اشاعهٔ دین مبین اسلامهرقدر سعی و جهد فرموده بشد همان قدرهم در حفظ و حمایت دین حنیف بذل مساعی فرموده است وچنینهم لازم است زیرا دین محمدی (صرع) کهاینکه سعادت اخرویه را تأکید می کند هکذا معاش دنیویه را نیز تأمین میفرماید و برای حمایه ووقایهٔ این بنای مهم اسلامی ازتهاجمو تدافع اطراف و اجانب تا روز قیامت لازم است که آنرا بعهدهٔشخصی عالم باحکامدینمبینو کافیوقادربادارهٔ امور آن تفویض وواگذارفرماید.

واین ماده نیز آشکار استکه رسول خدا(صرع) برحلتخویش بدارعقبی عالم ومنتظر حلول وقت ارتحال بود دراینصورت آنحضرت

چونکه محبت ومودت لازم است خواه مع‌الرسول وخواه بعد از رسول

خامساً ـ امام ومجتهد احمد بن‌حنبل‌در کتاب موسوم به (مسند) از عبدالله بن حنطب روایت می کند : قال رسول الله صلی الله علیه وآله **یا بنی ولیعة لتمحن اولا بعثن رجلا کنفسی یمضی فیکم امری و ویقتل المقاتلة و یسبی‌الذریة فالتفت الی علی فاخذ یده فقال هوهذا**

یعنی ای جماعت بنی ولیعة یا محو خواهید شد یاخود مردی را مأمور خواهم کرد که مثل نفس خودم امر مرا انفاذکرده و از برای حق، جهاد خواهد نمود واولادرا اسیر خواهدکرد بعد نظری بسوی‌علی علیه‌السلام کرده دست اوراگرفته میگوید همان مرد این است .

این‌حدیث‌واضح دلالت میکندکه علی‌بن‌ابیطالب ازطرف رسول‌خدا برای ادارهٔ امور امت ماموریت داشته‌باشد ونص‌صریح‌است‌برای‌امامت

سادساً ـ قرائت سورهٔ برائت نیز واضح می فهماندکه علی علیه السلام در امورات امت ولی امر می باشد چونکه اولا سوره بخلیفهٔ‌اول داده شده وبمکه مکرمه فرستاده شده‌بودکه دراین حال وحی‌خداوندی نازل شده با توديع سورهٔ برائت بعلی علیه‌السلام باختصاص تبلیغ‌احکام بآن حضرت امر شده است

چون از جانب خداوندی اخبار شده‌که تبلیغ احکام الهی بنبی یاولی یاوصی مخصوص است و چون وصی رسول خدا علی بن ابیطالب میباشد بهمین سبب پیغمبر اکرم بعلی(ع‌س) امر فرموده که سوره را از ابی بکر گرفته خودش بخواند

سابعاً ـ در تمام غزوات حضرت امیر مؤمنان برهمهٔ دیگران آمر بوده و خلفاء ثلثه در جملهٔ دعواها مامور بهیچ‌کس امر نفرموده اند از

این نکته نیز واضح است که علی بن ابیطالب باحکام الهی آمر وخلفاء ثلثه مامور بوده اند

بمفاد در خانه اگر کسی است یکحرف بس است . بذکر دلایل عقلیه ونقلیه حاجت ندیده مطلب را مختصر می کنیم

بلی غزالی میگوید : واعتقاد اهل السنة تزکیة جمیع الصحابة والثناء علیهم . جواب باین کلام غزالی می گویم افسوس که حجة الاسلام غزالی هنگام دادن این حکم بمفهوم الفاظ « تزکیة جمیع » درست التفات نفرمود زیراکه لفظ صحابه در آن زمان بصد هزار ها اشخاص اطلاق می شد . ولفظ جمیع صحابه مشعر استکه ما باید بتمام این اشخاص مفهوم « تزکیه » راکه عصمت و معصومیت باشد اسناد دهیم زیرا که مقصود غزالی ازتزکیه منزه بودن ازقبایح وعصیان می باشد وآن معنی عصمت است عصمت مخصوص انبیاء عظام وسایر ذوات معدودی استکه ائمۀ طاهرین نامیده میشوند ولی بقول غزالی معصوم دانستن جمیع صحابه لازم است . من می گویم در این صورت (حویطب) که از مهاجرین و صحابه اولین بود ولی حرعزیمت رسول خدا (ص) رابرای فتح مکه بمشرکین خبر داد .

و صد ها از اصحاب پس از آنکه داخل دایرۀ صحابه شده اند مجددا بنفاق و شقاق میل کرده مرتدّ شدند و امثال ثعلبه ها از اتباع احکام اسلام نکول کرده اند

ارتکاب « مغیرة بن شعبه » بزنا درمحکمه خلیفۀ ثانی ثابت شده « هرقوس بن زهیر » با وجودیکه از اصحاب بدر بوده در قضیۀ نهروان بخوارج رئیس معین شد . هکذا در نهروان چند هزار از صحابه بفرقه

خوارج داخل شدند که بنا باقرار خود غزالی هم از دین اسلام خارج گردیده اند .

« معاویة بن ابی‌سفیان » و « عمروبن عاص » باوجودیکه صحابه بوده‌اند یاغی بودن ایشان را جمیع علمای اهل السنة اقرار و اثبات نموده‌اند همین معاویه و اصحاب و اعوان اوبر امام مسلمین عاصی و یاغی شده ، سبّ و لعن نمودن ایشان امام علی را در منابر اسلام در تمام تواریخ مسلمین ثابت و این ارتکاب هم که مخالف نص است کفر بوده .

هرگاه در اینجا قبایح اعمال غالب صحابه را نقل کنیم درآنحال کتاب از وظیفهٔ خود خارج خواهد شد و الا اگر ازصدر اسلام شروع کرده فاجعه های جمل ، نهروان ، صفین وعملیات اصحابرا دراین موارد یکا یك ایراد کنیم البته حقایق مثل آفتاب روشن خواهد شد .

ولی هرگاه بفکر غزالی تابع شویم دراینصورت باید قائل‌بتزکیهٔ جمعی شیاطین ضاله باشیم و این هم سفاهت و هم قباحتی است که ارباب دین و محاکمه از امثال آن مبرا هستند .

ولی مؤلف عاجز که از افراد اهل سنت هستم بقدر مقدور این تهمت را از اهل سنت و جماعت دفع خواهم نمود زیرا که اهل سنت یعنی تابع سنت وطریقهٔ رسول خدا و اشخاصیکه ما ادعای عدم تزکیه در حق آنها میکنیم خروج آنها را از طریقهٔ محمدی (ص‌ع) ادعا و هم اثبات خواهیم نمود وطریقه ثابته رسول خدا هرگز با اعمال وحرکات چنین اشخاص توافق نخواهد داشت خواه صحابه یا غیر صحابه .

پیر بزرگوار ومقتدای ارباب تصوف حافظ شیرازی چه خوب گفته :

آنرا که‌دوستی‌علی نیست کافراست گوزاهد زمانه وگوشیخ راه باش

ولی اصحابی که پیرو طریقه ثابته رسول خدا هستند خواه اهل سنت وخواه‌غیرایشان جمله‌مذاهب اسلام‌بهمان‌اصحاب‌باید تعظیم‌وتکریم‌نمایند

غزالی میگوید که بجمیع صحابه رسول ثنا و تکریم لازم است ولی جواب این مدعای بی دلیل را در تالیف خود موسوم به « ارشاد حمزوی » مفصل ومدلل داده لذا در اینجا تکراراً لازم نمی بینم غزالی می گوید : بعدم تزکیهٔ صحابه جرئت نمیکند مگر رافضی . افسوس این کلمه ایست که با درجهٔ علمیهٔ غزالی ابداً تناسب ندارد زیرا اشخاصی کلمه رافضی را برای خود آلت مدافعه قرارمیدهندکه از امر استدلال و محاکمه عاجز مانده وجاهلانه تشبث می‌نمایند ولی‌مقامات حجةالاسلام غزالی بالا تر از اینها است .

بلی مکرر بیان شده که هیچ فردی ازامت نمی‌تواند فضیلت‌ثابت و مقرر یکنفر از صحابه را انکار نماید ولی فضیلتی که در حقیقت و نفس الامر ثابت نیست با عدم قبول آن شخص رافضی نمی شود .

ما باکمال بشارت بقارئین خبر میدهیم که حجةالاسلام غزالی‌از مطالبیکه درکتب مشهور احیاءالعلوم بیان‌کرده استنکاف وکتابی‌دیگر بنام‌سرّ العالمین تألیف وعکس همان مطالب را اثبات نموده ـ قید : (المقالة الخامسة فی الخلافه)را درسر العالمین بقارئین گرام توصیه مینمائیم(مؤلف) و بحث در این موضوع را کافی میدانیم .

نتایج معکوسه

دعاوی‌واحتجاجات مادرافضلیت یادرخلافت حضرت‌علی‌بن‌ابیطالب دریك شکل مستقیم بوده مع التأسف منتج نتایج منعکسه بوده است چونکه : هنکام رحلت رسول‌خدا(ص) وقتیکه‌علی‌ابن‌ابیطالب(ع)مشغول

تجهیز و تکفین آنحضرت بوده هنگامۀ سقیفۀ بنی ساعده بر پا شده و خلافت بابی‌بکر انتقال یافته و حال آنکه جمیع اصحاب نتایج معکوسه این وضع را پیش بینی میکردند چونکه امام محمد بخاری در صحیح بخاری مرض موت رسول خدا را اینطور روایت میکند که در اینجا متن حدیث باحذف اسناد ذیلا ذکر میشود ،

و اذا اشتدّت مرض النبی صلى‌الله علیه وآله قال ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعدی ابداً فقال الرجل ای عمر بن الخطاب تهجر یکفینا کتاب‌الله عندنا قال احدهم ائتوا حتی حال‌التنازع ولاینبغی عند النبیّ التنازع فقال النبی قوموا عنی .

معنای حدیث این است :

وقتی که مرض‌نبی صلى‌الله‌علیه‌وآله شدت یافت حضرت باصحاب خود فرمود کاغذ بیاورید تا برای شما دستوری نویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید درآن حال مرد (عمربن‌خطاب) گفت تهجر یعنی از غلبۀ حرارت حرف میزنند بما قران‌کافی و نزد ما هست و بعضی از صحابه گفت کاغذ و قلم بیاورید بهمین سبب در میانه قیل و قال افتاد و حال آنکه در حضور حضرت رسول منازعه جایز نبود پیغمبر خدا فرمود بر خیزید از پیش من .

همین حدیث که در اینجا ذکر شد از افراد اسلامیه یکنفر منکر ندارد تمام علمای عامه وخاصه این حدیث را نقل کرده‌شروحی بر آن نگاشته‌اند بزرگترین شارح بخاری علامه«عینی» وشارح «مشکاة» و «مرقات» «علامه» «علی‌القاری» این حدیث را شرح‌داده ولیکن بذکر نتیجه و تأثیر آن جسارت نکرده و تابع تقلید شده اند .

ولی من بطریق اختصار عرض میکنم این قضیه چنان تأثیرات زشت وتلخ بعالم اسلام بخشیده که هنوز طعم زهر آگین آن ازدماغ مسلمین نرفته‌چونکه‌هرگاه‌رسول‌اکرم درنفس‌واپسین‌خود وصایای‌لازمه را بامت خود نوشته بود بسبب همان دستور خاتم النبیین ملت بیضاء تا روز قیامت ازخلاف و تفرقه مصون و از ضلالت و گمراهی مأمون می‌بودند ولی عمر مانع اجرای مقصود مقدس شده گفت از کثرت‌حرارت حرف میزند قرآن برای ما کافی است .

حالا از عمر خطاب سؤال میکنیم : در موقعیکه ابوبکر عهدنامهٔ نوشته ترا بخلافت تعیین کرد چرا نگفتی که قرآن نزد ما و مکتوب دیگر لازم نیست ولی نسبت برسول خدا اینطور جسارت کردی .

جواب این سؤال خیلی واضح است چون عمر مسبوق بود که ابوبکر خود او را جانشین خواهد نمود وهکذا میدانست که حضرت رسول(ص)علی‌بن‌ابیطالب(ع) راوصی‌معین میکنندلذامانع‌ازکتابت گردید .

ولی حوصلهٔ عالم بتحمل این چنین حادثه بزرك مقتدر نیست همینکه تعیین خلافت ابوبکر را بحضرت علی خبر دادند آن بزرگوار ملول گردیده بمسجد تشریف برده وصی بودن خودرا برسول‌خدااثبات فرمود . جمله اصحاب پشیمان شده عرض کردند یا ابالحسن هرگاه قبلا ما از این کیفیت مطلع بودیم بهیچ کس بیعت نمی‌کردیم حضرت امیر فرمود آیا لایق است که جنازهٔ اطهر پیغمبر را در خانه گذاشته‌برای خلافت بروم ؛ در صورتیکه تصور نمیرفت که یك فرد از مسلمین‌منکر باشد براینکه خلافت حق ما بوده پس از این قضیه ابوبکرهم از قبول خلافت نادم شد ولی اطرافیانش مانع شدند که او ترك خلافت نماید

علی‌بن‌ابیطالب هم به‌ابوبکر بیعت نکرد بخانه‌اش مراجعت نمودبنی‌هاشم نیز بخانهٔ علی علیه‌السلام اجتماع کردند در این حال عمر بن خطاب با یکدسته جماعت بخانهٔ آنحضرت آمده ببیعت ابوبکر او را دعوت نمود طرفداران علی (ع‌س) جواب رد دادند بنا براین عمر بجمع هیزم‌حکم کرد حضرت‌فاطمهٔ زهرا دراین‌حال فرمود ای‌عمر خانهٔ مرا می‌سوزانی؟

« زبیر بن عوام » طرفدار علی (ع‌س) با شمشیر حمله کرد عمر باطرافیان خود حکم بتوقیف «زبیر» داد زبیر را توقیف و شمشیر را از دستش گرفته بعمر دادند عمر آنرا بسنگ زد علی (ع) را بمسجدبردند هنگام ورود بمسجد پس از مکالمات دلخراش راجع بهمین موضوع بالاخره حضرت‌امیر مجبور ببیعت گردید . فقط دراینجا مهم‌ومعتبرترین روایات اهل سنت را ذکر میکنیم هرگاه مقصود این باشدکه راجع بحادثهٔ تمام احوالات مرویه نقل گردد آنوقت حوصله عالم باقوهٔ آتش فشانی مجبور بدفع آنها خواهد بود .

هنگامه ثانی :

همینکه ابوبکر در مسند خلافت مستقر گردید در زمان رحلت خود بواسطهٔ عهدنامهٔ عمربن‌خطاب را بخلافت معین کرد و درموضوع این تعیین، چند صفحه قبل تشریحات و محاکمهٔ خودمانرا اجراکردیم مراجعه فرمائید .

در این هنگامه « علی بن ابیطالب » هیچ مـدافعه اقدام نفرمود زیرا که معلوم بود که خلافت اول بامساعی ثانی استقرار یافته والبته ابوبکر در مقابل فداکاری عمر او را ولیعهد خواهد نمود و این فقره مابین این دو خلیفه مثل معاهدهٔ رسمی بود وعمر که عهدنامه نوشتن

رسول خدا را لازم نمیدانست کاغذ ابوبکر را باجان و دل قبول نمود ابوبکر رحلت کرد عمر بخلافت نشست علی(ع) نیز بیعت نمود .

« علاّمهٔ بن عبدربه » در جلد ثالث کتاب « عقدالفرید » خود روایت می کند که خلیفه اول در نفس آخرین خود می گفت به پارهٔ کارها اقدام کردم کاش آنها را ترك می نمودم وپارهٔ کارها را ترك نمودم کاش برآنها اقدام میکردم :

اولا مستحق خلافت‌را ازرسول خدا نپرسیدم کاش سؤال میکردم

ثانیا و ثالثاً دفع فلان و فلان شخص را ترك کردم کاش اقدام می نمودم .

رابعاً خلافت را قبول کردم کاش ترك مینمودم

خامساً برای اخذ بیعت علی(ع) کاش بخانهٔ فاطمه‌مامور نمیفرستادم

سادساً کاش فدك را بفاطمه داده آنرا ضبط نمیکردم

مؤلف کتاب «قاضی بهجت» میگوید . ما نیز آرزو میکردیم که بهیچیك از این عملیات نابجا اقدام نمیکرد . ولی محاکمه این مسئله بذی حق عاید است .

قید : از علماء عامه و فقهای اهل سنت اغلب در حین مطالعه این فقرات متحیر و متعجب شده اند .

ولی بجای حیرت ازکتب مهمه « صحیح بخاری » «ابن‌خلدون» «عقدالفرید»«اغانی» « دائرةالمعارف »را مطالعه واحوال‌را ملاحظه‌نمایند

بابی : تکامل تاریخیه‌بااجرای‌وظیفه خودمحورحقیقی‌خودراخواهدیافت

(هنگامه ثالث شورای شش نفری :)

خلیفه ثانی در زمان رحلت خود خلافت را ما بین شش نفر

معلق نمود بلی می بایست این فقره چنان باشد زیرا که مواد کائنات
هر کدام که بوده باشد همینکه از محور حقیقی جدا گردید تحول آن
بحالات نامساعد از امور ضروریه است ولی ما راجع باین شورا قدری
پیش تشریح و محاکمه نموده و اثبات کردیم که این فاجعه مغایر نص
و اجماع و تعیین میباشد مراجعه نمائید فقط بتوضیح این ماده طالب
هستم که: خلیفه ثانی شورا را از اشخاصی انتخاب نمود که نایل‌نبودن
حضرت علی علیه‌السلام بخلافت مابین آنها واضح وآشکار بود زیرا که
عبدالرحمن بن عوف راجع بنیل آمــال دنیویهٔ خود از حضرت علی
مأیوس و بهمین جهت طرفداری عثمان میکرد و(سعدبن‌وقاص)که‌عمو
زاده و تابع فکر او بود و طلحه بن عبدالله چون از قبیله بنی‌تمیم‌بوده
بحضرت علی «ع» رای نمیداد وعثمان نیز البته خودش‌را مقدم‌میدانست
پس ازمیان شورای شش نفری‌طرفدار علی(ع‌س) بجز « زبیر » دیگری
بیدانمیبوداین وضع را امیرالمؤمنین‌علی‌علیه‌السلام درکتاب(نهج‌البلاغه)
مابین سایر اقوال حکیمانه خود درضمن اشارات وکنایات باتفصیل‌تمام
ذکر میکند ولی ما از اخبار متواتره شنیده‌ایم که‌خلیفه ثانی گفته

لولا علیّ لهلك عمر ـ لست قاطعة امرا و علیّ ساکت فیه .

بخ بخ یا ابوالحسن قد کنت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه
(غدیر خم)

عجبا با اقرار بر اینکه (بی وجود علی (س‌ع) عمرهلاك میشد
بی حضور آن بزرگوار عمر هیچ امر را قطع و فصل نمی کند و با
تبریات بولایت مومنین آن حضرت این چه عملیات معکوسه و نتایج
متضاده است ؟ افسوس که تاریخ دارای پارهٔ صفحاتی است که قلم از

تحریر آن عار می‌کند . بلی نتیجه مخالف این اقرار ها این بود که باعملیات تملق کارانه‌عبدالرحمن‌بن‌عوف عثمان‌بن عفان‌بخلافت‌معین گردید

(مسور بن مخرمه) خواهر زادهٔ عبدالرحمن روایت میکندکه ما این‌دفعه هیچ خیال نمی کردیم که غیر ازعلی بن ابیطالب(ع)کسی دیگر بخلافت برسد یقین داشتم که فردا آنحضرت بخلافت خواهد نشست ولی خالوی من عبدالرحمن شب تا سحر باین در وآن در دویده و مخفیا (عمرو عاص) و (مغیرة بن شعبه) وامثال ایشانرا بخودش مساعد نمود همینکه صبح شد خبر رسید که خلیفه (علی) نیست (عثمان) است .

در حین تحریر این حادثه حرف (غزالی) باز بخاطرم میرسد که گفت (تزکیهٔ اصحاب لازم است) ولی من میگویم تزکیه و عدم تزکیه اشخاص عائد بتاریخ بوده درتزکیه یا تخطئه برای ایفای وظایف خود ، عقیدهٔ غزالی بااجراآت دیگر را مانع ومزاحم نمیداند زیرا تاریخ حاکم و زمان محکمه ایست .

نوبت خلافت

بعد از حوادث و غوایل بسیار حضرت امیر علیه‌السلام الحاح و اصرار اصحاب را قبول کرده درمسند خلافت نشست ولی وقتیکه انسان مسئله هائلهٔ خلافت و امامت آن حضرت را بخاطر می آورد خیال میکند که گویا زمین و تمام ابنای زمان برای منافقت و مخالفت آن حضرت با همدیگر عقد ائتلاف و اتفاق بسته اند .

ازدلائل واضحهٔ این فقره یکی اینکه اشخاصی که درقبول‌خلافت بحضرت امیر زیادتر رجاء و نیاز می کردند طلحه و زبیر بود که امارت بصره و کوفه را امیدوار بودند همینکه عدم نیل مقصدرا احساس کردند

مادهٔ مخالفتی در شکل نفاق در قلب این دو نفر متفق تولید یافت وبا نوعی بهانه ازمدینهٔ منوره خارج شده بمکهٔ مکرمه واردگردیدند. زنی را که اعصاب حسد او خیلی قوی بود باخود شریك اقدامات وجنایت دیده، اولین مرتبه درعالم اسلام شق عصا نموده جنگ وغوغا برپاکردند.

غائله جمل

هرمادهٔ از اقدامات انسانی که ملاحظه شود بارهٔ مؤثر داخلی و خارجی باعث ومسبب آن نیز دیده می‌شود همچنانکه مدهش‌ترین‌اخلاق بشریه حسد است زاید بودن این شیمهٔ ذمیمه در طایفهٔ نسوان مابین اخلاقیون ثابت ومدلل است . ظاهر است زنی که شوهر دختر خویش را بسیار دوست دارد همان درجه‌هم از زن سر خود نفرت و کراهت خواهد داشت .

فاطمة‌الزهرا «ص ع» نسبت بعایشه سمت مادختری‌را داشته‌ومعلوم است که مثل عایشه نامادری باچشم حریص ازتسلط، بنور دیدهٔ رسول خدا «ص ع» خواهد نگریست .

در اینجا از صحیح (بخاری ومسلم) وترمذی چند فقره‌حدیث درج می‌کنیم، (فی‌صحیح البخاری والمسلم قالت عایشه ماغرت علی احد مثل ما غرت علی خدیجة (فی‌البخاری والمسلم) قالت عایشه ماغرت علی احد من نساء النبی مثل ماغرت علی خدیجة ومارئیتها . ولکن کان‌النبی‌صل‌الله‌علیه یکثر ذکرها فقلت‌له کانه لم‌تکن فی‌الدنیا الاخدیجه) مطالعهٔ این احادیث در (بخاری ومسلم) خیلی آسان است و(ترمذی) که از (صحاح سته) است از (عروة‌بن زبیر) خواهر زادهٔ (عایشه)نقل میکند قالت عایشه . ماحسدت امراة مثل ماحسدت‌خدیجه ولایکادیخرج

رسول‌الله من بیته حتی یحسن الثناء علیها فاخذتنی الغیرة فقلت هل کانت الاعجوز اًقدابدلك الله خیراً منها فغضب رسول‌الله ثم قال مابدلنی الله خیراً منها

معانی احادیث واضح است عایشه میگوید غیرت و حسدی که بخدیجه کردم بهیچ زنی ننموده‌ام چونکه رسول‌خدا(ص) دروقت‌خروج ازخانه خدیجه را باده‌ی خیر یاد میکرد حسد وغیرت برمن غلبه‌نمود گفتم خدیجه پیرزنی بود خداوند برای شما بهتر ازاو عوض داده‌رسول خدا(ص) غضب ناك شده فرمود خداوند مرا عوض نداده بهتر از او

هرگاه حدیثی‌که درکتاب جمع‌الفواید از (بخاری) و (مسلم) و در کتاب الاصابه از (امام نسائی) روایت‌شده در اینجا ذکر نمایم اگرچه احوال واضح‌تر میشود ولی از مقصدهم کنار می‌شویم (درخانه اگر کس است یکحرف بس است .)

مقصود تذکار نمونهٔ از حرص و حسد جماعت نسوان بود تایکی ازعلل واسبابی‌که مابین علی(ع‌س) و عایشه مداومت داشت‌معلوم‌گردد مؤثر اول همین‌بود ولی مؤثر ثانی اشدّ است . بلی محرص وداعی‌عایشه براین اجراآت نابجا خواهر زاده خود (عبدالله بن زبیر) بود . دائماً سودای ریاست درسر عبدالله دوران می‌کرد لذا خالهٔ خودرا آلت‌اجرای مقصود کرده بتأسیس خلافت دیگر مایل بود حتی عایشه وقتی که آواز سکان قریهٔ « حوئب » را شنید پشیمان شده خواست ازاقدامات خود منصرف شود ولی عبدالله باالحاح واجبار عایشه را مجبور برنکول عزم خود نمود حتی بخاله‌اش گفت : اگر مراجعت نمائی من خود را خواهم کشت وبابمین فاجره سوکند خوردکه اسم قریه حوئب نیست و عبدالله بپدرش زبیرهم مسلط شده پیش نمازی براو می‌نمود .

بلی طلحه ، زبیر ، بامعیت عایشه ، مروان ، عتبه ، بیدق نفاق را حرکت داده در جوار بصره برضد امیرالمؤمنین مقاومت کردند نصایح حضرت علی «ع س» سودمند نیفتاده پس ازاتمام‌حجت بمجازات‌اهل بغی‌وعدوان مشغول شد مسببین فساد آنچه کاشته بودند درویدند . طلحه‌وزبیر در دست طرفداران آنحضرت مقتول شدند خاتون با هزار ندامت بحجرهٔ خود و سرا پردهٔ عصمتی که برخلاف مفاد آیهٔ مبارکه « **وقرن فی بیوتکن** » آنرا هتك و خرق نموده بود معاودت‌کرد این حادثهٔ الیمه را باختصار تحریر خواهیم نمود .

ولی بیان این ماده را لازم می‌بینیم که علمای عامه در تألیفات خود مسببین حرب جمل را با یك لسان بتجیل و تکریم ذکر نموده‌اند که‌گویا اقدام بحرب جمل نه‌اینکه درحیات تاریخیه ایشان یك‌نوع‌ذلت و ضلالت تولید کرده بلکه چنان فهمیده می شود که مرتکبین این همه جنایت و خیانت را ممکن نیست مسئول بدانیم ولی ما میگوئیم که‌بودن در سلك اصحاب نه یك خطا را حطّ و نه هیچ جنایت و خیانت را از دفتر اعمال شخصی حك می‌نماید بلکه جماعت اصحاب بجهة نزدیك‌بودن ایشان بنور نبوت باید زیاده از سایرین از خطایای خود مسئول بوده باشند و ما این بحث را در اول کتاب‌در حال ذکر مثالهای متعدد نیز گفته ایم .

آشکار است که «عایشه» «طلحه» همینکه شنیدندکه‌مردم‌بعثمان شورش نموده خیال قتل او را دارند ابراز فعالیت فوق‌العاده کرده‌مردم را بقتل او تحریك و تحریص نمودند همینکه جماعت عثمان را مقتول نمودند عایشه در مکه بوده وباکمال شادی بطرف مدینه رهسپار گردید

و در اثنای راه خبر خلافت علی(ع س) را شنیده مجدداً بمکه مراجعت کرده و جمعی از اشرار که در زمان رسول خدا از معاریف نبودند از قبیل « یعلی بن منبه » « عبدالله بن عامر » « سعد بن عاص » و غیره اینها را بدور خود جمع نموده و پرواضح است عملیاتی که از دست چنین اشخاصی صادرشود خطا وجنایت بزرك خواهدبود واین‌هم آشکار است اگر حرب جمل واقع نمی‌شد شاید وقعهٔ نهروان وصفین نیزاتفاق نمی افتاد اینستکه فتح الباب ، شق عصا وایقاظ فتنه در اسلام وابتدای مخالفت وجنگ باامام مطاع مسلمین ورخنه باتحاد کلمهٔ جماعت واتلاف و اعدام هزار ها افراد اسلامیه بتحریك والقای فتنه ازهرکس که باشد قباحتی است که از طرف امت دائما مستحق نفرین و لعنت وتا قیامت درصفحهٔ تاریخ بایك شکل غیرقابل عفوی مورد انتقاد واقع خواهد شد

اگر بگویند که مسببین حرب جمل توبه و استغفار کرده اند ما میگوئیم خداکندکه از فعل خود تائب بوده باشند ولی مسئلهٔ توبه بروز جزا عاید است بما مربوط نیست ما فقط حقیقت و بطلان عملیات و جزای مرتکبین ظلم و فساد را در تاریخ ارائه مینمائیم .

و نیز خواهند گفت اشخاصیکه حرب جمل را بوجود آورده‌اند از کبار صحابه بوده و در غزاوت حاضر و در قرآن عظیم‌الشأن بادعاء و رضا یاد شده اند . می گوئیم که « حرقوس بن زهیر » مسبب حرب نهروان و توابع او نیز از اصحاب نمرهٔ اول وبیعت رضوان بوده اند پس چرا مستحق لعن و نفرین شده اند ؟

ولی ما تاریخاً قانع شده ایم براینکه ما بین نهروان و جمل و صفین آنقدر فرق نیست و مسبب هر سه مسئول و منفور هستند حالا

بحرب صفین که صحیفهٔ ثانیهٔ جمل می باشد می گذریم .

غائلهٔ صفین

مانمی خواهیم که عملیات و حرکات اجرائیه حضرت امیرالمؤمنین (ع‌س) وتمام حالات صفین را ذکر نمائیم ولی دراینجا باز مقصود ایضاح درجهٔ بغی و طغیان مسببین این حرب بوده و ایجاد موانع و مشکلات رادر مقابل اقدامات حقانهٔ حضرت علی بن ابیطالب(ع‌س) تشریح و محاکمه نمائیم

« غزالی » در « احیاالعلوم » میگوید : (ولا منازعة من معاویة فی الامامة و ما صدر عنه کان عن اجتهاد والمجتهد مصوّب) .

افسوس مطلبی که باشخاص ساده و عامی کالشمس بین مبین و آشکار است بمثل غزالی عالم بزرگی مخفی و مستور مانده و یا اینکه عمداً اخفا نموده است . آیا معاویه درطلب خلافت وامامت نبود پس چه میخواست ؟ اگر خون عثمان را می خواست این حق بمعاویه عاید نبود زیرا که عثمان بلا عقب نبود لازم بود که پسران و اولاد او ادعای خود را بامام زمان و خلیفهٔ مسلمین حضرت علی بن ابی طالب (ع‌س) رجوع کنند نه اینکه « معاویه » و « عمرو بن عاص » و امثال ایشان امت اسلامیه را تحریك واغوا نموده برضد خلیفه اسلام خروج و دماً و نفوس صد هزارها مسلم را تلف وهدر و باعث ایجاد بدعتهای زیادی ما بین اهل اسلام باشند

غزالی میگوید: افعال صادره از معاویه تماماً از روی اجتهاد بود من میگویم رسول خدا ص‌ع میفرماید : (یا عمار تقتلك الفئة الباغیة) معاویه که این حدیث را شنیده بود دو کیسه طلا بدو نفر بدبخت شامی داد که عمار را شهید ساخته سرش را بمعاویه بردند و او اظهار

مسرت و شادی نمود .

آیا غزالی این ظلم را نیز حمل باجتهاد خواهدکرد ؟ هیهات !

ثانیا غزالی خود نیز میداند که معاویه بجمیع اعوان و انصار خود و امارتهای ولایات نامه نوشته مردم را وادار بسب و لعن امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (ع س) می نمود حتی بمدینه آمده درروضهٔ رسول خدا بمنبر رفته حضرت علی و اولاد کرام او را سب و لعن نمود این فقره را تمام اصحاب تواریخ قید کرده اند آیا این هم اجتهاد است !! غزالی میگوید : قدح اعمال صحابه رفض است من می گویم : مگر علی بن ابی طالب (ع) صحابه نبود که معاویه اورا سب ولعن نموده وغزالی چرا معاویه را رافضی نمی نامد وحتی مجتهد تسمیه می کند . ما میگوئیم غزالی درحکم خود خطا کرده است .

ثالثاً معاویه وقتیکه بحرب صفین می آمد قبلا محض امتحان شامیان و برای فهمیدن اینکه جماعت او تابع قرآن هستند یا مطیع اوامر معاویه ، ابتدا بیك حیلهٔ فجیعانه کرده روز چهارشنبه نمازجمعه خوانده و دید هیچکس درصدد ایراد و اعتراض نیست لذا بجماعت شام اعتماد کرده عزم خودرا درمحاربهٔ امام زمان جزم نمود . آیا اینطور اجتهادمیشود

رابع با امام حسن مجتبی (ع س) متارکه وصلح کرده ولایت عهد آنحضرترا شرط اول صلح قرار داده ولی باقتضای خیانت فطری برای محروم ساختن حضرت حسن (ع س) ازنیل حق منصوب خود بوسیله (جعد بنت اشعث) امام مجتبی را مسموم نمود و با هزار فلاکت آن جگرگوشهٔ رسول خدارا شهید ساخت . جعد مبلغ موعود را ازمعاویه گرفته ولی یزید از بدرش گوید با وجدان تر بوده که وصلت جعد را

قبول نکرد . حالا جنایتکاری که ارتکاباتش بدرجهٔ کفر رسیده باشد عفو خیانات وجنایات او وتطهیر یاحمل براجتهاد خبیثه اش درشریعت انصاف جایز نیست .

ما میگوئیم هرگاه حجةالاسلام غزالی خلافت و امامت علی بن ابیطالب(ع س)را قبول کرده‌است پس لازم است که معاویه بلاقیدوشرط بآنحضرت بیعت وتبعیت نماید و درعکس صورت اقرار نماید که معاویه بالنفر طاغی وباغی بوده است والا تصدیق خلافت حقهٔ علی علیه‌السلام و حرکات باغیانهٔ معاویه در یکجا محال و مثل اجتماع سفید وسیاه در آن محل بوده و قیاسش با مثال غزالی ابدا لایق نیست .

حالا رجوع بمقصد نمائیم :

معاویه باحیله ودسیسهٔ عمروعاص شام واطراف آنراجمع کرده درصحرای موسوم به «صفین» بمحاربهٔ حضرت امیرالمؤمنان(ع) آمد آن حضرت هرچند خواستند بانصایح شافیه این درد مزمن وفلاکت‌بزرگ راکه روح اسلام را افسرده وانحاد مسلمین‌را رعشه‌دار می‌نمودبرطرف نمایند شرارت باطنی معاویه نگذاشت که فساد رفع و مسلمین آسوده شوند حرب صفین صدروز دوام نمود مشهور «اویس قرنی» وعمار یاسر وخیلی از خواص حضرت علی علیه السلام شربت شهادت نوشیدندواز سوء تأثیرات این جنگ اسف‌آور محمد ابن ابی بکر ومالك اشتر که دائماً قاید لشکر آنحضرت بود یکایك ازصفوف حیدری مفقود ونابود شدند با همه ابن معاویه در عین مغلوبیت خود در سایهٔ دسایس و حیل عمروعاص دست وپای خودرا جمع کرد ونتیجهٔ جنگ «بحکم‌حکمین» رجوع گردید ولی امیرالمؤمنان براین حکم درحال اجبار اظهاررضایت

فرمود اگرچه نتیجهٔ حکم حکمین بآنحضرت هویدا بود وازیك طرف
حیل و دسایس عمروعاص و از جانب دیگر تردد وضعف رأی درمیان
جماعت، آنحضرت را بوضع و کیفیت سختی دچارکرده بود از تهاجم
دشمن بدتر تکاسل دوست بود بلی از حکم حکمین نتیجهٔ معکوسی
حاصل گردید و امیرالمؤمنان در حال تهیه بتکرار مبارزه، جمعی کثیر
از طرفداران آنحضرت باعدول ازحق و حقیقت ازطریق شریعت خارج
شدند که‌تفصیلات‌این‌وقعهٔ‌مهمه‌رادراثردیگر موسوم به(یوزکون)نگاشته‌ام

(ملحمه نهروان)

رئیس و قاید فرقهٔ خارجه موسوم به (حرقوص بن زهیر) بود
مقام اجتماعشان زمین نهروان بود حضرت امیر علیه‌السلام در حالتیکه
محاط به غوایل بسیار بود مجبور بترك دشمن و مجازات دوست گردید
با تأثیر صولت حیدرانه فرقهٔ یاغیه و جماعت طاغیه بالتمام در خاك عدم
مکتوم شدند حیفا ذات امامت پناه آن رکن قوی عالم اسلام در هریك
از اقدامات خود دچار هائله ها گردیده اقدامات راجعه برمنافع دین
و دنیوی و فواید ثابته مسلمین کما هوحقه ابراز نتیجه نداد اینست که
عالم اسلام تابحال با تأثیرات تلخ‌ومضراو آلوده است افسوس صدافسوس

شهادت و فلاکت

تنکیل ومجازات این فرقهٔ عاصیه برای امام موجب شهادت‌وبدمت
اسلام مورث‌یك فلاکت مدهش گردید .

عبدالرحمن‌بن ملجم باغوا وتحریك قطامه نام خارجیه که در
کوفه ساکن بود بهدم اساس دین وقتل امام اعظم‌المسلمین تصمیم کرده
با تیغ زهرآلود در نماز صبح ضربت بسر مبارکش زد که روز دویم

بدرجهٔ عالیهٔ شهادت نایل گردید ولی در نتیجهٔ این شهادت عالم اسلام بفلاکت عظیم و بحران بزرگی دچار شد .

ما ادلهٔ مثبته در اولویت آنحضرت بمقام امامت وخلافت ودایر بشرافت آن ذات مقدس در پیش ذکر نموده‌ایم ولی دراینجا فکر خود را با دوکلمه بیان می نمائیم که :

امیر مؤمنان بعد ازرسول خدا بزرگترین سرپرست اسلام‌ووالی امت محمدیه میباشد حضرت امیر درحین شهادت شصت وسه سال داشت آن‌حضرت درحال حیات فاطمهٔ زهرا زوجهٔ دیگر اختیار نفرمودحسن و حسین ومحسن وزینب وام‌کلثوم از حضرت فاطمه تولد یافته لهذابس از رحلت فاطمه چند زوجهٔ عصمت اثر اختیار نموده که یکی از آنها « امامه » دختر « زینب » بنت رسول خدا که برحسب وصیت فاطمهٔ زهرا (س‌ع) آنرا تزویج کرده دیگری اسماءبنت‌عمیس وسیمی(ام‌ایمن) که والدهٔ حضرت عباس‌علیه‌السلام است وچهارمی زنی‌است ازبنی‌حنیفه که مادر محمد حنفیه می باشد اولاد مشهور حضرت که مادرشان فاطمهٔ زهرا نیست‌یکی عامدار کربلا حضرت ابوالفضل و دویمی صاحب بیدق صفین محمد حنفیه می باشد علی بن ابیطالب علیه‌السلام در مقام، پدر امت بوده زیرا که رسول خدا فرموده « **یاعلی انا وانت ابوا هذه الامة** » بلی کما اینکه آنحضرت پدر امت است هکذا درتمام علوم عقلیه‌ونقلیه نیز استاد اول ایشان است چنانچه علامه « ابن‌ابی‌الحدید» گفته هرگاه علوم متداوله اسلامی را تدقیق وملاحظه نمائیم حضرت‌علی (ع‌س)تمام آنها را بشکل حاضر افراغ و بامت مرحومه ایداع فرموده است

مثلا علم تفسیر ، فقه ، اصول‌الاحکام ، نحو ، صرف ، عروض ،

قافیه ، جبر ، هندسه از ذات جامع کمالات ناشی گردید «نهج‌البلاغه» بربلاغت و فصاحت آنحضرت شاهد و دیوان عارفانه بقیمت اشعارشان ناطق است

امیرالمؤمنین در مابین تمام بشر حایز علمی است (علم جفر) که تنها مختص بآن حضرت و اولاد گرام او میباشد هرگاه درموضوع این علم از مطالب کتاب « درالمکنون » استاد طریقهٔ تصوف شیخ « محی‌الدین‌بن‌عربی » وکتاب « درالمنظم » تألیف شیخ کمال‌الدین‌شافعی که دایر براختصاص این علم بر آل محمد و وارثین امامت تاحضرت قایم صلی الله علیه میباشد بحث نمائیم درآن حال (مثنوی هفتاد من کاغذبرد) وازمقصود بازمیمانیم برای ذخیرهٔ علوم کافی است که می فرماید **لوشئت لاوقرت من تفسیر الفاتحة سبعین بعیرا** » وقال ایضاً « **سلونی قبل ان تفقدونی**» واضح است که هرگاه بعد از رحلت رسول خدا حیات سیاسیه و اجتماعیه موافق رای و مساعد فکر عالی آنحضرت می بود و تصادف باانقدر غوایل وهوایل نمیشد نیل امت اسلام باوج سعادت‌ورفاه آشکاربود افسوس آنذات بزرگوارکه در «بدر» باابراز نصف فداکاری جمیع مسلمین و در « غزوهٔ احد » با انهزام تمام اهل اسلام تنها ثبات قدم ورزیده مشرکین را مجبور برجعت و انهزام و روز خندق که جملهٔ صحابه از عمرو بن عبدود بخوف و اضطراب افتاده بودند بیك ضرب حیدرانه مهلکهٔ عظیمه را از جمعیت اسلام دفع و رفع فرمود در خیبر درحالیکه یأس عمومی حکمفرما بود درصورت اسد الهی ظهور نموده باب خیبر را فتح و با مجاهدات فوق العادهٔ دیگری که حد وحساب آن از دایره احصا خارج است بدین اسلام رونق و استحکام داده . آی

رواست چنین بزرگوار بیست و پنج سال مجبور بانزوا گردیده و از حرکت عاطل بوده باشد راست است که حضرت می فرماید «**کل حقد حقدته قریش علی رسول الله صلی الله علیه وآله اظهرته فی و ستظهره فی ولدی من بعدی مالی ولقریش انما وترتهم بامر الله و امر رسوله افهذا جزاء من اطاع الله و رسوله ان کانوا مسلمین**»
ای کاش روزکار با فکر آنحضرت دوران می‌نمود

(جگر گوشهٔ رسول خدا فاطمهٔ زهرا (ع‌س)

حضرت رسول (ص‌ع) که مدت بیست و سه سال با کفار عرب ومشرکین قریش فداکارانه مجاهده فرموده و با جفا و زحمات فوق‌العاده مجبور بهجرت حبش گردیده(۱) وآخرالامر از شدت ظلم وتضیین کفار از قوم و اقربا و دیار وموطن خود مفارقت و در نتیجه این‌همه زحمات فوق طاقت بشری دین مبین اسلام نفوذ و قوت یافته اعراب سوسمار خوار بنعمت و عزت نایل گردیدند : بت پرستان و عبدهٔ اصنام ازبرکت دین اسلام بخدای واحد معتقد گردیدند .

پیغمبر محبوب هیچ نوع علاقه بچیزی نداشته فقط نوردیده و جگرگوشهٔ آن حضرت سیدةالنسا فاطمة الزهرا بود . بنا براین لازم‌است که فاطمه برای هرمؤمن متدین از جان خود گرامی تر بوده باسد جونکه رسول خدا (ص‌ع) میفرماید : فاطمة بضعة منی فمن آذاها فقد آذانی

از اصحاب یکنفر سئوال از عایشه میکند که محبوب ترین خلق نزد رسول اکرم ص‌ع کیست جواب میدهد که فاطمه زهرا محبوب ترین خلق نزد پیغمبر خدا است . سائل مکرر می کند محبوب ترین مردان نزد رسول خدا کیست عایشه مگوید « علی »

(۱) مقصود هجرت دادن مسلمین است

در شأن و شرافت فاطمهٔ زهرا ع‌س آنقدر اخبار و احادیث وارد شده است که هرگاه نمونهٔ از جمیع آنها در اینجا ذکر شود حجم کتاب کافی نخواهد شد ولی به وقعه « فدك » که منشأ تشریح و محاکمهٔ ماست رجوع کرده در این حادثه تلخ و معکوس اظهارعقیده خواهم نمود .

« فدك » نه اولدی « فدك » چه شد ؟

فدك در اطراف مدینه منوره از املاك یهود بوده و درسال فتح خیبر در ضمن شروط صلح برسول خدا واصل گردیده چونکه بزور قشون وجهاد گرفته نشده ازافراد مسلمین هیچکس درآن حق وقسمتی نداشته بلکه مخصوص رسول خدا و حق طلق آن حضرت بود و غیر از فدك املاك دیگری نیز با همین اصول بود . املاك « بنی قریضه » و در داخل مدینه املاکی چند ازاین قبیل بود حضرت رسول ازحاصل این املاك هم بازواج طاهرهٔ خود انفاق و هم بمساکین اقربای خود مساعده میفرمود . پس ازمدتی ملك فدك را بنوردیدهٔ خود فاطمهٔ زهرا علیها السلام « هبه » فرمود . فدك مخصوص فاطمه شد فاطمه علیها السلام منافع فدك را انفاق و احسان مینمود همینکه حضرت رسول (ص‌ع) رحلت فرمود فاطمه (ع‌س) در حالتیکه بعزاداری آن حضرت مشغول و درمیان آلام سخت و مدهش بود خبر دادند که خلیفه ابوبکرعمال فاطمه را از فدك اخراج کرده . فطمهٔ از این حرکت نا بجا دلگیر و نزد خلیفه کس فرستاده علت اخراج عمل خود را زفدك پرسید خلیفه جواب داد که فدك عاید بیت المال و فاطمه درآن ذی حق نیست .

انا لله و انا الیه راجعون آیا وقوع این حرکت بیقاعده در دنیا میسر است ؟

قبل از احتجاج حضرت فاطمه (ع‌س) لازم دیدم که حسیات و تاثرات خود را در این مقام اظهار نمائیم :

اولا هرگاه خلیفه نعم دنیوی و اخروی رسول خدا را در حق خودش بخاطر می‌آورد ابداً بچنین حرکات ناسزا وناروا اقدام نمیکرد. آیاخلیفه بخاطرش نمیرسد که اعراب ملخ‌خوار خلیفهٔ اسلام‌وحکمران عالم گردیدند آیا خیال نمی‌کند زمانیکه خلیفه وامثال‌او بحجر ومدر سجده و باصنام واوثان ستایش میکردند باباجان فاطمه ایشان‌را ازذلت بشوکت و از شرکت برایمان دلالت نمود مگر اجر این همه نیکی‌این بود که نور دیدهٔ رسول خدا را برای ذات قطعه باغ این قدرفشارواذیت دهد . وحال آنکه در مقابل این عالی خدمت حضرت رسول ایزدمتعال بموجب آیهٔ شریفه: « قل لااسئلکم » مودّت اهل قربی‌را بامت‌مرحومه فرض عین فرموده است . آیا رسول خدا که صد هزار ها امثال فدك را به خلفا ترك فرموده به هبه کردن فدك به نوردیدهٔ خودسزاوارنبود؟

ثانیاً فاطمه از ارکان مکرمهٔ خاندانی است که بموجب آیهٔ شریفه: «لیذهب عنکم الرجس اهل البیت» ایزد متعال ایشانرا از رجس پاك فرموده . مگر چنین بزرگواری بدون حق بدعای ملکی اقدام میکند؟ حاشا تمام اقوال و اعمال و حرکات و سکنات فاطمه دلیل حق و رهبر صادق است هرگاه بدون حق فاطمه ادعای فدك را بکند رجس محض ؟

میفرماید : « **فاطمة بضعة منی** » . مگر فاطمه که جزء وبضعهٔ رسول خدا است ادعای باطل می‌کند ؟ حاشا که فاطمه از دعوای بدون حق مبرا است .

خامساً رسول‌خدافرموده «**اناحرب لمن حاربکم**» ازاین‌واضح میشود که رسول خدا نیز در دعوای فاطمه مشترك است . بلی شبهه نیست هر کس که بافاطمه حرب کند با رسول خدا محارب است زیرا که در صحت و استقامت « انا حرب لمن حاربکم » هیچ اختلافی نیست. معنی چنین است که روزی رسول خدا (ص‌ع) علی ، فاطمه ، حسن و وحسین را در یکجا جمع نموده فرمود : « **انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم** » من محاربم باکسیکه با شما محاربه کند و مسالم هستم با آنکه با شما مسالمت نماید .

فقد آذانی) فاطمه پارچه ایست ازمن هرکس باو اذیت دهد مرا می رنجاند این مطلبی است که ادعای عکس آن ممکن نیست یعنی کما اینکه از منع فدك رنجیده خاطر نشدن فاطمه محال است هکذا عدم انزجار رسول خدا با ایذای فاطمه محال خواهد شد

حالا باحتجاج اصل مدعا پردازیم :

روایتی که علامه « ابی عبدالله البخاری » در قسمت فرایض « صحیح البخاری » کرده در اینجا باعتبار مفهوم آن درج می نمائیم :

« فاطمه علیهاالسلام فرمود : یا ابابکر هرگاه پدر تو وفات نماید وارث او کیست ؟ ـ حواب داد من پسراو وارث می باشم فاطمه ـ وارث پدر من کیست ؟ ابوبکر ـ تو که دختر او هستی. فاطمه ـ پس چرا فدك را از من جبراً میگیری؟ ابوبکر ـ حضرت رسول فرموده : (نحن معاشر الا نبیاً لا نورث منا » یعنی ماه گروه انبیاً از ما ارث برده نمی شود . فاطمه ـ فدك را پدرم در حال حیات بمن هبه کرده و فعلا در تصرف من است . ابوبکر ـ باید شاهد بیاوری . فاطمه علی (ع س) وام ایمن را شاهد آورد ، گویاباعتبار اینکه علی واحد وام ایمن واحده است ،خلیفه قبول نکرده ، فاطمه مأیوس و نا امید مراجعت نمود .

قدری هم جنبهٔ حقوقی این دعوا را محاکمه نمائیم :

اولا خبریکه خلیفه بآن استدلال کرده خبر واحد است ، وخبر واحد در مقابل نص قرآن تعارض نمی‌تواند بکند .

ثانیا بر فرض صحت خبر . مقصود از حدیث توریث مال نیست. بلکه وراثت نبوت است . زیراکه رسول خدا درآن زمان برای احتجاج یهود و نصارا فرمود نبوت با ارث نیست . تا لازم آید من از سلسلهٔ

بنی‌اسرائیل شوم . هرگاه نبوت ارثی بود باید پیغمبر خدا نیز ازطائفهٔ بنی اسرائیل بوده باشد . باهمین سبب رسول‌خدا با این کلام دفع فرمود

ثالثاً هرگاه این حدیث برای وراثت مال بود ، در این صورت لازم بود از تمام انبیأ وارثی باقی‌نباشد . ولی ما میبینیم‌که اموال باقیه جمیع انبیأ را وراث ایشان قسمت کرده اند ، و دلیل نقلی هم اثبات میکندکه درقرآن عظیم‌الشأن خدای متعال حکایة از ذکریا می‌فرماید: « **یرثنی ویرث من آل یعقوب** » که تقاضای واد از آل یعقوب‌مبنی براین بودکه از ذکریا و آل یعقوب وارث باشد چونکه از آل یعقوب غیر نبی‌هم بود .

رابعاً ـ این حدیث در هرصورت با دعوای فاطمه(ع‌س)علاقه‌دار نیست زیرا که تصرف فاطمه فدك را بعنوان وراثت نبوده بلکه از راه هبه می باشد ، حدیث مانع ارث است نه مانع هبه

خامساً احضار شهود برای فاطمه لازم نبود زیرا که او مالك متصرفی خود را مدافعه میکرد وشهود درمقام ادعا لازم میشودوفاطمه زهرا صاحبة‌الید بوده نه مدعیه .

سادساً ـ آشکار است که خلیفهٔ ثانی در زمان خلافت خود فدك را بحضرت‌امیرعودت‌داد ولی‌حضرت‌امیر(ع‌س)آنرا ردفرمودکه(بمحروم ساختن صاحب حق از حقوق دبتهٔ خود وبافقدان او ـ من فدك‌راقبول نمی‌کنم) تمام ارباب سیر و تواریخ حتی صاحب « قاموس‌الاعلام»نیز در لفظ «فدك» این جمله را توضیح کرده اند حالا می گوئیم : هرگـاه استدلال خلیفهٔ اول راست و صحیح بود پس چرا خلیفهٔ ثانی ازآن استنکاف نموده « فدك» را بصاحبش مسترد داشت . و اگر بخلیفهٔ اول

ثابت و محقق نبود پس چرا باحرکات نابجا ونامعقول جگر گوشه‌رسول خدا(ص) را فشار و تضییق داد .

سابعاً عمربن عبدالعزیز از خلفای اموی که نسبت باسلاف خود بصلاح وعبادت مشهور وبحق وحقیقت مایل بود در زمان خلافت‌خود فدك را باولاد فاطمه مسترد داشته‌است از این نیز مفهوم میشود که تمام افراد اسلامیه بضبط شدن فدك ازراه ظلم واعتساف و بدون حق و استحقاق و مغصوب بودن آن مقر وقانع بوده اند

مااین محاکمهٔ کدرآلود را دراینجا ختم می‌کنیم درنتیجه‌هر محاکمه تعیین یکقرار ثابت باحقوق معینهٔ آن ثابت‌است ولی بهمین اکتفامیکنیم که خلیفهٔ اول ندامت خویش را در سه فقره اقدام علنا میگفت : اولی قبول خلافت - دوم - برای اخذ بیعت مأمور فرستادن‌بخانه فاطمهٔزهرا سیم - ضبط (فدك) مابندامت وعدم ندامت‌او ابداً علاقه‌دار نبوده‌وای کاش قبل از وقوع جنین حرکات واقدامات قبیحه جارهٔ اصلاح تدارك میشد باهمه این که ذات رسالت پناه دین ودنیای مسلمین راآبادفرموده و در راه تأمین سعادت ما متحمل چقدر زحمات و مشقات گردیده در زمان رحلت در صورتیکه امت مدیون نعمت ومنت آن ذات پاك بوده اند یکنفر نور دیده خود را برای ما یادگار گذاشته و برعموم محبت‌و احترام او را فرض و لازم فرموده است مأیوس کنندهٔ یادگار و جگر گوشه رسول‌الله هرکس که باشد از مؤاخذه تاریخی و از عقوبات مدهشه تاثیرات وتأثرات تاریخیه هرگز رهائی و خلاص برای‌اومیسر نخواهد بود

فاطمه زهراء متعاقب رحلت سرور انبیا بزحمات و آلام بسیار و

بتهاجمات بی‌شمار گرفتار وبر اثر چنان مصایب فوق‌العاده ازدنیا رحلت فرموده است

از اولاد رسول اکرم که ازجناب خدیجه متولد شده اند فاطمه زهراء از همه کوچکتر وفقط بازماندهٔ رسول خدا او بوده‌است ویادگار فاطمهٔزهرا بامت مرحومه عبارت ازحسن وحسین وزینب وام کلثوم است

آیات و اخباریکه در شان و شرف حضرت فاطمه نازل و صادر گردیده اگر دراینجا ذکر شود حجم کتاب مضاعف می‌شود لذا از درج آنها معذوریم .

چون دفن حضرت فاطمه علیهاالسلام باحضور حضرت‌علی(ع‌س) و حسنین و جماعتی از خواص بنی هاشم شبانه ومخفیاً واقع شده لهذا مرقد منور نوردیده رسول‌خدا برعموم معروف نگردیده ولی بودن قبر پاکش در یکی از چند بقعه محتمل است

نبوده بلکه مقصود تشریح و محاکمه حق و حقوق خاندان رسالت و ارکان نبوت می باشد و بس، فلهذا مجبور از اختصار هستیم :

بلی وقتی که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نایل شهادت گردید بنا بوصیت خود آن حضرت، امام حسن وامام حسین مخفیاً در محل معین آن حضرت را دفن کردند متعاقب این جماعت نیز بامام مجتبی بیعت و آنحضرت را بخلافت معین کردند

دراینجا ذکر این قید را نیز لازم می‌بینم که مابین امامت وخلافت فرق بسیاراست چنانچه امامت غیر ازخلافت ظاهری‌است هکذاخلافت ظاهری نیز سوای امامت است خلافت ظاهری بصد هزار ها انسان میسر، امامت فقط مخصوص دوازده نفر بوده است وحضرت علی ویازده اولاد پاك او می باشد .

امام حسن علیه‌السلام درضمن صلح ، شروطی که بامعاویه‌قرارداد کرده بودند معاویه بهیچ یك از آنها عمل نکرده ومهم ترین شروط این بود که بعد از فوت معاویه خلافت بمحل اصلی خود عودت کند عمل نکردن معاویه باین شروط واضح بود بنابراین باحیلهٔ عمروعاس امام حسن را بمسجد دعوت کرده خواهش کرد بمنبر تشریف برد ، مقصود معاویه از این مقدمه این بود که امام مجتبی در منبر بحقیت خلافت معاویه اقرار نماید ولی معلوم است که امام زمان اصلا بچنان مطالب مخالف واقع تکلم نخواهد نمود اینست که امام صعود بمنبر فرموده اختصاص خلافت‌را بالارث والوصایهٔ بخانوادهٔ رسالة ومجبوریت خویش در صلح بامعاویه بمردم اظهار فرمود وگفت هرگاه در محاربه مداومت می‌فرمود ارکان اهل بیت نبوت بکلی محو شده وطرفداران مخصوص آن حضرت بسرای آخرت می‌شتافتند معاویه لائق خلافت نیست غاصب است معاویه وطرفداران او ازسماع این حرفهای حق دلگیر گردید. امام‌را ازمنبر کشیده بزیر انداخت که سر مبارك آن حضرت بستون برخورده زخمدار گردید از این روز ببعد معاویه بشهید نمودن جگر گوشهٔ رسول خدا

دلخراش آنحضرت ناخوش شده بالاخره بسرای باقی رحلت فرموده . اینست احترام امت بیادگار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

چند مرتبه بامام حسن زهر داده بودند ولی کارگر نیفتاده ظلام بنشستن آن حضرت درخانهٔ خود مانع میشوند چند مرتبه بهجرت از مدینهٔ منوره مجبور گردید مکرر در «موصل» و «شام» نزول فرمود ولی معاویه واعوانش که اهل بغی وفساد بودند درعقبش اشرارفرستاده بطعام آنحضرت زهر القا نمودند عاقبت قلب پاك جگر کوشهٔرسول‌خدا را بازهر دلخراش پاره ساختند « الالعنةالله‌علی‌القوم‌الظالمین »

تعجب در اینجا است که بعضی از متقدمین علمای عامه بمانند معاویه ظالم وغداری طرفدار شده و بفضایح وقبایح او عذرها اختراع کرده اند وهمین ارتکاب کفرآمیز را بیزید اسناد داده معاویه را تبرئه کرده‌اند آن بیچاره‌گان درك نکرده اندکه دراین اقدامات هیچ‌منفعت دنیوی یااخروی برایشان مترتب نیست . ما ادله ومحاکمهٔ خودراراجع بماهیت معاویه وکیفیت اعمال وحرکات و بدعتها و اختراعات اودردین وسایر اعمال رذیله وخبیثه‌اش درکتاب موسوم به (ارشاد حمزوی) که در همین موضوع تألیف شده مفصلا اتیان و اثبات کرده ایم .

(چهل و نهم) تاریخ هجرت بود (فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

اولاد کرام حضرت حسن مجتبی ازاین قرار است حسن مثنی، قاسم، زید، الحسین، عمر، اعقاب آن حضرت پسر حسن مثنی عبدالله محض ابراهیم وحسن مثلث بوده مادر ایشان فاطمه بنت امام حسین علیه السلام بوده است وغیر از آنها هست که والدهٔ آنها ام ولد است جعفر، داود، و از زید اولاد دارد که از همه اینها اولاد مانده است از عمر ولد نمانده است و ازحسین بن حسن دختری مانده است که اسمش فاطمه و مادر اسمعیل پسر متوفای امام جعفر صادق است

(امام سیم امام حسین علیه السلام)

همین کافی است که چشم روزگار مثل علی بن ابیطالب پدری و فاطمه مادری و مانند حسین بن علی ذات با شرافت پسری ندیده است سلام الله علیهم اجمعین

ما نمی توانیم یکی از هزار از حالات کرامت علامات آن امام اعظم را در این رساله درج نمائیم ما چطور میتوانیم در این میدان مصائب و آلام واردشویم که هزار ها ارباب کمال کتاب ها تألیف کرده و درتاریخ حوادث این امام هدا صد هزار ها مجلدات بمیدان افاده و استفاده گذاشته اند

نه اینکه فقط مابین مسلمین بلکه درمیان عموم افراد بشر یکنفر پیدا نمی شود که اسم مبارك آنحضرت را نشنیده باشد نام حسین در اقطار عالم و در هرگوشهٔ اکناف دنیا محبوب ترین و با شرافت ترین کلمهٔ عموم السنه می باشد در تمام کرهٔ ارض عالم مدنیت باسم حسین تعظیم و احترام می کنند

همچنانکه مذهب یهودیه ونصرانیه این نام بزرك را تقدیر وتقدیس می کنند هکذا جمیع ارباب کمال درقطعات آسیا وآفریکا وآمریکا راجع بتاریخ حوادث این مجاهد فداکار آل محمد کتابهای متعدد تألیف نموده اند

بلی با مرور زمان اسم مبارك حسین شهرت و انکشاف پیدا می کند نه اینکه در هرعصر بلکه در هرسال حیات این اسم مبارك در عالم اسلام در ترقی و تزاید است

عالم اسلام که دارای چهار صد ملیون نفوس است هر مذهب و هرطایفه وهرعرق آنکه ملاحظه شود دردهم محرم الحرام که روزعاشورا باشد علایم شیون وماتم اظهار می کنند، عالم - عامی، شهری، دهاتی در این روز نالهٔ وا حسینا را حکم دینی وحق مشروع حساب می کنند

نصف قرن قبل از این که جماعت اهل سنت نسبت بعزاداری آنحضرت اظهار برودت می کردند بمرور زمان تعصب جاهلانه از ایشان دور و بسائقهٔ حرارت دینیه واسلامیه با اخوان دینی خود (شیعی)ها اشتراك ودرایفای این وظیفه دائماً دایرهٔ انفاق کسب وسعت کرده وخواهدنمود

از نقطهٔ نظر ما برتمام افراد اسلامیه اشتراك در ماتم کبیرحسین علیه السلام واجب ولازم استوباثبات این مدعا باادله عقلیه ونقلیه حاضریم که

اولا در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله با زحمات محیرالعقول بیست و سه سالهٔ خود در راه سعادت عالم اسلام دچار این قدر زحمات گردیده و در طریق حمایت شرع انور بچه قدر غزوات اقدام ودرنتیجهٔ تمامی اینها آیات قرآنیه واحادیث نبویه را دستورالعمل قرار داده وحفظ اساس دین وبنای متین اسلامیه را برافراد امت فرض قرار داده رحلت فرمود دفعة بجای نور هاشمی ضلالت اموی ودرمقابل

علم محمدی جهل یزیدی مقابله نموده اساس دین را پایمال واوامر نبوی را متروك‌المال کرده و درخلال این حال بزرگترین مجاهد فداکارامت اسلامی ویادگار غیور رسول خدا بمیدان مجـاهده ایستاده و در مقابل هفتاد دو نفر آل‌عبا چهل هزار ها لشکر ظلم مهیا وحضرت سیدالشهدا در راه دفع ظلم جان ومال و اهل وعیال وتمام اقارب واولاد خود را فدا نموده و برای نشر نور ایمان و روح قرآن از جمع هستی خود درگذشت به تعظیم واحترام یك چنین مجاهد حقیقی نه فقط عالم اسلام بلکه جمیع افراد بشر بحکم عقل و تجربه مامور ومجبور هستند .

بلی این‌ذات اعظم همان حسینی است که جدّ بزرگوارش نه‌تنها برای عرب وقریش بلکه در مقابل تمام دنیا برای اثبات حق و حقانیت مقابله نموده واز تنهائی وبی‌مدد کاری اصلا ملاحظه نفرمود .

این فداکار بزرك کسی است که پدر نامدارش ازمقابله باعمروبن عبدود که هزار ها صحابه از مبارزهٔ آن یکنفر می‌ترسیدند ابداً ترس و هراسی نداشته .

اینست که غیرت احمدی وصولت حیدری در ذات حسینی‌تجلا نموده برای خلاص‌کردن اساس اسلام از تسلط هیکل (یزیدی) بچنان فداکاری بی‌نظیری اقدام فرمود .

بلی این فداکاری چون برعموم ملت اسلامیه عـاید است هکذا ماتم وفداکاری‌که از این حاصل شده باز برعموم عاید میشود ووظیفه است‌که عدّ آن برجمیع افراد اسلامی واجب ولازم است وبایدکه‌روز ولادت این‌فداکار اعظم برای عموم روز عید وزمان شهادتش ماتم‌عمومی باشکل رسمی بوده باشد .

دراین عصر بعالم مدنیت نظر فرمائید که روز ولادت یك قهرمان ملیت یا یك موجد و مخترع صنعت یا یك فاتح مملکت چطور از طرف ملت و جماعت بااحتشام واحتفال یاد میشود این امریست موافق عقل وحق گذاری .

ثانیاً ما قانع شده ایم که منشاء نفاق وتفرقهٔ حاضره مابین ملت اسلام از تحقیر اهل بیت نبوی ونشناختن قدر و درجهٔ آل‌طاهرین علیهم السلام بوده است بنابراین لازم است که تفرقه اسلامی بازدرهمان مرکز مقدس مبدل باجتماع گردد و اولین علامت این نیت پاك همان اشتراك در ماتم حسینی می‌باشد زیرا که این کمااینکه تا حال علامت ظاهرهٔ افتراق بوده لازم است که من بعد نشان وقرینهٔ باهرهٔ اجتماع و اتفاق گردد .

ثالثاً اخبار واحادیث بی‌شمار وارد شده که بمصائب بی‌نظیرجگر گوشهٔ زهرا اندوهناك و غمناکی واجب است .

مثلا ابراهیم النخعی که ازکبار تابعین وازاساتذهٔ ابی‌حنیفه‌می‌باشد روایت میکندکه روزی درحضور امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حضرت امام حسین وارد گردیده فرمود : (یابنی ستقتلك بعدی و تبکی علیك السماء والارض) اثبات این ماده اظهر من‌الشمس است

بلی امام حسین علیه السلام برای خلاص‌کردن دین‌اسلام ازکفر یزیدی دعوت جماعت کوفه را اجابت فرمود و عمو زادهٔ خود مسلم بن عقیل را قبلا بکوفه فرستاد وخود آنحضرت نیز باارکان اهل بیت طاهره و اقربای خود وخواص متعلقان عازم کوفه گردید . درحین ورود مسلم بن عقیل تمام اهل‌کوفه بیعت برامام‌کردند در این اثناء عبیدالله بن زیاد

که ازطرف یزید برکوفهٔ والی معین شده بود غفلتاً وارد ، کوفیان غدار و بی ثبات بمحض ورود از بیعت امام نکول نمودند در نتیجهٔ بیوفائی این جماعت مسلم بن عقیل با دو پسر صغیر شربت شهادت نوشیده ونعش پاك آن حضرت برای اخافهٔ مردم بدار آویخته شد .

در خلال این احوال امام علیه السلام در نزدیکی کوفه در کنار فرات وارد شده، در مقابل مقدمةالجیش ابن زیاد ایستاد .

در حضور امام حسین فقط هیجده نفر اولاد و اقارب آن‌حضرت و چهل وچهار نفر هم از اشیاع و اتباع بودند . جنك فلاکت اثرشروع شده بدواً چهل وچهار نفر محبین خاندان اهل بیت اطهار یکا یك در میدان مبارزه بسعادت شهادت فایز گردیدند (اناللّه و انا الیه راجعون) در این اثنا آب فرات را بروی امام بستند آل رسول خدا سه روز آب نچشیده بودند هیجده نفرذریهٔ پیغمبرفرداً فرد درپیش روی امام علیه‌السلام در میدان کار زار شربت شهادت نوشیدند امام مسلمین بعد از شهادت یاران خود در حرم با عیال و اطفال تنها ماند

. قهرمان بزرك صحنهٔ کربلا علمدار سیدالشهدا حضرت ابالفضل عباس بن امیرالمؤمنین و قاسم بن حسن که برادر زادهٔ آنحضرت و علی اکبر ولد ارشدامام وازفداکاران میدان شهادت عون ، ابراهیم ، که پسران عبداللّه بن جعفر طیارند بودند .

در این اثنا پسر کوچك امام علیه‌السلام از شدت عطش بی تاب شده با زبانحال از پدرش آب خواست فرزند ساقی‌حوض کوثر درکنار نهرفرات بیك جرعه آب بطفل شش ماهه خود قادر نشده، علی‌اصغررا روی دست بکنار فرات برده وباکلماتی‌که قلم بتحریر وزبان بتقریر آن قادرنیست

برای طفل صغیر مطالبهٔ یك جرعه آب نموده آه که امت یك جرعه آب بطفل صغیر امام خود ندادند و با یك تیر زهر آلود حضرت علی اصغر را شهید کردند .

امام که تنها مانده بود پس از اتمام حجت عزم میدان شهادت نمود ، گروه کفار امام زمان را شهید کرده سر مبارکش را از تن جدا نموده برای یزید تحفه فرستادند وبخیام طاهره آتش زده عصمت سرای نبوت را تاراج کردند سر مبارك امام علیه‌السلام در سرنیزه واهل بیت رسالت را سوار شتران عریان بشام نزدیزید آوردند بلی اینست حرمت و احترامی که امت بنور دیدهٔ رسول خدا و ودیعهٔ محترمهٔ او نموده‌اند (فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

از قافله امامت که از صحرای کربلا مراجعت کرده بودند از جنس ذکور فقط حضرت علی اوسط امام زین العابدین است که درآنوقت مریض بود وهمشیره امام ، زینب وام کلثوم و دختران او سکینه وفاطمه و سایر اهل و عیال آنحضرتند

حضرت حسین علیه‌السلام سه پسر داشت علی اکبر مادرش لیلا که بزرگترین قربانیهای کربلا است دیگری علی اصغر که در آغوش پدر با لب تشنه با تیر حرمله شهید گردید سیمی حضرت زین العابدین که در کربلا ناخوش وپدر سایر ائمهٔ طاهرین می باشد

قبر پاك امام در کربلای معلی است کربلا زیارتگاه دوم عالم اسلام است هر سال زوار آنحضرت بالغ بر ملیونها است زادالله شرفها در اینجا اثبات یکماده مهمه را لازم و واجب می بینیم

جماعت اهل سنت زیارت مقابر متبرکه وتربت مشایخ را چقدرها

لازم و با ثواب می بینند آشکار است ، خیلی از ما جماعت سنت ببخارا برای زیارت حضرت بهاء الدین نقش بندی و یا اینکه بمصر بزیارت شیخ اکبر یا بقونیه بزیارت جلال الدین رومی می روند خیلی دیده می شود که از جماعت ما هزار ها تا اناطولی رفته در آنجا قبور صلحا و مشایخ را زیارت می‌کنند ولیکن در مقابل این خیلی کم اتفاق می‌افتد که ازاین جماعت بکربلای معلا رفته ائمه اطهاررا زیارت نمایند حالا من سوال می‌کنم هر گاه ما زیارت قبور مشایخ و صلحا را برای ثواب آخرت می‌کنیم پس چرا بزیارت ائمه اطهار نمی‌رویم ؟ . . .

هر گاه درآن مشایخ نور وفیضی هست همان نور وفیض محمدی‌است وفیض علوی. زیرا غیر ازنورمحمدی دیگرنوری نیست وسوای فیض‌علوی فیضی نه، آشکاراست‌مشایخ وصلحا که‌ما قبور ایشان‌را زیارتگاه نامیده‌ایم ایشان هرگاه بکمترین خدمتکاری ائمه اطهار خصوصا حضرت حسین علیه السلام نایل شوند خیلی مفتخر هستند ارباب حقیقت و اساتید خواجکان تصوف اجماعاً اقرار کرده اند که استاد حقیقی جمیع ارباب طریقت و فیض رسان عالم امیر المؤمنین علی علیه‌السلام است این ماده را تمام مشایخ اقرار و اعتراف کرده اند

مادامی که مسئله چنین است پس چرا زیارت چنان مشاهد و مقاماتی که محل فیض و منبع نورانیت است تعطیل میشود ؟

نظر بفکر این بنده نقیصه بجماعت متوجه نیست بلکه راجع بعلما وفقها که حکمران دین وروح جماعت هستند می‌باشد وتحریص‌وتشویق نکردن علما وفقها جماعت را بچنین اقدامات عالیه منتج ازهمان تعصب منحوس‌است که مرض مهلك اتحاد اسلامی میباشد امیدوارم که متدرجاً

اتحاد اسلامیه مابین افراد ریشه های محکم دوانده و بعد از این عموم افراد اسلامیه عتبات عالیات ائمهٔ خودرا دائما کحل بصر کرده وبزیارت آن بزرگواران مسارعت نمایند وقناعت کامله داریم که در این مسئله جبر نقصان و تلافی مافات نمایند .

(امام رابع امام زین‌العابدین(ع))

امام زین‌العابدین درسال سی‌وهشتم تولد یافته درشهادت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام دو ساله بود مادرش شهربانو از نسل نوشیروان عـادل اسم مبارکش (علی) امام زین‌العابدین پدر ائمه بعداز خود میباشد

هرگاه تمام مصایب و نوایب عالم و تمام هموم وآلامی‌که بجنس بنی آدم عارض شده بریك مکان جمع نمائیم خواهیم دید که بامصایب انبیاء عظام سلام‌الله علیهم اجمعین مقابل نمی‌شوند و هرگاه مصایب و متاعب تمام انبیاء را ملاحظه نمائیم واضح میشود که بامصایب‌وابتلاآت دوازده‌نفر امام برابر نمی‌شود واگر آلام ائمه اثناعشررا دریکجاملاحظه نمائیم بمصایب امام سجاد معادل نخواهد شد، امام سجاد دو ساله بوده که مصایب برآل‌محمد(ص) حلول نموده شهادت امیرالمومنین، مصیبت امام حسن ، قیامت کربلا ، وارادات شام ، شماتت کوفه ، تحقیر اعدا ، تمام‌این مصایب عمر این امام مبین را گرفته است .

یکنفر از خواص اصحاب امام سجاد روایت میکنند که روزی ازشدت بگای آنحضرت دلم سوخته عرض‌نمودم یابن رسول‌الله یك‌لحظه از روی لطف راحت باشید امام نظر بمن نموده فرموده یاهذا حضرت یعقوب نبی چند پسر داشت عرض‌کردم دوازده پسر داشت امام‌فرمود چندنفر ازاین دوازده‌پسر غایب‌شده بود ؟ عرض‌کردم یکنفردرصورتیکه

بغیاب یکنفر از دوازده پسر حضرت یعقوب آنقدر گریست چشمهای مبارکش سفید شد من چطور آرام شوم در صورتیکه هیجده نفر از خاندان رسالت در یکروز شهیدکرده سرهای مبارکشان را بریده‌بدن های عریان‌را روی خاك وریك گذاشتند، علامهٔ دمیری این روایت‌را درکتاب (حیواةالحیوان) نقل‌کره میگوید :

روزی امام زین‌العابدین ازبازار مدینه می‌گذشت وبراستر خوب خوش رفتار سوار بود یکنفر شامی بدبخت بالبسهٔ فاخره آنحضرت نظر کرده ازاسم مبارکش سؤال نمود همینکه می‌فهمدکه امام زین‌العابدین است شامی نسبت بآن حضرت ناسزا می‌گوید امام زمان در مقابل فحش شامی میفرماید ای‌مرد می بینم آدم غریبی هستی شامی عرض می‌کند بلی غریبم امام ،دراین‌صورت بمنزل ما بیا هرگاه بتو خوراك لازم‌باشد میخوری و اگر لباس لازم شود می پوشی واگر اسب لازم شود سوار می‌شوی ،شامی از این جواب غش‌کرده بزمین می‌افتد .

ابونعیم الحافظ درکتاب (حلیةالاولیاء) روایت میکندکه‌زهری که از خواص اصحاب امام زین‌العابدین بود میگوید: روزی عبدالملك بن مروان امام علیه‌السلام را مقید ومغلول بشام احضارکرد من بحضور آنحضرت شرفیاب شده عرض کردم ای‌کاش عوض شما این بنده را در بند نمایند امام فرمود ای زهری اگر من بخواهم از این بند خلاص میشوم ودر این اثنا حضرت دست وپایش را ازبند خارج فرمود وپس از مدتی ازنظر ظالمین غایب گردید ، امام زین‌العابدین صد هزار ها از قبیل کرامات ومعجزات دارندکه بذکر وتحریر آنها در اینجاقادرنیستیم

امام علیه السلام درمدینهٔ منوره سال نود و پنجم هجری درپنجاه

سالگی رحلت فرمود ، قبر شریف آنحضرت در بقیع با قبر مبارك امام حسن مجتبی در یك قبه است و قبر امام محمد باقر و امام جعفرصادق نیز در همان قبه است چه بقعهٔ پاك قبهٔ تابناکی که محتوی چهار نفر امام همام می باشد زاد الله شرفاً .

حضرت امام زین‌العابدید (ع‌س) بیست اولاد داشته است یازده نفر پسر و نه نفر دختر نسل امامت از حضرت محمد باقر (ع‌س) می‌باشد .

(امام پنجم محمد باقر (ع‌س))

امام ابوجعفر محمد باقر در تاریخ پنجاه و پنج هجری تولد یافته است . مادرش دختر امام حسن (ع‌س) ام‌عبدالله است . امام‌محمد باقر (ع‌س) اولین علوی است که از دونفر علوی متولد شده است . امام (س‌ع) کما اینکه امام عصر خود بوده مرکز علوم دینیه و قرآنیه بوده است . بنا بر این آن حضرت باقر نامیده شده است . ولی حکام ظالم و جابر بنی امیه نشر انوار حقیقت آن بزرگوار مانع گردیده لهذا حضرت باقر (ع‌س) مجبور بانزوا و مجال داده نشد که جماعت از علم و اجتهادش بهره مند و فیض یاب گردد علم و فتوای آن حضرت فقط باولاد کرام وخواص بندگانش باقی‌مانده است : امام (ع‌س) درسال یکصد وهیجده هجری درسن شصت‌وسه رحلت فرموده ودربقعهٔ بقیع مدفون شده‌است

امام (ع‌س) شش پسروسه دختردارد که ولد بزرگش ابوعبدالله جعفرصادق و دیگر عبدالله ، علی زید ، عبدالله و ابراهیم‌است : نسل امامت ونوبت وصایت در ابوعبدالله است :

(امام ششم جعفر الصادق (ع‌س))

جلالت قدر و عظمت شأن این امام‌کبیر بدایرهٔ تقریر و تحریر

نمی‌کنجد درجهٔ علم وعرفان آن حضرت از این فهمیده میشود که «جابربن حیان‌الصوفی» که از خواص شاگردان اواست، علوم صادره از آنحضرت را بیان و تحریر و پانصد رساله را محتوی گردیده است ملاحظه فرمائید فقط مأخوذات یکنفر شاگرد امام صادق اینقدر است پس آنچه‌که سایر اصحاب و توابع او جمع کرده یا شنیده اند چقدر خواهدشد امام جعفر کمااینکه وصی امامت عصر خود بوده هکذامحیط علوم دینیه ومأخذ علوم قرآنیه بود عبدالله‌بن عباس گفته است علم بده حصه تقسیم شده‌که نه قسمت آن مخصوص بحضرت امیرمؤمنان‌میباشد و بیك حصهٔ باقی باز آن حضرت از همه اعلم بود حالا ما می گوئیم علومیکه در حضرت امیرمؤمنان بود تا امام جعفر صادق روز بروز متزاید می‌شد وتمام آنها معلوم حضرت صادق می‌بود .

شیخ ابو عبدالرحمن السلمی در کتاب (طبقات‌المشایخ) می گوید که : (ان الامام جعفرالصادق « فاق جمیع اقرانه » « و هوذوعلم غریز فی‌الدین « وزهد بالغ فی‌الدنیا » « و ورع تام‌عن‌الشهوات » «وادب کامل فی‌الحکمة) .

«ومقتدای‌ارباب تصوف» «وپیشوای مشایخ طریقت ابازیدبسطامی گوید که بنود و نه استاد کامل خدمت کردم هر گاه امام جعفر صادق را ندیده بودم بی ایمان بقبر میرفتم . جلالت شأن امام را از این ماده قیاس نمائید .

علامهٔدمیری در کتاب «حیوة‌الحیوان» روایت می کند که ابوحنیفه نعمان‌بن‌ثابت می گوید که بامعیت (ربیع) وارد خدمت امام جعفرصادق شدم حضرت فرمود بقیاس عمل می کنی ؟ ابوحنیفه میگوید عرض کردم

بلی در این اثنا امام فرمود لاتقس ، اول من قاس ابلیس ، فانه قال انا خیر منه خلقتی من نار وخلقته من طین ، ابو حنیفه گوید امام ازمن چند سؤالی فرمود که بجواب هیچکدام قادر نشدم بعد خودشان توضیح مسئله نموده آخر فرموده درسر تو چهار قسم آب است یکی دردهان دوم در بینی سیم در گوش چهارم در چشم هرگاه قیاس صحیح بوده باشد باید طعم هرچهار ، یك بوده باشد زیراکه تمام از یك ماده ویك مبدء هستند لیکن می‌بینیم که طعم این میاه اربعه مختلف‌است‌مثلا آب دهان شیرین و آب چشم ترش آب بینی شور و آب‌گوش تلخ است (نعمان‌بن ثابت ابوحنیفه) میگوید امام جعفرالصادق حکمت خداوندی را از این میاه اربعه یکایك تعداد واسباب آنها را معاینه فرمود من‌از علم امام علیه‌السلام متحیر شدم .

تعلم و انابت (ابازید طیفور بسطامی) از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام است که وارث علم امیرالمؤمنین(ع‌س) است و اینکه میگویند حضرت جعفر از جد مادری خود قاسم بن محمد تلمذ نموده مطابق عقل ونقل نیست راست‌است قاسم شخص فضل وپیر کامل‌بوده لیکن حضرت جعفرکه وارث علم نبوی بوده تعلیم آن حضرت از غیر امام بهیچ وجه با محاکمهٔ عقل و دلایل نقل موافقت ندارد .

باهمهٔ این دایره‌علوم وبحور حکمت امام انام جبابرهٔ زمان ازنشر انوار حکمت مانع آمده بنابراین فیوضات نامتناهی آن‌حضرت فقط باولاد و توابع خاص او مانده است .

منصور دوانقی که در عصر امام علیه السلام خلیفه بوده همیشه آن وجود مبارك را تهدید و تخویف نموده دائماً آن حضرت را در

زندانهای تنك و تاريك با بندهای گران محبوس کرده ولی در مدینه مالك بن انس و در کوفه ابو یوسف را غرق انعام و احسان می نمود ولی ابو حنیفه که با وجود امام عصر قاضی وحاکم بودن را قبول‌نکرد لهذا منصور اورا حبس کرده و با دست ربیع حاجب خود صد چوب بابی‌حنیفه زد نعمان بن ثابت در زندان دراثر ضربت ربیع وفات کرد .

منصور هر گاه می شنید یکنفر از امام جعفر صادق علیه السلام فتوی شنیده بیچاره مستمع راگرفتار اذا و جفا می نمود ولیکن کتابی که در فقه مالك ابن انس مجتهد مدینه باسم (موطا) نوشته بود بزور وجبر ما بین اهالی نشر نمود . سبب این آشکار است

زیرا که وجود امام ونشر انوار علوم از آن حضرت مغایرآمال دینوی وهواهای نفسانی ظلام و هوا پرستان بود .

عجب این است جماعت خاصه که در عصر امام حاضر شده و ظاهرا سالات مسلات تقیه بودند باین سبب از خرمن علوم امام علیه‌السلام خوشه چین گردیده و تمام کتب و اعمال خودشانرا بافتاوی امام تطبیق و مالامال کرده ولی جماعت عامه که در آنزمان هیچ قسم تقیه نداشتند با (هارون‌الرشیدها مامون ها ومنصور دوانقی‌ها ومتوکل ها) مربوط شده وابدا بعملی که مخالف آرزوی ظلمه جفاکار بود اقدام نمیتوانستند چونکه ابوحنیفه نعمان بن ثابت که برخلاف عقیده منصور عمل کرد در زندان مقتول شد

منصور ابوحنیفه را بقضاوت دعوت کرد ابوحنیفه رد نمود ابو یوسف شاگرد ابوحنیفه از استاد خود علت رد خواهش منصور را پرسید ابوحنیفه جواب داد که احکام شرعیه بحر عمیق است ابویوسف

گفت بحر عميق را با سفينه علم شق و سير می توانی نمود ابوحنيفه گفت سفينه علم ما نيستيم بلكه علماء اهل بيت رسول خدا و ملاح آن ابوجعفر الصادق می باشد بجهت همين حرف ابوحنيفه چوب خورد .

يك ماده حيرت آور نيز دراينجا هست كه قيد آنرا لازم می‌دانم :

جماعت علماء عامه داير بعلوم شرعيه كتابهای خارج از حصر و حساب تأليف كرده‌اند صد هزارها بلكه پانصد هزارها احاديث روايت نموده‌اند مليونها آثار اخبار نوشته‌اند ولی در توی همهٔ روايات واخبار از ائمهٔ اطهاری كه بعد از امام زين العابدين عليه السلام آمده‌اند هيچ روايت حديث و خبری ضبط نشده است ومابين روايات از ائمهٔ اطهار ابداً اسمی نيست .

در كتب فقه درهزار جا اسم ابو يوسف ، محمدبن حسن شيبانی و غير از اينهـا می بينم ولی يكمرتبه هم نام (كاظم) (صادق) (رضا) را نمی‌بينيم مگر اينها اركان خاندان نبوت نيستند . ؟

درصحيح بخاری نه هزار وصحيح مسلم يازده هزارحديث است كه ما بصحت آنها اقرار می‌كنيم ولی از تمام اين احاديث يك خبر بائمه اطهار اسناد نشده است و درميان اين همه روايت نبودن اسم از باقر ، صادق ، كاظم ، آل محمد تأسف آور نيست ؟ ما اين بحث پر اسف را دراينجا خاتمه داده تفصيل را بمحاكمه تاريخ واگذار می‌نمائيم .

امام عليه السلام پنج نفر اولاد ذكور دارد كه يكی اسماعيل در حال حيات امام عليه السلام وفات كرده در بقيع مدفون است ديگری عبدالله با اسماعيل از يكمادر متولد شده (محمد ديباج) (موسی كاظم) كه وصی حضرت بوده است .

(امام هفتم امام موسی کاظم«ع»)

امام موسی کاظم ولد ارشد امـام جعفر صادق می باشد مادرش حمیده ، این امـام از خلفای بنی عباس معاصر خود بچه نوع آزار و جفاها مبتلا شده وقعه‌ایست دلخراش راست‌است (لکل موسی فرعون ولکل محق مبطل) مهدی خلیفهٔ عباسی امام را از مدینه ببغداداحضار کرده حبس نمود پس اززمانی مهدی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در خواب دیده بغضب آنحضرت دچارگردید مهدی ناچار صباح آن حضرت را ازحبس خلاص کرده هارون الرشید باامام علیه‌السلام خیلی ایذاء واذیت کرده ، این ظالم از یکطرف بعبادت واطاعت اقدام کرده بعلماء و ارباب حاجات و فقرا انعام و احسان می نمود وصاحبان علم وکمالات را صیانت وحراست میکرد وازطرف دیگر ائمهٔ اطهار راکه وارثان امامت و نبوت بودند بانواع آلام گرفتار می‌نموده هزار هـا شاعران متملق ، علماء ، و فقها که موافق آمال آرزوی او ترتیب فتوای می دادند باخودش در تخت سلطنت نشانده غرق ناز و نعمت می نمود معهذا شکوفهٔ باغ نبوت و رسالت و غنچه گلزار امامت یعنی امام‌عصر حضرت موسی کاظم را در زندان تنك ومرطوب جاداده سلسله هـای گران بدست و پای آن حضرت میزد و علماء عامه چنین ظالم ستمکار و ستمگر غدار را بالسان تبجیل یاد نموده و حتی در عنوان او امیر المؤمنین هم می نویسند ولی این ساده دلان سبك مغز فراموش کرده اندکه در نتیجهٔ تکامل ادوار تاریخیه چنین پرده های ریا وتملق‌دریده شده وستمکاران وظلام درمقابل میزهای حقیقت محاکمه خواهندگردید

هارون الرشید یکمرتبه عازم حج شده امام موسی را با خودش

همراه میبرد در روضهٔ رسول خدا هارون چنین سلام میدهد که السلام علیك یابن عم . دراین حال حضرت کاظم داخل شده عرض میکنداسلام علیك یا ابتاء ازاین کلام آتش حقد هارون مشتعل میشود .

روزی امام محاسن نورانی خودرا استشمام کرده هارون از حسد گفت « تشم من لحیتك رایحة الخلافة ؟ » امام فوراً در جواب میفرماید (لابل اشم رایحةالنبوة) بلی بفضل و کمال امام علیه السلام هارون حسد می نمود تا بالاخره آنحضرت را حبس کرده و مخفیا امام زمان را مسموم وشهید ساخت ، الالعنةالله علی القوم الظالمین .

امام علیه السلام در سنه هشتاد هجری روز جمعه در ماه رجب شهید گردید، عمر شریفش پنجاه و پنج سال بود قبر شریفش در کاظمین زیارتگاه عالم اسلام است ، مابین ائمه اطهار علیهم السلام امام موسی کثیر الاولاد است ، جمعا پنجاه ونه اولاد داشته بدین قرار علی الرضا ابراهیم ، عباس ، محمد ، عبدالله ، عبیدالله ، جعفر ، حمزه ، زید ، هارون اسحق ، حسن ، حسین ، عبدالرحمن ، فضل ، احمد ، عقیل ، قاسم ، یحیی ، داود ، دختران آنحضرت آمنه که قبرش درمصر ویکی فاطمه که روضهٔ پاکش در قم که حال معصومه قم معروف وزیارتگاه است .

بحضرت موسی کاظم بجهت رفع حاجت ارباب احتیاج باب الحوایج میگویند

(امام هشتم امام رضا (ع س))

بعد از امام موسی کاظم ولد ارشد آنحضرت امام رضا علیه السلام بالوصایة امام بوده ، مرتبه قدروجلالت ابن امام جلیل الشأن باندازه ایست که تفصیل آن را این کتاب مختصر گنجایش ندارد

امام علیه السلام درسال یکصد پنجاه سیم هجری درمدینه تولد

یافته است مادرش امولد ولی اعقل‌النساء زمان خود وخودش عجم بوده همچنانکه حضرت رضا وارث علوم نبوت وامامت بود هکذا امواج‌اندوه و بلا نیز بآنحضرت توجه خاص داشت.

هر یك از ائمهٔ اطهار را که ملاحظه نمائید زیاده از همه دچار مصائب و آلام بوده است.

امام رضا علیه‌السلام نیز درنوبت خود ازظلم وایذا واذیت‌چیزی نمانده که ندیده باشد بلی همینکه نوبت امامت بامام رضا علیه السلام رسید در ابتدا احترامات و نوازش مأمون در حق حضرت رضا حیرت آور بود ولی حضرت رضا که باسرار مکنونات آشنا عواقب امور را میدانست بالاخره مأمون بمدینه کسی فرستاده امام‌را بخراسان احضار کرد حضرت رضا علیه السلام مسئول مأمون را رد کرده ولی مأمون اصرار نمود امام لابد مانده ازمدینه عازم خراسان گردید بمروشاه‌جهان رسید مامون تقبل وتقلد خلافت را بانحضرت تکلیف کرد حضرت رضا که باسرارضمایر واقف بوده تکلیف مامون را قبول نکرد عاقبت تقبل ولایت عهد را مامون از آنحضرت خواهش نمود امام علیه‌السلام ظاهرا قبول فرمود مامون دختر خودام حبیبه را بآنحضرت تزویج کرد بااین همه باز حوصله مامون از نشر علوم و انوار هدایت امام علیه‌السلام به تنك آمده عاقبت باز هر جفا آن حضرت را شهید نمود ، عدم اجتماع ظالم و عدل حق و باطل علم و جهل را در یك جا مأمون باین ارتکاب غدارانه اثبات کرد .

ابوالصلت بن الصالح می‌گوید امام درحال عزیمت خراسان من‌هم در حضور شان بودم از نیشابورحرکت فرموده بقاطر سفیدی سواربود

از ارباب علم خراسان اسحق‌بن‌راهویه ، احمدبن‌حرب ، یحیی‌بن‌یحیی ، بحضور امام شرفیاب شده عرض کردند یابن رسول‌الله با یك خبر که از آباء واجداد پاکت شنیدهٔ مارا مسرور ومستفیض فرما حضرت رضا در مقابل سؤال ایشان سرمبارك را بالا نمود گفت (**انی سمعت من ابی موسی قال ابی انی سمعت من ابی ابوعبدالله جعفر انه قال سمعت من ابی محمدالباقر انه قال سمعت من ابی علی انه قال سمعت من ابی حسین انه قال سمعت من ابی علی امیرالمؤمنین انه قال انی سمعت من رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله انه قال من قال لااله‌الاالله دخل حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی ثم قال الابشروطها و قال الا مام انا من شروطها**

معنای حدیث که باسلسلهٔ امامت بحضرت رسالت پناه میرسدچنین است کلمهٔ لااله الاالله حصن من است هرکس که داخل بحصن من باشد ازعذاب من در امن است ولیکن باید بشرط کلمهٔ طیبه نیز عمل‌نماید ومن از شروط آن هستم .

امام رضا درسال بیست وسه هجری در چهل ونه سالگی بازهری که در توی انار یا انگور بوده است شهید شده انالله وانا الیه راجعون روضهٔ معلای آن حضرت در بلده طیبه مشهد مقدس و زیارتگاه بزرك عالم اسلام و دارای قبهٔ مطلائی است که مثل و نظیرش در عالم یافت نمی شود زادالله شرفاً . وراثت امامت از نسل پاکش بوارث خودامام محمدالتقی رسیده است .

(امام نهم محمد تقی علیه‌السلام)

امام محمد تقی در مدینهٔ منوره در سال یکصد ونود وپنج‌هجری تولد یافته‌است خایفهٔ عباسی معاصر باامام ، معتصم بود آنحضرت را از مدینه ببغداد جلب نموده ومعلوم‌است امام همامی که تمثال نبوت‌وامامت

بوده ممکن نبود در چنان دایرهٔ جور و غدر امرار حیات نماید بنابراین درسن بیست وپنج ساله امام را بازهر جفا شهید کرده زوجهٔ آن‌حضرت را بسرای خلافت بردند الا لعنةالله علی القوم الظالمین .

قبر پاك آن حضرت در بقعهٔ جد بزرگوارش امام موسی کاظم در بغداد می باشد نسل امامت بپسر بزرگوارش امام علی النقی رسیده است

(امام دهم امام علی النقی علیه السلام)

امام علی النقی علیه السلام درمدینهٔ منوره درسال دویست وچهارده هجری تولد یافته مادرش کنیز ، اسم او (سمانه) بوده .

معاصر آن‌حضرت ازخلفای عباس ظالم‌تر عباسی بوده که از جمیع خلفای عباسی اغلظ وعناداو درحق اولاد رسول خدا کاملتر بود ، درجهٔ عناد و ارتداد او ازاین باید قیاس شود ، قبهٔ عالیهٔ راکه روی مرقد منور امام حسین علیه السلام در کربلا بنا شده بود آن شقی هدم و خراب کرده با خاك یکسان نمود امام علی النقی را جبراً و قهراً از مدینه بسامره آورده محبوس کرد بیست و یکسال امام زمان در حبس جفا گرفتار گردید .

یکشب متوکل بساط عیش ونوش را مهیا نموده نصف شب امام علیه السلام را مقید و مغلول بمجلس خود حاضر ، و آن حضرت را وادار نمود که در آن مجلس فسق و فجور بنشیند . یك کاسهٔ شراب داده آنحضرت را مجبور بخوردن آن کرد . امام (ع س) در جواب می فرماید : ایزد متعال خاندان مارا ازجمیع رجس ونجاست پاك ومطهر فرموده ، بسابقهٔ مستی شراب متوکل آنحضرترا بتغنی و ترنم وادار و مجبور نمود . یادگار ارکان نبوت وخاندان امامت این تکلیف متوکل

را نیز رد فرمود : امام علی النقی (ع‌س) در سال دویست و پنجاه و چهار درسن چهل باآلام ومصایب بسیار در « سامرا » رحلت بدارعقبی فرموده.

ازامام علی‌النقی (ع‌س) دو ولد موجود است : یکی «ابومحمدحسن» و دیگری « جعفر » است بهمین جعفر بجهة ادعای امامت جعفر کذاب گویند. وصی آن حضرت « ابومحمد حسن » می باشد .

(امام یازدهم امام حسن عسگری (ع‌س))

بامام حسن (ع‌س) لقب (عسگری) داده شده زیرا که در نتیجهٔ ظلم و جفای خلفای عباسی دائماً در « سامرا » درمیان عسگر ولشگر توقیف می شد امام‌حسن‌عسگری درسال دویست‌وسی‌ودو هجری‌تولدیافته

درجلالت قدر این امام همینقدر کافی است که خداوند متعال برای او پسری کرامت فرموده که جمیع جن و انس و ارض و سما منتظر اوست . بلی امام حسن عسگری (ع‌س) پدر پاك وجودی است که ظهورش عالم را از عدل و رحمت پرخواهد کرد ، همچنانکه حالا مملو از ظلم و جور است : اینست که رسول خدا می فرماید « اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابنی »

امام (ع‌س) در سال دویست وشصت هجری رحلت فرموده در « سامرا » با پدر بزرگوارش دریکمقام مدفون است .

فرزندش فقط ولی‌عصروزمان‌حضرت «محمدالمهدی» عجل‌الله فرجه‌میباشد

« امام دوازدهم »

(صاحب العصر والزمان الامام « القائم المهدی » سلام‌الله علیه)

امام « ابوالقاسم محمد المهدی » در تاریخ دویست وپنجاه و پنج هجری در پانزدهم شهر شعبان متولد شده . مادرش « ام ولد » اسمش

« نرجس خاتون » پنجساله والد بزرگوارش از دار فنا رحلت فرموده امام (ع‌س) دو مرتبه غیبت فرموده اولی غیبت صغری دوم غیبت کبری

امام علیه‌السلام تا بحال زنده بوده . در وقتی که خدا اذن دهد ظهور نموده روی زمین را از عدل مالا مال خواهد نمود چنانچه حالا مملو از ظلم است

ظهور امام (ع‌س) ما بین امت چون متفق علیه است بنا بر این در این کتاب بشرح دلایل محتاج نمی باشیم :

ولی قدری از مقالهٔ مفصل پیشوای طریقت و مقتدای تصوف « شیخ محی‌الدین » عربی را در بارهٔ حضرت حجت (ع‌س) در اینجا ذکر می کنیم : قال « الشیخ محی الدین » عربی : « سیظهر الامام المهدی القائم المنتظر و هو حجة الله و خلیفته ، و ظهوره فی مکة بین الرکن و المقام اسعد الناس به اهل الکوفة ؛ یقسم الغنیمة بالسویة ، و یحکم فی القضیة ، و یعدل فی الرعیه ، و یخرج علی فترة من الدین ، و من ابی قتل ، و من نازعه خذل یبایعه العارفون بالله ، وله رجال یقیمون دعوته وینصرونه وهم وزرائه یحملون اثقال المملکة ویکمل عدتهم یوماً ثلثة ماة و ثلثة عشر رجالا کلهم من العجم لیس فیهم عربی ولکن یتکلمون بالعربیة الصرف(۱)

---

(۱) ترجمه : امام مهدی قائم منتظر ظهور خواهد کرد ، وی حجت خدا و خلیفه اوست . ظهور او در مکه بین رکن ومقام است سعادتمندترین مردم باو اهل کوفه اند ـ غنیمت را بالسویه تقسیم میکنند ، در قضیه حکم میکنند ، در رعیت عدل و داد مینماید ، دردورهٔ فترت دین خروج میکنند ـ هر کس نپذیرد کشته میشود و هر کس با او منازعه نماید منکوب میگردد . عارفان بخدا با او بیعت مینمایند ، برای او رجالی است که دعوت او را برپا میدارند و او را نصرت میدهند و آنان وزراء اویند وظائف سنگین مملکت را بدوش میگیرند شمارهٔ آنان در یکروز بسیصدوسیزده نفر تکمیل میشود همگی آنان از عجمند در آنان عرب نیست ولکن بلغت عربی صرف سخن میگویند ـ پایان (سید محمود طالقانی)

الی آخره و انشد فی ذلك و قال شعراً :

« هوخلیفة مسدد بفهم منطق الحیوان وسیری عدله فی الانس والجان »

و قال ایضا .

« فلا تعدل باهل البیت خلقاً فاهل البیت هم اهل الشهادة »

« فبغضهم من الانسان خسر حقیقی و حبهم عبادة »

از پیشوایان ارباب طریقت وتصوف شیخ « عبدالکریم » الیمانی در ظهور امام قائم عجل‌الله فرجه این ابیات را نظم و انشاد نموده‌است

« فی یمن امن یکون لاهلها الی ان تری نور الهدایة مقبلا »

« بمیم مجد من سلالة حیدر و من آل بیت طاهرین بمن علا »

« یسمی بمهدی من الحق ظاهر بسنة خیر الخلق یحکم اولا »

شیخ « عبدالرحمن البسطامی » درکتاب « درةالمعارف » درحق امام می فرماید .

« و یظهر میم المجد من آل احمد و یظهر عدل الله فی الناس اوّلا »

« کما قد روینا عن علی الرضا وفی کنز علم الحرف اضحی محصلا »

« ویخرج حرف المیم من بعد شینه بمکة نحو البیت بالنصر قد علا »

« فهذا هوالمهدی بالحق ظاهر سیأتی من الرحمن للخلق مرسلا »

« ویملاء کل الارض بالعدل رحمة ویمحو ظلام الشرك والجور اوّلا »

« ولایته بالامر من عند ربه خلیفة خیر الرسل من عالم العلا »

« صدرالدین قونوی » از کتاب «مشایخ صوفی» در حق امام قایم علیه‌السلام میگوید :

« یقوم بامرالله فی الارض ظاهراً علی رغم الشیاطین یمحق الکفرا »

« یؤید شرع المصطفی وهو ختمه و یمتدّ من میم باحکامها یدری »

هرگاه بخواهیم تفصیل حال این امام را شرح دهیم در آن‌حال غیر از این کتاب مجلدات دیگر تشکیل میشود . ولی مقصد ما تحریر تمام گذارشات آل‌محمد(ص)نیست بلکه با قانون عقل ونقل تشریح‌ومحاکمهٔ مواد و عوارضی است که در تاریخ خاندان رسالت حادث شده است . ظهور « مهدی قائم آل‌محمد » درمیان امت اسلامیه مسئله متفق علیه‌بوده ومحتاج تشریح ومحاکمهٔ ما نیست .

چون‌حدیث «من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة» متفق علیه علمای عامه و خاصه می‌باشد . بنابراین هیچ فرد از افراد اسلامیه پیدا نمی‌شود که بوجود صاحب عصر وزمان اقرارنداشته باشد . ما معتقدیم که امام « محمدالمهدی » صاحب‌العصر والزمان درحال حیات والد بزرگوارش درشهر « سامرا » پس از آنکه مدتی ظاهربوده که پدرش از دارفانی رحلت مینماید . وراثت نبوت و وصایت امامت بآن حضرت میرسد · حکمت الهی حفظ و ادامه سلسلهٔ امامت را الی یوم القیمة اقتضاء میکند زیراکه پس از رسول خدا بودن ائمه دوازده نفر لابداست این‌عدد زیاده ونقصان قبول نمی‌کند زیراکه ازرسول(ص) بسند معتبر در«صحیح بخاری ومسلم» روایت‌شده « خلفاء بعدی‌اثنی‌عشر کلهم من بنی‌هاشم » بهمین سبب « امـام زمان(عس) » را از تسلط و خیانت اعدأ باختفا امر فرموده . آنحضرت دونوع اختفا اختیارفرموده اولی غیبت صغری که دراین غیبت باخواص اتباع و اشیاع ارتباط داشته ، دیگری غیبت کبری که تاظهور آنحضرت دوام خواهد پذیرفت ودرزمان غیبت کبری نیز جمـاعتی از اخص خواص بزیارت آنحضرت رسیده ومیرسند ، درحال حاضر آن حضرت وزراء ونقباء دارد همین که

عدد ایشان بسیصد وسیزده نفر رسید وقت ظهور خواهد بود آنحضرت در مکه مکرمه مابین رکن ومقام ظهور خواهد فرمود عالم را با حق وحقانیت مالامال خواهد نمود همچنانکه حالا از جور وفساد مملو است جملهٔ عالمرا بصوب حق دعوت خواهد فرمود واز اقصای مغرب ومشرق جواب لبیك خواهد شنید، خاتم سلیمان درانگشت مبارك وعصای موسی دردست، ازمکه بطرف مدینه حرکت خواهد فرمود، بدعتهائی که پس ازرحلت رسول خدا در دین اسلام ظاهرشده تماما قلع وقمع ومناهی را ابطال خواهد فرمود پس بکوفه وارد شده مسجد کوفه را تعمیر خواهدنمود، حضرت عیسی علیه‌السلام بزمین نازل شده بآنحضرت اقتدا خواهد نمود پس روی زمین را بانوار هدایت منور خواهد نمود

ملی این توضیح مختصر کفایت و از درگاه متعال استدعادارسم کا ما را در ردیف قومی محسور فرماید که رسول خدا ایشانرا بحضرت امیر توصیه میفرماید که: **(یاعلی) اعجب الناس ایمانا و اعظمهم یقینا قوم یکونون فی آخر الزمان لم یلحقوا النبی وحجبت عنهم الحجة فآمنوا بسواد علی بیاض ای بالاحادیث التی یکتب علی القرطاس** یعنی یا علی بزرگترین مردم از جهت ایمان و یقین قومی است که در آخر زمان بدنیا می‌آیند و حجج ودلایل از ایشان محجوب میشود همان فقط با توفیق خدا باحدیث یادگار از ما ایمان می‌آورند

برای درحالیکه ما بظهور قائم آل محمد باکمال حسرت منتظریم این کتاب را ختم کرده و بشرف ظهور آن حضرت هدیه ناچیزانهٔ خود را تقدیم داشته امیدواریم که اعمال ناقصه واخلاص کامل ما در پیشگاه جلالت ودرگاه امامت شرف قبول مشرف آید

زنگه زوری قاضی ... بهجت

صفحه	سطر	نادرست	درست
٢	١٢	ابن	ابن
٤	١٠	وفايه	وقايه
١٠	١٠	سامرا	بغداد
١٠	١٤	اعدم	اعدام
١٢	٣	بقكر	بفكر
١٦	١٩	رلى	ولى
٢٠	١٩	تبعيت	بيعت
٣٢	١	اجرا	عليه اجرا
٣٢	١٠	اسلامى	افراداسلامى
٣٥	٥	اللم	اللهم
٣٦	٢٠	با	در
٣٨	١٤	حواصه	خاصه
٤٠	٥	هى	هو
٤٢	١١	مبارزه	مبارز
٤٣	١٨	ثاى	ثالث
٤٨	٢ و١٨		رجوع شود بسوره توبه آيه ٢٦ و ٤٠
٥١	١٤	وارث	
٥٤	١٢	جرا	عليه اجرا
٦١	٨	اعاب	اهانت
٧١	١٥	ماينند	نمايند
٧٢	١١	معرب	معوب
٧٢	٢٢	حسارت	جسارت
٧٣	١٧	ن	
٧٩	١٠	امنعو	امنعوا
٨٩	٣	كسى	كس

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰۰	۱۰	بجل	تبجل
۱۰۳	۱۹	منصوب	مغصوب
۱۰۶	۱۲	ابس	ننن
۱۰۸	۱۰	نضمن	تضسق
۱۰۹	۱۰	قرنضه	فرنظه
۱۱۲	۹	حواب	جواب
۱۱۲	۱۲	ماه	ما
۱۱۳	۲	دفع	دفاع
۱۱۳		ذکریا	رکریا
۱۲۸	۵	عابدید	عابدین
۱۲۸	۱۷	یعیع	بمع
۱۳۰	۲	خلعنی	خلعسی
۱۳۳	۱۳	فتوای	فنوی
۱۳۴	۲	اسلاه	السلام
۱۳۴	۳	ا اء	ابما

✿(اثرهای دیگر مؤلف)✿

۱ ـ یوز گون ـ رومان تاریخی عائد به حرب صفین

۲ ـ ارشاد حمزوی

۳ ـ حجربن عدی ـ منظوم

٤ ـ حقوق ارث

٥ ـ آثار آذربایجان ـ ادبی تاریخی جغرافی .

اعتذار

ما درنشر این کتاب مراعات امانت نقل را کاملا نموده وهیچگونه تصرفی در مطالب و در اسلوب و در انشاء آن ننموده و از نظر محاکمهٔ مخصوص و روش قضاوت خاص آن که بسیار متین و محکم بود بنشر آن مبادرت شد و در نقل بارهٔ قضایای تاریخی برفرض که از نقطهٔ نظر تقدم و تأخر وقوع، در خود کتاب دقتی نشده باشد زیانی باصل مطلب ندارد

(سید محمود طالقانی)

۷ ـ ذی‌حجة‌الحرام ۱۳۶۱ تهران

٦٢٠٦

۱۱۳۱۱

تذکر

تهیهٔ یکدوره کتاب هفتاد ودو تن و یکتن بهترین تذکری است از فدا کاری شهداء کربلا بمناسبت ایام محرم و سوگواری ازتهیه آن غفلت نشود